

گزارش تجربہ جنگل

گرد آوری و تنظیم:
یوسف

پیشکش به آنانیکه از گذشته برای آینده می آموزند

گزارش تجربه جنگل

گرد آوری و تنظیم:
یوسف

آدرس تماس: jusef@aon.at

فهرست :

5	پیش درآمد
8	گزارشی از مبارزه چریکی در جنگهای مازندران
69	اطلاعیه های عملیات جنگل
86	چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد؟
106	از سحر تا ظهر خونین چریک
114	بیاد رفیق
125	سرود بوته آتش

پیش درآمد

انتقال تجربیات مبارزاتی آن بستر ارزشمندی است که در صورت برخورد درست و فعال می تواند بمثابة تخته پرشی در خدمت پیشبرد امر مبارزه قرار گیرد و موجب ارتقاء مبارزات توده ها گردد. با دریافت اینگونه تجربیات است که از یکطرف به غنای دانش مبارزاتی افزوده می گردد و از طرف دیگر امکان رهایی از سردرگمی ها و ندانم کاریها فراهم میشود. اما انتقال تجربیات مبارزاتی بدون توضیح شرایط عینی آن، دیدگاه حاکم بر آن، چگونگی روند پیشرفت آن و نتایج حاصله، ناقص و محدود خواهد بود. تجربه پر بار و غنی مبارزاتی بمثابة امری در گذشته اگر در کوره نقد راستین گداخته شود، برآستی که میتواند چراغ راه آینده گردد و بکار آیندگان آید. بنابراین اندکی مکث روی این موارد لازم و ضروری بنظر میرسد:

در شرایط سیاسی- اجتماعی سال 1360 یعنی در جو ملتهد و بحرانی آن موقع که مبارزه طبقاتی توده ها و بویژه کارگران در کشاکش و جدال همه جانبه با رژیم جمهوری اسلامی بود، علاوه بر مبارزه حاد و مسلحانه خلقهای کرد و ترکمن، مبارزات دمکراتیک و آزادی خواهانه توده ها و مبارزات گوناگون کارگران، سازمانها و جریانات چندی نیز با ادراکات خاص خود و در محدوده جنگلهای مازندران اقدام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم نمودند که از جمله میتوان جریانات زیر را نام برد: 1 - پارتیزانهای هفده شهریور - (جمعی از هواداران منتقد چفخا و گروه پویان که در حوالی کوه های روبروی پارک جنگلی آمل و در روزهای اولیه حرکت، در یک برخورد تصادفی با نیروهای بسیج شناسائی و دستگیر شدند.) 2 - حزب رنجبران ایران - (در حوالی جنگلهای گرگان که قبل از استقرار و یا اقدام ضربه خورده و متلاشی شدند) 3 - اتحادیه کمونیستها (سربداران) - (که با تجمع در جنگل های اطراف آمل در 6 بهمن سال 60 دست به قیام در شهر آمل زدند که با شکست همراه بود). 4 - چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) که با انشعاب از تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران و بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه اقدام به تحقق ایده " بازگشائی جبهه شمال " نمود. با سازماندهی دسته متحرک پارتیزانی (ستون چریکی)، مبارزه چریکی در جنگلهای مازندران را بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی آغاز نمود و تنها جریانی بود که با اتخاذ این شیوه عمل و سازماندهی توانست به حرکتی پایدار (14 ماهه) و تعرضی دست بزنند. دیدگاه حاکم بر این حرکت علاوه بر هدف بسیج و سازماندهی توده ها و گسترش جنگ انقلابی و از این طریق تامین هژمونی و رهبری مبارزات خلقهای ایران بود و در این رابطه فعالیت و مبارزه مسلحانه تشکیلات (آرخا) در کردستان بمثابة جبهه دوم تلقی میشد که میبایست در خدمت جبهه شمال قرار گیرد و

گرفت. چگونگی روند پیشرفت این حرکت 14 ماهه که از دوم شهریورماه سال 60 تا اواخر مهرماه سال 61 تداوم یافت، اطراق در يك منطقه، شناسائی هدف عملیاتی و انجام عملیات، شناسائی منطقه جدید برای تعویض منطقه، ارتباط گیری با پشت - جبهه ی شهری بمنظور تامین نیازهای تدارکاتی و نیرو از کردستان - یا " تدارك همه چیز در حین حرکت" - را شامل میشد. و بالاخره نتایج حاصله اینکه : علاوه بر وارد آوردن ضربات نظامی و سیاسی به رژیم، تاثیر گذاری بر روحیه توده ها، یعنی کسب حمایت معنوی که عمدتا درمازندران تجلی یافت و کسب حمایت مادی اندك و محدود (در بین گالشها) بود. سرانجام در اواخر مهرماه سال 61 این تشکیلات به این نتیجه رسید که بمنظور نقد و بررسی حرکت و گذشته خود، موقتا مبارزه چریکی در جنگل را مسکوت گذاشته و با تمرکز در کردستان به موارد مذکور بپردازد. آنگاه با کسب انرژی تازه و سازماندهی جدید تداوم مبارزه چریکی در جنگل را پی گیرد که بحرانهای تشکیلاتی و روند قضایا مجال چنین اقدامی را فراهم ساخت.

نقد و بررسی این حرکت خود به کنکاش و تحلیل جداگانه و مشخصی نیاز دارد، اما بطور اجمال میتوان به برخی از کمبودهای اساسی آن اشاره نمود که عبارتند از :

- 1 - شروع شتابزده حرکت و تاثیر پذیری از شرایط سیاسی - اجتماعی خرداد ماه سال 60 و سرکوب خونین و وسیع رژیم مزدور خمینی علیه نیروهای انقلابی و جو انشعاب غیراصولی از چفخا. 2 - سازماندهی دسته متحرک پارتیزانی (ستون چریکی) با نیروئی نامنسجم و با کارائی محدود و تدارکات ناکافی و ناقص. 3 - عدم بررسی و برخورد مشخص با مسئله ارضی در منطقه شمال و یا شناخت ترکیب و تراکم جمعیت روستائی که بمثابه امری مهم در تداوم حرکت نقش بزرگی ایفا میکند.
- 4 - بکارگیری شیوه "تدارك همه چیز در حین حرکت" که شناسائی، تهیه ملزومات غذایی و جنگی، کسب نیرو و غیره را شامل میشد. 5 - نداشتن طرح مشخص فعالیتی یا شیوه حرکتی ستون چریکی که در عمل خود را بصورت حرکت خطی و یا در مقطعی به شکل نیمه کانونی نشان داد. 6 - کم بها دادن به رابطه و نیاز گروه جنگل با پشت جبهه شهری و حرکات چریک شهری چه برای ارتباط گیری منظم و چه برای تدارکات و تبلیغات. 7 - بها ندادن به روابط روستائی و بویژه پشت جبهه روستائی بمثابه امری حیاتی. 8 - رشد و سلطه ایده های اپورتونیستی در ستون چریکی که مقاله " چگونه يك تشکیلات منسجم انقلابی بسازیم " تبلور آن است. با توجه به همین موارد محدود برشمرده بروشنی میتوان دریافت که سرانجام، این ضعفها و کمبودهای خود حرکت جنگل و تشکیلات (آرخا) بود که آنها را وادار به

تصمیم "تمرکز در کردستان" و عدم تداوم مبارزه چریکی در جنگلهای مازندران نمود. بدینترتیب حرکتی که میتوانست، ضمن برخورد با ضعفها و کمبودهایش، جایگاه ویژه ای در رشد و هدایت مبارزات توده ها داشته باشد، این بار نه با سرکوب رژیم بلکه با يك تصمیم گیری غیر اصولی و فاجعه آمیز، این حرکت اصولی و انقلابی از روند پیشرفت خود بازایستاد و عقیم ماند.

این مجموعه که با هدف انتقال تجربه مبارزاتی و گرامیداشت بیست و دومین سالگرد شهادت رفقای که در چهارم فروردین سال شصت و يك در جنگلهای "خی پوست" شیرگاه مازندران به شهادت رسیدند به جنبش ارائه میشود، شامل بخشهای زیرین است: الف - گزارش مفصلی که عنوان "گزارشی از مبارزه چریکی در جنگلهای مازندران" به آن داده شده است نوشته چریک فدائی خلق رفیق اسماعیل حبشی است که با اصلاح و تنظیم و افزودن زیر نویسها تکمیل گردید. این نوشته تحت همین عنوان اولین بار در دوره جدید نشریه پیام فدائی - ارگان چریکهای فدائی خلق ایران - در شماره های 35 تا 42 بچاپ رسیده است. این گزارش که بمثابة کار پایه مکتوبی برای نقد و بررسی حرکت جنگل نوشته شد، چگونگی استقرار و تدارکات، ادامه کار ستون چریکی جنگل و بسیاری از جنبه های گوناگون آنرا نشان میدهد.

ب - "اطلاعیه های عملیات جنگل" : مجموعه اعلامیه هایی است که تشکیلات چفخا (آرخا) در رابطه با حرکت جنگل منتشر نموده است که در اینجا نه با هدف تکثیر مجدد آنها بلکه بمنظور تکمیل گزارش بخش اول و آشنائی بیشتر با شرایط و جو سال 60، عینا اقدام به درج آن شده است.

ج - "چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد؟": نوشته ای است که تشکیلات مذکور پس از تمرکز در کردستان بمثابة قدمی در نقد و بررسی این حرکت بدان پرداخته است و از این جهت که میتواند در راستای نقد و بررسی همه جانبه و جامعتر بکار آید، آورده شده است.

د - "از سحر تا ظهر خونین چریک" و "بیاد رفیق" (زندگینامه رفقای کبیر محمد حرمتی پور و عبدالرحیم صبوری) که بخش پایانی این مجموعه رانشکیل میدهند با هدف آشنائی بیشتر جنبش و بویژه نسل جوان با چهره های برجسته و رهبران جریانی که به چنین حرکتی دست زدند درج گردید.

یوسف - فروردین 83

گزارشی از مبارزه چریکی جنگ‌های مازندران

استقرار اولیه و شروع حرکت در کوه

تفکر و بحث مبنی بر شروع حرکت چریکی در جنگلهای شمال از مدتهای قبل در تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران تحت عنوان "بازگشائی جبهه شمال" مورد بررسی و تبادل نظر بود که سرانجام با تصویب در نشست سازمانی سال 60 اقدام به سازماندهی و تدارک اولیه شد ولی این حرکت بعد از انشعاب بخشی از آن تشکیلات که بعدها خود را چفخا (آر خا) نامیدند صورت عملی مشخص به خود گرفت. (1)

اواخر مرداد سال 60 بود که کار تدارک انجام شد و افراد به وسیله دو ماشین وانت با وسایل جاسازی شده در بعدازظهر 2 شهریور سال 60 مسلح به یوزی، کلت و نارنجک آماده برخورد های احتمالی و تصادفی وارد جنگل های مازندران در حوالی شهر نور شدند. قبل از حرکت از شهر نور جاده گلند رود به وسیله ماشین شخصی چک شد که به پست بازرسی برخورد نکنند. تمام حرکت حساب شده بود و به فاصله چند دقیقه دو ماشین به دنبال هم حرکت کردند. جاده دو طرفش جنگل بود. البته این شامل ابتدای جاده نمی شد، مردم روستائی سوار بر وانت های مخصوص مسافركشی در حرکت بودند و هیچگونه کنجکاوای در مورد عبور ماشین های ما در کار نبود. در این موقع سال رفت و آمد در جاده کوهستانی معمولی بود تنظیم کار طوری بود که موقعی که هوا در حال تاریک شدن بود ماشین به محل پیش بینی شده رسید. ماشین اول هنوز بارش را خالی نکرده بود که رفقای دسته اول و دوم به هم رسیدند و در گرفتن وسیله ها و تخلیه ماشین ها به هم کمک کردند. باز کردن جاسازی ماشین قدری وقت گرفت. هنوز ماشین خالی نشده بود که یک پسر نوجوان روستائی به کنار ماشین آمد و رفیق هادی (2) که آشنا به محل بود شروع به توجیه کرد که دکتر دامپزشک آورده ایم. تبادل نظر شروع شد که نکند بسیجی باشد و یا اینکه برود و گزارش دهد. رفیق هادی نطرش این بود که او گیج و منگ بود و چیزی متوجه نشد. برای ما راهی نبود جز تفکر بیشتر و یافتن راه حل برای اختفای بیشتر. در این جا رفیق فرمانده (3) با احساس مسئولیت بیشتر به بررسی موضوع پرداخت. پرسش این بود که آیا امکان آمدن افراد دیگری به این طرفها هست یا نه؟ رفقای آشنا به محل این عمل را از طرف روستائیان بعید میدانستند. پس از رد کردن پسر نوجوان جاسازی ماشین با حضور افراد مسئول باز شد. ماشینها پس از تخلیه به راه افتادند. چک کردن محل به عهده چند رفیق قرار گرفت. وسایل زیر تپه ای مخفی شد. آوردن اسبها کمک ما بود ولی خبری مبنی بر اینکه حرکت از مسیر تعیین شده امکان ندارد، بر دشواری کار افزود. بالاجبار از قسمتی از کوه که دارای شیب تند بود عبور کردیم و از کنار گاو بنه ای (4) رد شدیم. محل تجمع بالای کوه در قسمت نسبتاً مسطحی بود که در پائین اش گالشی با گاو و باربنه اش بود. رفقا با

شور و شوق، فعال در این حرکت کار میکردند. هوا تاریک شده بود، به قدری که انسان دو قدمی اش را نمی دید. به جز يك نفر بقیه رفقا اساسا به حرکت شبانه در جنگل آشنائی نداشتند و برخی در روز هم رفت و آمد نکرده بودند. رفقا به دو دسته تقسیم شدند. يك دسته با وسایل برای پیدا کردن جای امن و موقت رفتند و سه نفر در کنار بقیه وسایل ماندند. بعد از يك ساعت رفقا با دو اسب خالی برگشتند. تمام وسایل را جمع کردیم و پس از چك کردن محل با چراغ قوه ای کوچک، حرکت کردیم و به محلی رسیدیم که معمولا گالشها (5) برای استراحت خودشان و گاوها يك روز در آنجا می ماندند. بعد از صرف شام به پیشنهاد بعضی از رفقا و قبول رفیق فرمانده با دو اسب برای حرکت شبانه آماده شدیم و قرار بر این شد که وسایل اضافی را در مرحله بعدی حرکت ببریم. رفیق راهنمای محلی اظهار داشت حرکت در شب امکان ندارد. ولی بعضی از رفقا اصرار داشتند که این کار شدنی است و برای حفظ گروه باید انجام گیرد. چون دیده شدن پسر جوان در ابتدای ورود ذهن رفقا و فرمانده را مشغول کرده بود. فرماندهی در هر کاری مشورت می کرد و نظر می خواست و بعدا تصمیم برای انجام گرفته می شد. از آنجائیکه رفیق راهنما دید سیاسی کافی نداشت درك مسایل امنیتی و تفهیم اهمیتهای این شرایط کاری برای او مشکل بود. در عمل به خاطر وضع رفیق و شیب تند راه بعد از يك ساعت تلاش به جای اول بازگشتیم و قرار شد که صبح زود حرکت کنیم. نگاهیانی برای خواب تعیین شده بود. ساعت در حدود 10 شب بود که وسایل برای بسته بندی بهتر و حرکت کامل برای فردا آماده گردید. وسایل بر اساس نیازها و درگیری احتمالی جابجا شد. تفنگها را از پوششهای پلاستیکی در آوردیم تا آنجا که میتوانستیم تمیز نمودیم. ساعت 4 صبح وسایل را بر روی اسبها گذاشتیم و حرکت را شروع کردیم. مسیر عبور ما يك راه مال رو بود. پس از دو ساعت راه پیمائی مسیر را طی کردیم. يك تیم پنج نفره رفقا ، صمد (6) ، احمد (7) ، بابک (8) و حمید (9) مسئولیت بردن وسایل را بعهده گرفتند. هر کس کیسه ای به دوش داشت و اسب نحیف هم ما را دچار دردسر می کرد و یکبار نزدیک بود در شیب تندی به روی یکی از رفقا بیافتد. ساعت 6 صبح به يك گله گاو و گوساله برخورد کردیم که در حال پائین آمدن از کوه بودند. وسایل خودمان را زیر درختی گذاشتیم و دو تا از رفقا (حمید و ...) که به محل آشنا بودند اسبها را می بردند. گالش یکی از آشنایان این دو رفیق بود. برای گالش مساله آوردن وسایل آنها با دو اسب تعجب آور بود. ولی رفیق راهنما گفت که ما این وسایل را برای گالش بنه (10) خود می بریم. جواب برای مرد گالش قدری مشکوک آمد ولی بخاطر آشنائیش با رفقا پیگیری زیادی نکرد. رفیق راهنما يك کنسرو دلمه گوجه به گالش داد. البته به علت محدود بودن جمعیت روستا آشنایی گالشها و روستائیان امری است طبیعی. در نزدیکی های ظهر ما توانستیم به محل شناسائی شده برای پایگاه

موقت برسیم. بعد از مدتی راهپیمائی به يك گالاش بنه رسیدیم. بابك و حمید وسایل را به دیگر رفقا سپردند و خود برای تماس گرفتن و آوردن وسایل و دیگر رفقا به محل استقرار آنها رفتند. بعد از ظهر بود که توانستند به رفیق فرمانده و رفقای دیگر برسند. رفیق فرمانده از وضعیت محل جدید سوالاتی کرد که توضیحات داده شد. رفیق فرمانده نیز جریان آمدن گالاشها و گاوها، به محل موقتشان را برای ما توضیح داد، نزدیکیهای ساعت 8 صبح بود که سر و صدای گاوها و گالاشها را می شنوند. وسایل را سریع جمع می کنند تا از مالرو فاصله بیشتری داشته باشند و خود را پشت يك تپه مخفی می کنند تا این لحظه گالاشها آنها را ندیده بودند. رفقا به سمت محل استقرار حرکت کردند و دو نفر (بابك و حمید) ماندند. آنها موظف بودند تا آمدن اسب از وسایل اضافی حفاظت کنند و يك یوزی که هنوز امتحانش را در سالم بودن پس نداده بود برایشان به جا گذاشتند. سنگینی وسایل کوله ها و مخفی حرکت کردن گروه را مجبور می کرد که از مدخل رودخانه عبور کند که خود سبب کندی حرکت به سوی پایگاه موقت می شد. رفقائی که در کنار وسایل بودند مجبور شدند تا صبح منتظر آمدن اسبها و بقیه رفقا بمانند با توجه به دیدن پسر جوان و گالاش در این مدت، از لحاظ امنیتی جای نگرانی بود. ساعت 7 صبح ناگهان ما با آمدن مردی و پسرش و دو اسب مواجه شدیم که وسایل را بلافاصله استتار کرده و خود را هم مخفی نمودیم. مرد و پسرش اسبها را بار چوب کردند و رفتند. رفیق حمید حدس می زد که این مرد برای بردن بقیه چوبها مجدداً بازمی گردد. به این خاطر از شروع حرکت مرد تایم گرفتیم که در برگشت مجدداً فاصله تقریبی با آبادی مشخص گردد. مرد پس از يك ساعت بازگشت. از آنجائیکه مرد در ارتفاع بالاتری بود ما را دید. ما مجبور شدیم و خود را جنگلبان معرفی کردیم. مرد با ناباوری به ما نگاه کرد و رنگ و رویش پرید و گفت می دانم شما جنگلبان نیستید. سوال شد که پس چه کاره هستیم؟ جر و بحث در گرفت و به خاطر عدم آشنائی ما به کار جنگلبانی دستمان تا اندازه ای رو شد. ولی اینکه مرد بی سواد بود از گواهینامه خود به عنوان کارت شناسائی جنگل بانی استفاده کردیم و تا اندازه ای موثر واقع شد و با توضیح اینکه ماموریت ما چیز دیگری است از نگرانی مرد کاسته شد. در همین اثنا گالاش دپروزی که یکی از گاوهایش گم شده بود سر رسید و حمید خود را مخفی کرد و این حرکت حمید شك مرد را به یقین تبدیل کرد که آنها باید " فراری " باشند. مرد گالاش در مورد گاو گم شده اش کمی صحبت کرد و بعد مرد را ترك گفت و در حین رفتن گونیهای استتار شده را دید. بعد از رفتن گالاش بر سر اینکه آیا امکان گزارش دادن به وسیله او هست یا نه بین ما و آن مرد صحبتهایی شد که او شروع به مخالف خوانی علیه دولت کرد و صحبتها تا حد شناخت طرفین در گرفت. حمید به جمع ما پیوست و سوالاتی در مورد گالاش شد و از طرف مرد این اطمینان داده شد که نه از جانب گالاش و نه از بابت او جای نگرانی نیست و به اصطلاح گالاش دهن قرص

است. چاره ای جز قبول حرف او نبود. در همین زمان رفقا با اسبها برگشتند که رفیق مسئول مهدی (11) بود. جریان گزارش داده شد. پس از بحث و تبادل نظر تصمیم گرفته شد تا بار کردن اسبها و رفتن رفقا، چاروادار (12) را به جایی برده تا بر اوضاع مسلط نباشد. راه حل پیشنهاد شده برای چاروادار توضیح داده شد که او با میل و رضا قبول کرد و ادعا کرد که از طرفداران بنی صدر و مجاهدین است. و از نظر امنیتی به او توضیح داده شد که وقایع اتفاق افتاده را به کسی نگوید و او ضمن اینکه این اطمینان را به رفقا داد که برادرزاده اش (همان پسرک دیروزی) هنگام آمدن دسته به جنگل آنها را دیده و در خانه صحبت کرده است و این توضیح را به او داده بود که با کسی در این مورد صحبت نکند. چون انقلابیون معمولاً خبرچینان و جاسوسان را شدیداً تنبیه و حتی اعدام میکنند. و اعلام داشت که میتواند به ما کمک کند و حتی شناسائی هم در مورد افراد وابسته به رژیم و شکنجه گری آنها داد. پس از مدتی که کارهای رفقا تمام شد حمید برگشت و اطلاع داد که آماده حرکت هستیم. ظهر به محل پایگاه موقت رسیدیم. پایگاه در دره ای واقع شده بود که سه طرفش شیب تند داشت و رفت و آمد به سختی انجام می گرفت و فقط یک طرفش راه مناسبی بود که محل عبور گاوها بود. در دره ردپائی اصلاً یافت نمی شد و راه بز رو هم معلوم نبود. با دو طناب محل را برای رفت و آمد نشان کردیم. برای پخت و پز چند گاز مسافرتی داشتیم. یک گاز پیک نیکی، یک کتری برای دم کردن چای هم داشتیم. تا دو روز اول غذایمان حاضری بود، از قبیل کنسروهای دلمه بادمجان و گوجه فرنگی و فلفل و سبزی و نان که از شهر آورده بودیم. برای اینکه محل استقرارمان کشف نشود از روشن کردن آتش خود داری می کردیم. برای تامین وسایل و ارتباط با شهر رفیق حمید از طرف فرمانده مسئولیت یافت که بر اساس قرار قبلی به شهر نور برود. در این مدت راهنمای محلی با ما تماس گرفت و قرار شد برای ما نان بپزد و پولش را از ما بگیرد و از او خواسته شد که طرز تهیه نان را به ما یاد بدهد تا در گاوینه شب نان بپزیم. رفیق هوشنگ (13) و حمید برای ارتباط با شهر دائماً در حال رفت و آمد بودند. بعد از مدتی قرار شد که ما محموله - هائی از اسلحه و غذا و وسایل دارویی، نقشه و دیگر لوازم ضروری از قبیل لیوان، قاشق، خمیر دندان، مسواک و صابون دریافت داریم. و محل به وسیله هوشنگ شناسائی شد و حمید هم که در جریانش بود به پایگاه مراجعت کرد و جریان را به اطلاع فرماندهی رساند. رفقائیکه در پایگاه حضور داشتند عبارت بودند از 1 رفیق مسعود (فرمانده) 2 رفیق صمد 3 - رفیق احمد 4 - رفیق حسن (14) 5 - رفیق مهدی 6 - رفیق نادر 7 - رفیق بابک 8 - رفیق هادی. پشت جبهه شهری، رفقا غفور (15) و سیروس (16) بودند که رفیق دیگری هم بطور موقت با آنها همکاری میکرد. رفقا در این مدت کاملاً هوشیار و در آماده باش دائم بودند و در شب هم

نگهبانی معمول بود يك روز غروب برای اجرای قرار و دریا فت محموله ها حرکت کردیم. اجرای قرارها معمولاً سر شب صورت میگرفت. يك تیم شش نفره رفقا: بابک، حمید، احمد و نادر، مهدی و هادی برای اجرای اولین قرار با رفقای شهر معین شدند. اجرای قرار به علت عدم تعیین دقیق محل قرار با اشکال مواجه شد. رفقا مهدی و هادی برای تسریع کارها به طرف جاده رفتند و بابک مسئولیت بقیه را به عهده گرفت. چون ساعت قرار نزدیک می شد، رفقا برای تماس از ابتدای جاده حرکت کردند و به محل اولیه قرار رسیدند. اما مهدی و هادی که قبلاً حرکت کرده بودند گم شدند. هوشنگ پس از اجرای قرار به گروه پیوست و راهنمای گروه شد. تاریکی هوا سبب گم کردن راه شد که مجبور شدیم شب را در بالای رودخانه که شاخه ای از گلند رود بود بمانیم. صبح مجبور شدیم از طریق مدخل رودخانه به طرف پایگاه برویم. به خاطر سنگینی کوله ها و بارهای اضافی حرکت بکندی صورت می گرفت. پس از مشورت با رفقا هوشنگ برای آوردن کمک و با اطلاع شدن از وضع رفقا هادی و مهدی به پایگاه رفت. اما آن رفقا که شب قبل گم شده بودند صبح خود را به پایگاه رساندند. بعد از حدود دو ساعت رفقا صمد، مهدی، هادی و حسن همراه هوشنگ آمدند. با آمدن این رفقا نگرانی از جانب پایگاه و رفقای اجراکننده قرار مرتفع شد. بعد از مسافتی راه پیمائی به پایگاه رسیدیم. موقع پائین آمدن از شیب تند دره مقداری از وسایل به ته دره پرت شد که رفقای پایگاه به کمک آمدند و قضیه حل شد. گزارش کارها به رفیق مسعود داده شد. دریافت این وسایل افراد را از لحاظ سلاح و ملزومات غنی ساخت تا حدی که به فکر پیدا کردن انبارک برای مخفی کردن لوازم اضافی افتادند. این کار برای درگیری های احتمالی در نظر گرفته شده بود. رطوبت زمین در پایگاه جمع را به ساختن تختهایی از چوبهای جنگلی وادار ساخت. برای اجتناب از سر صدا، چوبها را به وسیله اره میبریدند. پس از دو روز کار جمعی دو تخت درست شد که 15 نفر از آن استفاده میکردند. يك چادر هم برای انبار برپا کردند. تقسیم کار گروه بدین ترتیب مشخص شد: 1 - بابک انباردار 2 - مهدی مسئول پوشاک 3 - فرماندهی (رفیق مسعود) که خود تنظیم کارهای دفاعی و نگهبانی و بقیه مسایل را به عهده داشت و روزانه افرادی را برای اجرای کارها معلوم میکرد. در هشتم شهریور ماه رفقای تازه ای به گروه کوه پیوستند. این رفقا عبارت بودند از 1 - جعفر (17) 2 - ناصر (18) 3 - مجید (19) و دو رفیق دیگر. يك حالت دگرگونی به خاطر افراد تازه وارد در وضع جمع ایجاد شد. همکاری به شدت در جریان بود. گروه اول به خاطر با هم بودن از ابتدای حرکت از لحاظ عاطفی به هم نزدیکتر بودند ولی افراد تازه وارد به خاطر سابقه مبارزاتی شان در کردستان بیشتر با خودشان جوش می خوردند. بازکردن اسلحه اضافی و تمیز کردن آن به عهده رفقای قدیم و جدید بود. بعضی روزها

صحبت بر سر کارهای آینده پیش می‌آمد که البته به صورت کلی در جمع مطرح بود. به طوریکه بعضی از رفقا بر سر شکل تقسیم زمین بین روستائیان با هم وحدت نظر نداشتند و بحث می‌کردند. بعضی نظر میدادند که این مساله بطور مشخص در پراتیک حل میشود. کلا به خاطر ساکن بودن در يك جا و شور مبارزاتی، مسائل درونی دسته هنوز بروز نکرده بود. تقسیم پوشاک که عبارت بود از شلوار کره ای و کاپشن مساله ایجاد نمی‌کرد و وسایل نظافت انفرادی برای هر کس زیاد بود. بعضی وسایل از قبیل بیل و کلنگ و تبر حتی بیشتر از احتیاجات دسته بود. دو چادر ارتشی در انبوه درختان برافراشته و استتار بود. افراد هر کدام خمیر دندان، مسواک، قاشق، لیوان، چراغ قوه و وسایل شخصی از این قبیل دریافت کردند. ته قمقه برای خوردن غذا کاملا بکار گرفته می‌شد. دیگ و ماهی تابه هم مورد استفاده قرار میگرفت. راهنمای محلی هم چند بار برای آوردن نان کلاوا، (کلاوا نانی است که گالشها با استفاده از آرد، مایه و شیر- به جای آب - در خاکستر آتش می‌پزند) و پنیر به ما مراجعه کرد و بعد از مدتی گفت که قصد رفتن از منطقه را دارد. این باعث تاسف بود چون يك شاخک اطلاعاتی از دست میرفت اگر چه رفیق هوشنگ و حمید محلی بودند ولی اطلاعاتشان در حد محدودی بود، از ریزه کاریهای جغرافیائی محل اطلاع دقیقی نداشتند و خود دسته کوه هم در این مدت نتوانسته بود از اوضاع محلی و عوامل جغرافیائی اش سر در آورد. هر کس که چیزی به ذهنش میرسید برای پیشبرد کارها به فرماندهی مراجعه میکرد. اکنون دسته به دلیل ورود افراد جدید تقویت شده بود. تجربه تئوریک و تجربه نظامی رفقای تازه وارد ترکیب دسته کوه را از لحاظ کیفیت و کمیت بالا برد. يك روز برای توضیح علت انشعاب اعلام جلسه شد و هر کس که سئوالاتی داشت در این جلسه مطرح کرد. رفیق مسعود که مسئول جلسه بود در باره علت انشعاب توضیح داد. و يك مقاله در باره انشعاب که از طرف چفا داده شده بود به جمع ارائه شد. در این مقاله هیچگونه صحبتی از پیشاهنگ مسلح نشده بود و این بحث انگیز بود. یکی از اشکالات دامن گیر دسته کوه وجود رفقای بود که قبلا در يك پروسه تشکیلاتی منسجمی قرار نداشتند و از این لحاظ روی شوق و شور آنها حساب شده بود و اینک در پروسه کار تربیت سیاسی بودند. بعضی از رفقا در عالیترین پراتیک تشکیلاتی بودند که سابقه شان هم در شهر و هم در کردستان از لحاظ مبارزاتی غنی بود. مسایلی که روزانه بوجود می‌آمد معمولا با بحث و اقتناع دو نفره حل می‌شد. يك وسیله ارتبائی جدید دریافت کرده بودیم که راد یو بود. اخبار و گزارشات داخلی و خارجی حاکی از تشدید سرکوب انقلابیون بوسیله دشمن در شهرها بود و از طرف دیگر ترور انقلابی، کادرهای بالای حکومت و عوامل پائینی اش را مورد هدف قرار داده و از صحنه مبارزه خارج میکرد. البته قبل از ورود دسته کوه به جنگل در تمام منطقه شمال شایعاتی ورد زبانها بود که عده ای به جنگل زده اند و حتی آخوند های حکومتی در نماز جمعه از سپاه و انجمنهای اسلامی و مردم می‌خواستند که کار این فراریان را یکسره کنند. هنوز ما جا خوش نکرده

بودیم که رفیق حمید خبر آورد که ژاندارمری دستور عملی برای کدخدای یکی از روستاها فرستاده است مینی بر اینکه در محیط اطراف تحقیق کند و از عوامل ضد انقلاب اطلاعاتی کسب نماید و در يك مورد هم فردی بسیجی به نزدیکترین روستای محل استقرار دسته کوه آمده و به گالش بنه خودشان رفته بود. بنابراین این دسته کوه بر مسایل امنیتی خود افزود. گروه روزانه دو گشتی با دوربین و مسلح به کلت و نارنجک به اطراف می فرستاد و اینکار میبایستی در اختفای کامل صورت میگرفت که از دید اهالی محل بدور باشد و محل عقب نشینی و تجمع اولیه بعدی هم معلوم شد. صدای گاوها و گوساله ها و گالشها در اطراف مالرو شنیده میشد. تمام خصوصیات افراد گالش و نحوه صدا کردن آنها را سعی کردیم که در این مدت بدست آوریم. سعی می شد که هر حرکت مشکوکی را به فرماندهی گزارش دهیم. در محل مستقر شده يك رودخانه کوچک میگذشت که رفقا برای شستن لباس و استحمام از آن استفاده میکردند. چند جلد کتاب از جمله مبارزه مسلحانه و جغرافیای شهر نور به دستمان رسید. قرار با شهر بطور سیستماتیک اجرا می شد. سفارشات برای دریافت افراد جدید و وسایل مورد نیاز داده می شد. وضع غذا از همان ابتدا باعث دردسر بود. سعی میشد تا از رفیق راهنمای محلی 40 کیلو آر دو روغن و مقداری نمک گرفته شود و این کار انجام شد. صبحها قبل از اینکه هوا روشن شود بیدار باش بود. بعد از مدتی همه رفقا برای رفتن به پائین دره خشاب می بستند و اسلحه همراهشان میبردند. بعضی از رفقا منجمله رفیق فرمانده همیشه در حال آماده باش بودند. برای آوردن افراد جدید قرارها در کنار جاده خاکی گذاشته می شد. از آنجائیکه دره از يك طرف به آبخاری به ارتفاع 4 متر ختم میشد، از طنابی برای وارد شدن به پایگاه استفاده میشد. با شایعاتی که در منطقه درباره حضور مجاهدین بود مجبور شدیم که بر مسایل امنیتی بیشتر بیافزایم و هوشیاری خود را دو چندان کنیم. هر روز غروب به تنها راه ورودی که افراد محلی در مواقع ضروری از آن استفاده می کردند و سرکشی می کردیم و معمولاً تا نزدیکی های محل تجمع دوم میرفتیم. افراد هنوز جرات گشت زدن زیاد را به خود نمیدادند یکی به خاطر مسایل امنیتی و دیگری به خاطر عدم شناسائی جنگل. 12 شهریور ماه سومین گروه رفقا به ما پیوستند و وسایل زیادی هم همراهشان بود که گروه اعزامی برای آوردن نشان را دچار مشکل کرد. افراد تازه وارد عبارت بودند از جلیل (20)، اصغر (21)، علی (22)، و ... هوا در این مدت یاری کرده بود و بارندگی نداشت. اثری از رد پا نبود و ما هم رد پا بجا نمی گذاشتیم شب را نزدیک جاده خوابیدیم و صبح زود حرکت کردیم. از میان گله گاوها که نزدیکهای مدخل شاخه ای از رودخانه بود عبور کردیم. يك کلاشینکف مصادره شده از طرف رفقای شهر به دسته کوه تقدیم شد. با ورود افراد جدید مساله غذا بعد از مدتی شکل حادی بخود گرفت. به طوریکه

یکی از رفقا گفت که برگ تازه و جوانه خوردم و به من خونریزی دست داد. خوردن ازگیل (23) رایج شد. هرکس يك لیوان که ظرفیتش به اندازه دو استکان بود، چای دریا فت می‌کرد. وضع نان هم خوب نبود. بعضی از رفقا به خاطر عدم انجام عملیات ناراحت بودند. رفیق حسن در جلسه ای گفت که ما از مجاهدین عقب - افتاده ایم و توده های مردم از ما انتظار دارند. در اواسط شهریور انفجاری درد فتر نخست وزیر روی داد که باعث معدوم شدن باهنر و رجائی و رئیس شهربانی کل کشور شد. گویا مجاهدین مسئولیت این انفجار را به عهده گرفتند. اعدامهای دستجمعی بطور روز افزونی افزایش یافت. مجموعه این عوامل مسایلی بود که ذهن بعضی از رفقا را بخود مشغول می‌کرد. رفیق مسعود توضیح داد جنگ اینجوری نیست که بدون هدف راه بیا فتم و به هر کجا برویم، بلکه صبر و شکیبایی می‌خواهد. باید تدارك لازم دید و ترکیب مناسب نیرو را جور کرد. برای تدارك عملیات شناسائی لازم است و در ثانی وضع دسته هم شرط است. ظاهراً آتش علاقه به عملیات از طرف رفقا خاموش شد و تصمیمیم برای شناسائی سوردار جهت تخریب دستگاههای ایستگاه تقویت کننده تلویزیون مازندران گرفته شد تا در این مدت وقت گذرانی نکرده باشیم. سه نفر از رفقا ناصر و هوشنگ و ... برای شناسائی اولیه حرکت کردند و قرار شد يك شب را در آن اطراف باشند و از وضع نگهبانی و موقعیت جغرافیائی و حرکت گشتی های دشمن و غیره اطلاعاتی کسب کنند. آذوقه و وسایل دیگر جهت انجام شناسائی به رفقا داده شد. مسیر را قبل از حرکت مشخص کردند و بر مخفی کاری تاکید زیاد شد و بعد از دو روز رفقا برگشتند و به علت مه - آلود بودن هوا شناسائی کامل صورت نگرفت و يك قسمت از راه ورودی را فقط شناسائی کردند. از وضع ساختمانها اطلاع زیادی بدست نیاوردند. بعضی از رفقای تازه وارد به علت عدم آشنائی به وضع دسته کوه در مورد مصرف آذوقه بطور فردی و بی موقع عمل می‌کردند که به آنها تذکراتی در مورد سهمیه بندی و مصرف غذا داده شد. رفقای مستقر در پایگاه برای تهیه و دوختن جلد خشاب و جای نارنجك شروع به کار کردند و چند روز وقت دسته کوه صرف اینکار شد. انواع نقشه های نظامی جهت حمل آماده شد. انواع نقشه ها که جلد پلاستیکی برایشان درست شده بود بین رفقا تقسیم شد و هرکس نقشه منطقه خودش را حمل می‌کرد (آمل، بابل، نور، شاهی و ساری) وسایل انفرادی، کوله و ملزومات دیگر بین افراد از ابتدای ورودشان و در طی اقامتشان توزیع و تکمیل می‌شد. رفیق صمد برای تکمیل پوشاك به آمل رفت تا از طریق هواداران این وسایل را تهیه کند و مقداری کتاب هم که قبلاً در رابطه با کوه جمع آوری شده بود با خود بیاورد. قرارش دو روزه بود ولی رفیق هرگز نیامد. بعد از چند روز رفیق مسعود احتمال دستگیریش را می‌داد. دسته کوه در نگرانی به سر میبرد. اگر چه از طرف رفیق خاطر جمع بودیم ولی اصل چریکی میگفت محل اقامت باید تغییر کند. این هم در حد توان دسته

نبود. نه به منطقه آشنائی داشت، نه تدارك لازم و نه ارتباط كاملا تنظيم شده بود. بعد از يك هفته راديو مازندران اعلام كرد كه فرشاد سپهری (صمد) بعنوان "ضد انقلابی" كه در گروه " اشرف دهقانی " فعالیت داشت و عضو این گروه بود اعدام شده است. رفقا قبل از اعدامش در فكر گروهانگیری بودند، ولی اینكار احتیاج به شناسائی و حرکت حساب شده داشت كه باز هم در شرایط ما این كار غیر عملی بود. مراسم برای یاد بود رفیق گرفته شد. زندگی مبارزاتی و انقلابی او برای جمع بازگو شد. دیگر به کسی اجازه رفتن از كوه داده نشد مگر در وضعیت كاملا ضروری. رفیقی كه در كارهای پشت جبهه فعال بود بعد از مدتی همراه دو تن از رفقا به دسته كوه ملحق شدند. بعد از رسیدگی به بعضی كارها همان رفیق باز هم برای انجام ماموریتهایی به پشت جبهه اعزام شد. قرار شد نارنجك انداز و چند كلت دریافت داریم. نارنجك هم مورد احتیاج افراد بود. هر سلاحی كه در گوشه ای از شهر جاسازی بود به كوه سرازیر شد. دو رفیق دیگر رضا (24) و هر کدام به طور فردی همراه با قرارهای شهر به دسته كوه پیوستند. شناسائی برای بار دوم از طرف رفقا هوشنگ، ناصر و ... از سوردار انجام گرفت. موقعیت دشمن، نقطه حمله و عقب نشینی تعیین شد، كروکی هم كشیده شد. محل نگهبانیهها مشخص شد. ولی از تعداد دقیق آنها اطلاعی به دست نیامد. يك قسمت ساختمان به علت موقعیت - اش مورد شناسائی قرار نگرفت. بابك و هوشنگ به اتفاق حمید از طریق يك ماشین دولتی توانستند این قسمت را مجدداً شناسائی كنند. در این ماموریت آنها موظف بودند از جاده "لاویج" عبور کرده و از طریق جنگل به جاده " تنگسر " رفته و در قسمت شرقی آن محل مناسبی را برای تعویض منطقه انتخاب كنند و فاصله زمانی این حرکت را تعیین نمایند. در این شناسائی فاصله برای جابجائی حدود ده روز تخمین زده و احتمال دیدن افراد محلی هم داده شد. دسته كوه هنوز در حرکت شبانه تجربه نداشت. در آن مقطع این ضعف دسته كوه يك مساله حاد بود و به اضافه اینکه از راهنمای محلی و خیره هم بی بهره بود. شناسائی تكمیلی بعد از دو روز خاتمه یافت ولی مساله تعویض منطقه لاینحل ماند. پس از تبادل نظر به این نتیجه رسیدند كه با ماشین تشکیلات شهر و از طریق جاده دكل برق اینكار انجام گیرد. در این صورت دسته مجبور بود كه از وسط چمستان كه گاهی اوقات دارای پست بازرسی بود عبور كند با توجه به اینکه ژاندارمری و بسیج هم در مواقع ضروری به كمك پست بازرسی میآمدند، قرار شد بعد از چك كردن جاده و پست بازرسی و اطمینان از امن بودن جاده رفقا با دو ماشین وانت چادر دار منطقه را تعویض كنند. تهیه این ماشین ها و چادر نیز به پول نیاز داشت. دسته كوه از همان ابتدای ورود در وضع مالی مناسبی به سر نمی برد. بطوریکه از منابع مختلف پول قرض شده بود. بعد از مصادره دو بانك توسط تشکیلات شهر وضع مالی سازمان و گروه كوه خوب شد و این مشكل مرتفع شد. بعد از يك شناسائی مجدداً از جاده تنگسر راه ورودی به

طرف شرق شناسائی شد و کلا کار شناسائی تکمیلی منطقه در حین حرکت انجام می یافت. اقامت دسته کوه در دره پلنگان یا همان پایگاه استقرار موقت حدود 42 روز به طول انجامید که کلا صرف تدارکات و شناسائی عملیات "سوردار" و دریافت افراد از شهر شد. در روز چهل و سوم یعنی 11 مهر ماه 60 از يك طرف به علت عدم اجرای قرار شهر از طرف رفیق هوشنگ که 24 ساعت دیر کرده بود و از طرف دیگر بخاطر ورود گاو و گوساله ها به حوالی پایگاه وضعیت اضطراری شد. در چنین وضعی اوضاع غیر عادی به نظر می رسید و تمام دسته کوه وسایل را استتار و مخفی کرده و آماده بودند. بعد از بررسی از محل صدای گاوها و گوساله ها فاصله آنها تا محل استقرار گروه در حدود 5-7 دقیقه حدس زده شد. بالاخره وضع تقریبا معمولی شد. گروه در بلندیهای جنوبی دره مستقر شد و با آمادگی کامل منتظر بازگشت رفیق هوشنگ و انجام قرار ماندیم. بعد از اجرای قرار کاری وجود نداشت جز ترك منطقه. قرار حرکت با رفقای شهر گذاشته شده بود. روز 13 مهر دسته کوه به طرف محل قرار حرکت کرد. سه نفر از رفقا به خاطر نداشتن کوله پشتی خوب در مضیقه بودند. ولی وضع اسلحه ها خوب بود و همه مسلح بودند و نارنجک انداز هم گوله هایش کامل بود. قرار بود رفقای شهر ساعت سه بعدازظهر با ماشین وانت چادر دار بیایند. با اجرای قرار تمام کوله ها داخل ماشین گذاشته و افراد مسلح هم داخل وانت شدند. دو نفر از رفقا در کنار راننده برای درگیری احتمالی نشستند. وضع درگیریهای احتمالی را هم مشخص کردند. تیم دفاعی مشخص شد و وظایفی را که تیمهای دیگر باید انجام میدادند تفهیم شده بود. از روستای لایوچ گذشتیم و در حین عبور ماشین وانت ما گیر کرد. رفقا پیاده شدند و با کمک اهالی محل ماشین را براه انداختند و از چمستان گذشتیم و در قسمت شرقی جاده تنگسر متوقف شدیم. قسمتی از کوه را بالا رفتیم و پنج دقیقه بعد نشستیم. رفیق غفور که راننده يك وانت بود به علت معطلی زیاد مورد سوال يك راننده کامیون قرار گرفت و رفیق او را دست به سر کرد. صبح زود دو تا از رفقا هوشنگ و ... برای شناسایی و حرکت گروه براه افتادند. بعد از مدتی بازگشتند و اطلاع دادند که در این نزدیکی جاده متروکی است که به تنگسر می رود و گفتند که باید موقع تاریکی هوا از نزدیکی های محل عبور کرده و باید به داخل جنگل برویم و این تنها راه است. بعد از صرف شام هنگام غروب حرکت شروع شد. از جاده متروکه که گذشتیم وارد جنگل شدیم. حرکت به سختی انجام میگرفت. مخصوصا که راه مالروئی وجود نداشت. شب در گاوینه ای خالی با تعیین نگهبانی خوابیدیم. صبح زود حرکت دوباره شروع شد. از همان ابتدای حرکت بعضی از رفقا به علت نبودن آب بی تابی می کردند. پس از جستجوی زیاد برکه آبی پیدا شد که گل آلود بود. آن روز در آن حوالی اطراق شد. شناسائی مجدد دوباره شروع شد. اطلاع پیدا کردیم که گاوینه های خالی در اطراف

زیاد است و محل استقرار دسته کوه معلوم شد. رفقا برای اجرای قرار با شهر غروب حرکت کردند. ولی از رفقای شهر کسی نیامد روز بعد هوشنک برای تهیه آذوقه و تماس مجدد و تهیه وسیله نقلیه برای عملیات به شهر رفت و وضع غذایی دسته کوه رو به وخامت می گذاشت. بطوریکه جیره بندی شدیداً اجرا شد. رفقا برای پر کردن شکم شان به ازگیل جنگلی روی آورده و آنرا آب پز میخوردند. هنوز در این مرحله روشن کردن دائمی آتش ممنوع بود و چای با گاز مسافرتی آماده میشد. آمدن هوشنگ همراه بود با مقداری نان و شیرینی و توضیح علت عدم اجرای قرار که به خاطر وجود پست بازرسی بوده است. در مدتی که در قسمت شمالی تتگسر بودیم یکبار رفقا بابک و ... در حین گشت با یک روستائی برخورد کردند. معلوم نشد که روستائی متوجه آنها شده است یا نه؟ بدون هیچگونه برخورد و یا تحقیقی از جانب آنها، روستائی از منطقه دور شد. رفقا هادی و بابک مجدداً برای پیگیری روانه شدند. و با این اطلاعات بازگشتند که در گاوبنه ای که یک شب خوابیده بودیم حالا گاو و گوساله آمده و شاید آن مرد گاوش بوده است و جرات نمیکند گزارش بدهد چون زن و بچه هم همراهش بودند. تبادل نظر این بار بطور مستقیم - همه افراد دارای رای و نظر بودند - شروع شد. آیا می شود عملیات کرد یا نه؟ آیا امکان اینکار در شرایط فعلی هست یا نه؟ رفیق جلیل شروع عملیات را منوط به تهیه غذا برای گروه عملیات و دیگران می دانست. کلاً چهار نفر با عملیات در شرایط فعلی مخالف بودند. ولی بقیه گفتند که در هر صورت برای عملیات باید رفت و مساله غذا به نحوی حل خواهد شد. شرط عملیات را بعضی از رفقا در یافت آذوقه از رفقای شهر و اجرای قرار میدانستند که از طریق رفقای شهر گروه عملیات می بایست به سوردار میرفت و راه آمده را باز میگشت. وضع شهر و دسته کوه از طرف فرماندهی بررسی و گفته شد که هر کس دلایلی برای رد و یا قبول عملیات دارد ارائه کند. نتیجه این شد که عملیات "سوردار" صورت گیرد. روز بعد قرار دوم اجرا شد. 16 نفر از رفقا سر قرار رفتند. 12 نفر برای عملیات و چهار نفر هم برای آوردن آذوقه. در این قرار تن ماهی، نان، کالباس هم برای گروه عملیاتی دسته کوه رسید. بقیه گروه می بایستی زمان عملیات در محل خودش باشد و راه عقب نشینی مشخص شده بود و حداقل دو روز طول می کشید. یکی از رفقا به علت ناخوشی شدید همراه رفقا به حوالی سوردار رفت و از آنجا به پشت جبهه انتقال یافت. مدتیکه در پایگاه دره پلنگان بودیم بعد از آمدن رفیق جلیل (اسد) و با اصرار او شب در داخل دره آتش روشن میکردیم و پخت و پز تا ساعت 8 شب ادامه داشت. و کم کم صبح زود هم آتش روشن میکردیم. این کار بر سرعت پخت و پز میافزود و غذای گرم نصیب دسته کوه می کرد. وضع غذایی مطابق معمول خوب نشد بلکه هر دم رو به نقصان می رفت. چند دفعه از کمبود غذا صحبت شده بود، نظرات گوناگون بود. یک رفیق یکی از علتهای شکست سياهکل را نرسیدن آذوقه به افراد میدانست و

استدلال می کرد که دستگیری احمد فرهودی بر اثر گرسنگی و ضعف جسمی او به وسیله يك روستائی بوده است. رفیق اصغر یزشك دسته کوه نظرش این بود که کمبود غذا باعث اختلال در جسم میگردد. حتی يك نفر به خاطر بروز مسایلی که در رابطه با غذا ایجاد کرده بود گفت که من نمیتوانم در کوه مبارزه کنم و به شهر میروم. این صحبتها در جلسه جمعی بیان نمی شد. بلکه به صورت فردی مابین افراد رد و بدل می شد. و بعضی از مسایل از کانال فرماندهی حل می شد. منجمله مساله همین فرد و نمونه سوال رفیق رضا که می خواهیم در حرکت چه بکنیم؟ بر اثر این برخوردها يك جلسه جمعی گذاشته شد و بطور کلی شیوه حرکت و علت چنین حرکتی بازگو شد. برخوردهای فردی در جلسه انتقادی بررسی شد. در رابطه با عملیات فرماندهی نظرش را گفت و اصرار زیاد در مورد عملیات را مخدوش کردن مرز هواداران و فرماندهی اعلام نمود و از جمع خواست که از صحبتهای ناآگاهانه خود داری کنند و با مسئولیت صحبت نمایند. به هر صورت در این مقطع حل مسایل دسته کوه عمدتاً به صورت فردی انجام می گرفت و پروسه ایی طولانی را طلب می کرد تا کارها به روال درست انجام شود. دسته کوه هنوز در امور تشکیلاتی در يك رابطه جمعی و مشخصی قرار نگرفته بود.

عملیات سوردار

(ایستگاه تقویتی رادیو و تلویزیون مازندران)

ساعت نزدیک 30. 5 عصر بود که حمله غافلگیرانه رفقا نهبانان سوردار را با مقاومت کم و تیراندازی متقابل وادار به تسلیم کرد. دو جوانمرد (25) با سلاحشان فرار کردند و چند سرباز اسلحه شان را مخفی کردند و خود را به ده نزدیک سوردار رساندند. رفقا پس از انداختن دو گلوله نارنجک انداز آنجا را کاملاً تسخیر کردند. کسی از ما در این عملیات زخمی نشد. وضع روحی رفقا خوب بود. قسمتی از تاسیسات طبق قرار قبلی منهدم و به آتش کشیده شد. 5 قبضه ام - يك 1300 فشنگ و مقداری وسایل دیگر مصادره شد. در این عملیات حدود 90 درصد از تاسیسات رادیو - تلویزیون مازندران (به ادعای رژیم) منهدم شد. آتش سوزی به حدی بود که از شهر نور و نوشهر دیده میشد. بعضی از رفقای بومی قبل از عملیات به

خانواده‌هاشان اطلاع داده بودند که سوردار امشب مورد حمله قرار خواهد گرفت. رژیم پس از عملیات به تلاش افتاد و روز بعد يك ستون از افراد خود را به منطقه عملیات فرستاد. در این عملیات يك ماشین سیم‌رغ مصادره شد که رفقا موقع عقب نشینی از آن استفاده کردند. ولی به علت خرابی ترمز بعد از طی مسافتی باعث تصادف گردید که دو رفیق بطور سطحی زخمی شدند. آنچه سیگار از کارمندان گرفته شد پولش پرداخت گردید. رژیم بعدها اعلام کرد که يك نفر کشته یا زخمی شده است و این کار را به "ضد انقلابیون" چریک‌های فدائی خلق نسبت داد. رفقا بعد از 12 ساعت راهپیمائی به بقیه دسته کوه پیوستند که به علت سرعت در بازگشت باعث تعجب دیگر رفقای دسته کوه شدند. در این عملیات 12 نفر شرکت داشتند که به سلاح ژ-3 و نارنجک انداز مجهز بودند. گروه عملیات دارای يك تیم انفجار هم بود. نفرات دشمن حدود 12 سرباز، يك گروه‌بان و دو جوانمرد بود.

جمع بندی شروع حرکت تا عملیات سوردار

به منظور مستقر شدن در جنگل ابتدا هشت نفر مسلح وارد جنگل شدند و بعدا دو دسته اصلی و بقیه به صورت دو نفره و سه نفره به دسته کوه پیوستند. موقع حرکت دسته کوه 24 نفر بود. رفیق ... به علت مریضی به پشت جبهه اعزام شد. موقعیت جغرافیائی منطقه، کوهستانی و جنگلی بود. نسبتا خلوت و بارندگی در این مدت بسیار کم (دو بار) بود. محل استقرار دسته (دره پلنگان) بود که در این فصل سال افراد بومی گذرشان منطقی‌ا به آنجا نمی افتاد. ورود دسته کوه همزمان با شایعاتی در منطقه در مورد وجود انقلابیون در جنگل بود. به جز دو مورد کسی از اهالی منطقه از حضور افراد دسته کوه مطلع نشد و آن دو نفر هم شواهدی برای مسلح بودن دسته کوه نداشتند. اما راهنمای محلی و خانواده اشان از محل ما با خبر بودند. راهنمای محلی قبلا هوادار جریان بوده ولی ارتباط منظمی نداشت. روابط و مناسبات درونی دسته کوه به دلیل قرار نداشتن افراد در يك پراتیک معین هنوز مشخص و محکم نبود و نزدیکی‌ها بر اساس پراتیک قبلی و یا عاطفی بود. بعضی از مسایل خصوصی حل می شد. ولی کلا جلسات انتقادی و تئوریک برگزار می شد. تدارکات برای حل مسایل جنگ حساب شده نبود. مثلا وسایل اضافی از قبیل بیل و گلنگ، تیر، صابون و چادر سبک مزاحم حرکت و دست و پاگیر بود. افراد خوب مسلح شده بودند. به جز دو یا سه مورد در رابطه با غذا اشکالات اصولی پیش نیامد. دشمن هنوز رابطه ای را کشف نکرده بود. به علاوه وضع شهر طوری است که کمتر میتواند نیرو به داخل جنگل اعزام کند. ولی تا حد پرس و جو از طرف ژاندارمری و بسیج می خواهد ردیابی کند. بعد از عملیات سوردار چند ماشین افراد مسلح به منطقه

فرستاده شدند که به سلاح سنگین هم مجهز بودند. ظواهر امر نشان می داد که مردم میل به همکاری دارند. وضع دسته کوه و ناشنا بودن به منطقه از تماس جلوگیری می کرد. پشت جبهه شهری تمام تلاش خود را بکار میبرد و از این لحاظ کارشان قابل تقدیر بود. از پشت جبهه روستائی جز در يك مورد خبری نیست. شناسائی از منطقه محدود و خیلی ابتدائی است. راه حل صحیحی در این مورد به نظر نمیرسد. بعد از چند روز شبها آتش روشن می کنیم. رفیق فرشاد سپهری در ماموریتی دستگیر و شهید میشود. با اینکه مکان ما را می دانست ما از منطقه دور نشدیم. سیستم دفاعی در این مدت شبها نگرهبانی و روزها فرستادن گشتی مسلح به کلت و نارنجك بود و تاکید بر مخفی کاری از هر نظر (آتش نکردن، سر و صدا نکردن، رد پا نگذاشتن و غیره) بود. عملیات سوردار در منطقه تاثیر زیادی داشت و در شایعاتی این عملیات به سازمانهایی مانند "اقلیت" و "مجاهدین" نسبت داده میشد و از کانال يك هوادار شهری اتحادیه کمونیستها پیشنهاد همکاری داده شد. عملیات سوردار روز دوشنبه 20 مهر 1360 انجام شد.

از تنگسر تا عملیات پاسگاه جاده هراز

دسته کوه بعد از عملیات سوردار انرژی تازه ای گرفت. رفیق مسعود گفته بود که من در شب عملیات نتوانسته بودم که خوب بخوابم چون که مسایل مبارزاتی و آرزوی عملیات دوباره در جنگل بعد از سیاهکل و صحبتهایی که با رفقای شهید سازمان کرده بودم و حرفهای آنها همه جلوی چشمم رژه میرفتند. رفقای دسته کوه هر کدام پیرامون بازگشت سریع گروه بعد از عملیات و از نحوه کارشان تا اشکالاتی که در حین عملیات بوجود آمده بود صحبت میکردند. بعضی از رفقا در مورد شناسائی حرف داشتند. قرار شد در جلسه ای عملیات بررسی شود. با شناسائی که در این مدت از منطقه شده بود برای حرکت آماده بودیم. به نظر میرسید با 5 الی 6 روز راه پیمایی بتوان به جاده هراز رسید. در این مدت رفقا با نحوه استفاده از نقشه نظامی آشنا میشدند. ارتفاعات کوچک و بزرگ، رودخانه ها را پیدا کرده و حدودا فاصله آنها را تشخیص می دادند. شناسائی اولیه عمدتاً توسط رفقا ... ، ... و ... صورت می گرفت در این شناسائی ها که قبل از عملیات سوردار صورت گرفت، یکبار بوسیله مردی دیده شدند ولی با معرفی خود به عنوان کوه نورد، اواز شك و ظن به ما دور نگه داشته شد. قرار شد حرکت در غروب 22 مهرماه شروع شود. چون جاده دکل برق هنوز در دست ساختمان بود و احتمال دیده شدن از طرف کارگران زیاد بود. تصمیم به حرکت شبانه گرفته شد. حرکت شبانه را برای بار اول دسته کوه می خواست تجربه کند. راهنما ... بود که همان نیم ساعت اول راه را گم

کرد. رفیق ... هم حالش دگرگون شد استفراغ شدیدی به او دست داد ولی دسته کوه با راهنمایی ... به راهپیمایی اش ادامه داد. در امتداد قسمتی از جاده دکل و بعضی مواقع در حاشیه جنگل پیش میرفتیم . حرکت به کندی انجام می گرفت. وسایل کوله ها نسبت به سابق سبک شده بود. مقداری بار اضافی و مواد منفجره و چادر و دارو را انبارك زدند. هر چه را به نظرشان لازم نیامد جا سازی می کردند. تجربه اولیه ثابت کرد که وزن کوله ها برای حمل و نقل باید متناسب با ظرفیت و روحیه افراد و وضع غذا تنظیم گردد. خراب بودن کوله يك رفیق همیشه در طول راه مساله ایجاد می کرد یا خودش دچار مسئله بود و یا اینکه در دسته مساله ایجاد میکرد، موقعی که از رفقای بخش دیگر تشکیلات قبلی صحبت میکردند او حساسیت نشان میداد و بخاطر اینکه بعضی از رفقا آنها را " گره اشرف دهقانی " مینامیدند، انتقاد میکرد . بعدا در جلسه ای در باره این موضوع صحبت شد و قرار شد که از آن رفقا بعنوان تشکیلات تهران اسم برده شود . به علت عادت نداشتن دسته کوه به حرکت شبانه خستگی زیاد بود و در نتیجه تشنج را در طول راه دامن میزد. اما در حین حرکت به خاطر تند راه رفتن و شیوه آن، مشاجره ای لفظی بین رفقا ... و ... در گرفت که باعث وضع نامناسبی شده بود و همه را ناراحت کرده بود. در حدود ساعت 12 به یکی از گالش بنه های تازه خالی شده رسیدیم و بعد از گذاشتن نگهبان استراحت کردیم. هر کس در کوله اش مقداری انجیر خشک و بادام داشت و می توانست به صورت فردی و هر وقت که خواست مصرف کند و اسمش را تنقلات گذاشته بودیم . دسته کوه به سه گروه جلودار ، میان دار و عقب دار تقسیم شده بود. ترکیب افراد طوری بود که رفقای جلودار از وضع بدنی مناسب تری برخوردار بودند و حرکتشان تند بود. فرماندهش رفیق ... بود هر گروه باز هم برای خودش جلودار و عقب دار داشت که رابط مابین گروهها بود ولی به خاطر شب بودن و محدودیت شناسایی قبلی راه فاصله گروهها از هم زیاد نبود. فرماندهی دسته میاندار با رفیق مسعود بود و افرادش از دو گروه دیگر بیشتر بودند و نقش پشتیبان دو گروه جلودار و عقب دار در موقع درگیری را بازی می کرد. فرماندهی گروه عقب دار با رفیق معاون فرمانده بود و تیم انفجارات در گروه عقب دار حرکت می کرد تعداد جلودار 7 نفر، میاندار 10 نفر و عقب دار 7 نفر بود که اگر احتمالاً حمله ای از طرف جلو صورت می گرفت، جلو دار مقاومت می کرد و بقیه پشتیبانی و عقب نشینی میکردند و بالعکس. صبح روز بعد دسته کوه ساعت 4 صبح از خواب بیدار شد و از جاده فاصله گرفت. دو نفر مامور شدند که گاوبنه را بخوبی چك کنند و هیچکس حق نداشت کاغذ باطله، کاغذ شکلات ، ته سیگار یا چیز دیگری را که به درد نمی خورد در معرض دید قرار دهد. حتماً بایستی آنرا دفن می کردند. این مساله بارها توضیح داده شده بود ولی افراد هنوز موارد امنیتی را در این مورد رعایت نمیکردند و برای صبحانه استراحت داده شد . به خاطر وضع دسته کوه و درگیری لفظی شب قبل

جلسه ای گذاشته شد که رفقا ... و ... از یکدیگر انتقاد کردند و مساله حل شد و رفتن تا غروب ادامه یافت. چون منطقه خالی از اهالی و خصوصا گالشها تشخیص داده شده بود، حرکت در روز بلا مانع بود ولی دسته کوه هنوز تجربه حرکت در شب و بخصوص عبور از راه غیر مالرو را نداشت و از داخل شدن در عمق جنگل هراسناک بود و این خود به دشواری کارها می افزود و جدا به افراد بومی نیاز بود با این وجود با نزدیک شدن غروب طبق روال قبلی حرکت شد. هنوز دو ساعت راه نرفته بودیم که موقع داخل شدن به محوطه پرچین گالش بنه مردی در حال تبر زدن و هیزم شکنی مشاهده شد. دسته کوه به سرعت به عقب برگشت. هر گروه جای مناسبی دور از مالرو پیدا کرد. دسته کوه يك شاخه انگتارود را رد کرده بود و در حین عبور از شاخه دوم بود. منتظر شب شدیم تا از گالش بنه عبور کنیم. فضای داخل جنگل به خاطر انبوه درختان تاریک بود و کسی جلوی پایش را نمی دید. این خود بر دشواری حرکت افزود. بعدها دسته کوه تجربه کرد که شبهای مهتابی حرکت کند. با قدم گذاشتن مجدد به داخل محوطه گالش بنه صدای پارس سگ بلند شد و گالش مجبور شد که بد نبال سگ بیاید ولی جرات نزدیک شدن را نداشت. صدای گالش بوضوح شنیده می شد که به سگ نهیب میزد و می خواست او را ساکت کند. واقعا اعصاب خرد کنی بود. صدای خش و خش برگها و همهمه رفقا و افتادن آنها روی تیغه ها و بته های تمشک دیگر برای بنده خدایی جای شك باقی نمیگذاشت که عده ای می خواهند از محوطه گالش بنه بگذرند. يك رفیق کیسه تنقلاتش را جا گذاشته و رفیق دیگر کلاش افتاده بود. به هر زحمتی که بود توانستیم از محوطه دور شویم و خود را به شاخه دوم انگتارود برسانیم. شب را در کنارش به صبح رساندیم. صبح زود به مدخل رودخانه رفتیم تا اوضاع را شناسایی کنیم و حرکت بعدی خود را تنظیم نماییم. نگهبانی معلوم شد و نزدیک مالرو يك نفر شبانه روز با تعویض نگهبانی می داد. در اینجا رفقا ... و ... برای شناسائی رفتند. يك رفیق دیگر و ... هم برای شناسایی اطراف محل استقرار حرکت نمودند ولی اطلاعاتی بدست نیاوردند. همه جا خالی و خاموش بود. رفقا ... و ... برگشتند و اطلاع دادند که نزدیکیهای معدن ذغال سنگ درکاه هستیم و يك راه مالرو بزرگ برای بیلاق و قشلاق وجود دارد. برنامه حرکت فردا مشخص شد. شب را در آنجا سرکردیم و غروب روز بعد حرکت نمودیم. از راههای مالرو عبور کرده و به دره - ای سرازیر شدیم که راهش معلوم نبود. ولی در محدوده يك گاوینه خالی بود. از جاده معدن فاصله گرفتیم و با عبور از يك شاخه آتش رود (کش رود) در گاوینه ها پناه گرفتیم. در ضمن عبور به خاطر گلی و چسبندگی بودن راه رفیقی تا زانو در باتلاق ماندی گیر کرده که هم باعث تاسف بود و هم خنده. با انداختن ریسمان او را بیرون آوردیم. صبح روز بعد رفقا ... ، ... و معاون فرمانده برای اجرای قرار به طرف جا ده هراز راه افتادند ولی به خاطر اصرار ... يك ارتفاع را عوضی رفتند و محل را گم کردند و راهشان طولانی شد. در این راه پیمائی به گالش بنه

های خالی دیگر برخورد نمودند که بعضی در حال حرکت بودند. نرسیدن رفقا به سر قرار باعث ناراحتی دسته کوه شده بود. بطوریکه بعد از برگشتن درگیری لفظی بین معاون فرمانده و ... در گرفت. رفیق ... به عدم احساس مسئولیت متهم شد و این خود بر وضع روحی اش تاثیر گذاشت و در موقع بازگشت اعلام کرد که دیگر راهنما نخواهد شد. البته در این مورد ... جهت ها را درست تشخیص نمی داد. اجرای قرار اوایل آبانماه بود. برقرار نشدن تماس باعث این می شد که رفقای دسته کوه از وضع و تاثیر عملیات خود بی خبر باشند و همچنین طبق معمول از نظر وضع غذایی در رنج و عذاب بیشتری باشند. چند شبانه روز باران تندی باریدن گرفت. رفقای اجرا کننده قرار شب را در يك گالش بنه به صبح رساندند و رفیق ... چند فشنگ کلت بجای گذاشت. بخاطر عدم آشنائی محیط به نزدیکی های معدن رسیدند و به دو گالش برخورد کردند ولی بخاطر مسایل امنیتی سعی شد از معرض دید آنها دور باشند ولی اینکار عملی نشد. کنجکاوای گالشاها و طرز نگاهشان جالب بود. ولی رفقا خود را بنام اداره ای و کوهنورد معرفی کردند و به محل استقرار خود رفتند. البته از گالشاها پرس و جویی در باره منطقه کردند. به محض رسیدن به محل استقرار دسته کوه رفقا ... و ... از کمین بیرون آمدند و اطلاع دادند که پسر بچه ای حدود 15 ساله رفیقی را مسلح دیده و از محل گریخته است. دسته کوه مجبور شد که جای خود را تغییر دهد. چون به جاده خاکی نزدیک بودیم و امکان آمدن دشمن با ماشین بود. به هر حال بعد از نیم ساعت راه پیمایی و پاك کردن رد پا به گاو بنه بزرگی رسیدند. بساط آتش روبراه بود. بیشتر رفقا مشغول خشك کردن و شستن لباسهای خود بودند. قضیه گم کردن راه و برخورد ها به فرماندهی گزارش شد. روز بعد حرکت دوباره آغاز شد. سعی شد هر چه بیشتر به جاده هراز نزدیک شوند. بطوریکه فاصله جاده تا محل استقرار 4 ساعت باشد. چادری برای مواقع بارندگی بر پا داشتند. افراد به دو دسته تقسیم شدند. بعضی ها در محل چادرها خوابیدند و بعضی هم " ننو " برای خودشان درست کردند. این کار معمولاً با استفاده از دو درخت نزدیک به هم بوسیله طناب و پتو و یا برزنت انجام می گرفت. و عده ای به گاو بنه ای نزدیک در شبها برای خواب می رفتند. دو تیم دو نفره برای شناسایی حوالی منطقه به اطراف فرستاده شد و خبر آوردند که دهات اطراف آمل و جاده هراز از بلندی ارتفاعات محل استقرار معلوم است. همان رفقای قبلی برای اجرای قرار دوم رفتند. در این قرار منطقه مورد نظر هم شناسائی شد. علامت سلامت قرار را قبلاً گذاشته بودند. محل قرار نزدیکی های " کلرو " بود. بعد از سرگردانی در جاده هراز قرار اجرا شد. از وضع رفقای شهر با خبر شدیم و گزارش عملیات سوردار را دادند. قرارهای بعدی را تنظیم نمودند. جلسه انتقادی برای مسایل و انتقادات گذاشته شد. به خاطر وضع دسته کوه و فشار غذایی عده ای میخواستند به شهر بروند. در این مرحله دسته کوه به خاطر راه پیمایی و در حرکت بودن از

محیط اطراف خبری نداشت و کلا از منطقه شناسائی خوبی نداشت. بعضی از رفقا در جلسه سر نحوه تقسیم غذا از جانب رفیق ... اعتراض داشتند و خود او هم انتقادات را قبول کرد. رفیق اصغر به خاطر سختی مبارزه جنگل خود داوطلبانه و با صداقت خواستار رفتن به شهر شد. رفیق ... هم ادعا داشت که سرش گیج می رود و اعصابش ناراحت است و نمی تواند مدتها نگرهبانی دهد. رفیق ... به خاطر دور بودن از زن و بچه اش خواستار شد که در شهر کار کند و رفیق ... تقاضای مرخصی کرد. دو نفر دیگر از رفقا خواستار مرخصی بودند. رفیق فرمانده در جواب گفته بود که هر کس از اینجا پائین برود دیگر نمی تواند به دسته کوه ملحق شود و مسئولیت آمدن آنها را قبول نمی کند به جز یک رفیق، رفقای دیگر حرفشان را پس گرفتند. بعدا رفیق ... بعنوان ماموریت ولی در اصل به خاطر دیدار خا نواده رفت. دسته کوه پس از بررسی اوضاع برای اینکه عملیات بعدی طول زمانش زیاد نشود و اثر عملیات سوردار از ذهنها نرود، شناسائی عملیات دوم را تدارک دید. سه نفر از رفقا ... ، ... و ... برای شناسائی اولیه رفتند و در این حرکت شناسایی قسمت بالایی جاده هراز هم مورد نظر این رفقا بود. شناسایی بعدی (توسط رفقا ... ، و ...) با یک شب خوابیدن در هدف مورد نظر انجام شد. از رفقای شهر خواسته شد که شناسایی تکمیلی را از طریق جاده هراز انجام دهند و راه عبور از جاده هراز را بسنجند که این کار بخوبی و حتی گرفتن عکس از هدف مورد نظر انجام شد. با قرارهای انجام شده در این مدت پنج نفر از رفقای ترکمن به ما ملحق شدند. از طرف شهر در این مدت نشریه درون سازمانی و اخبار جنبش به دست ما می رسید. در این مدت کسی از اهالی بومی منطقه ما را در محل اسقرار ندید. ولی زمانی که تیم اجرا کننده قرار باز می گشت در دو مورد اهالی روستای اطراف امام زاده عبدالله (منچران) آنها را دیده و زیاد کنجاوی می کردند و می گفتند بعضی ها در داخل جنگل زندگی می کنند و حتی در داخل شکافهای درخت هم هستند. برخورد روستائی ها طوری بود که خبرهائی میدادند و خودشان ادعا داشتند که مخالف رژیم اند. رفقا سعی کردند جهت حرکت را طور دیگری وانمود کنند و خود را در اینجا کوهنورد معرفی کردند ولی بعید بود که با آن وضع ظاهر پوشاک رفقا آنها این مطلب را قبول کرده باشند. با رفتن 4 نفر از رفقا (... و ...) و آمدن 6 رفیق جدید (رفقای ترکمن که آموزش سیاسی نظامی کافی هم ندیده بودند) دسته ترکیبش عوض شد. افراد جدید هیچکدام دارای پروسه تربیت تشکیلاتی منسجمی نبودند و فقط در شهر فعالیت میکردند و در هسته مطالعاتی و مبارزاتی بودند و احيانا دو نفر آنان در جنگ گنبد شرکت داشتند. حدود یکماه در این محل مستقر بودیم چند جلد کتاب دریافت داشتیم (شش اثر نظامی مائو، انقلاب در انقلاب، راه پیمائی طولانی، کاسترونیسم دبره) وضع غذائی خوب شده بود. کوله ها پر از تن ماهی و مواد غذائی دیگر بود. روشن کردن آتش با توجه به خشک بودن هیزمها معمول شد. چریکها در تمام منطقه

شمال معروف شده بودند. البته توده ها بیشتر کلمه جنگلی و یا چریکهای جنگل را بکار می بردند. انتظارات توده ها از حد توان دسته کوه خارج بود. افسانه ها ساخته و پرداخته میشد. دشمن هنوز رد مشخصی از دسته کوه نداشت. با رسیدن عکسهای از پایگاه "کرسنگ" هدف مشخص شد. يك انبارك در نزديك جاده هراز زده شد که شامل 70 قوطی تن ماهی، مقادیری خرما، انجیر و بادام و شکلات بود که در ظرفهای پلاستیکی و دبه های بزرگ 20 لیتری جا داده شده بود. این اولین تجربه انبارك زنی مواد غذایی بود. رفقای تازه وارد به وسیله ژ - 3 و ام يك های مصادره شده از سوردار مسلح شدند. ام يك ها بعد از عملیات سوردار به وسیله دسته تا این محل حمل شده بود که خود مشکلات زیادی را بوجود آورده بود. قصد حرکت به طرف شرق جاده هراز را داشتیم که در روز موعود يك گالش به گاوینه محل استقرار رسید و از رد پاها و رفت و آمدها حضور ما را تشخیص داد و با صدای بخصوصی حضورش را اعلام کرد. رفقا هوشنگ و بابك و يك رفیق دیگر برای سر درآوردن از قضیه به سرعت خود را به او رساندند. او تا نزدیکیهای دسته کوه آمد و کوله پستی ها و کیسه خوابها را دید. این يك تصادف غیر مترقبه و ناراحت کننده بود. حرکت به طرف جاده هراز شروع شد و از ورود رفقای جدید 3 الی 4 روز می گذشت. هنوز چند ساعتی راهپیمائی نکرده بودیم که ... احساس ناراحتی شدید کرد. به هر زحمتی بود خود را تا نزدیکی جاده هراز رساندیم. او دیگر روی زمین دراز کشیده و میگفت که قلبش ناراحت است. دسته کوه واقعا در وضع ناراحت کننده ای قرار گرفت و ناچارا به عقب برگشتیم و يك روز در دره ای که با پاسگاه يك ساعت فاصله داشت به سر بردیم. اینجا دیگر آتش کردن ممنوع بود. از گاز مسافرتی استفاده کردیم. به هر حال این اشکالات يك روز برنامه حرکتی دسته کوه را به تعویق انداخت. در موقعی که برای حرکت آماده شدیم تمام رفقا دلواپس رد شدن از جاده بودند. هنوز به نزدیکیهای جاده نرسیده بودیم که هوا تیره و تار شد. باران شروع به باریدن کرد ولی دسته کوه سمج تر از باران بود. کوله ها زیر درخت جا سازی شد. خودمان را خوب پوشانیدیم. نزدیکیهای ساعت 30.1 شب بود که رفقا برای شناسایی راه مناسب محل را چك کردند که به موانعی برخورد نکنند. رفقا مهدی، هوشنگ و ناصر از اولین نفراتی بودند که به سمت شرق جاده رفتند. کوله هایشان را نزديك رودخانه هراز گذاشتند. افراد به ترتیب جلودار، میاندار و عقبدار، دو نفره و سه نفره از جاده عبور کردند. رفت و آمد ماشینها را متنا سب با وضع حرکتشان تنظیم می کردند. تجمع اولیه دسته کوه به وسیله رفقا معلوم شد و از تنها پلی که در آن محل بود گذشتیم و به طرف شرق راه افتادیم. راه را کم کم گم کردیم و ندا نسته به زیر ارتفاعی رسیدیم که به خاطر بارندگی وضع راهش خیلی خراب بود. چاره ای نبود به وسیله طناب رفقا را بالا کشیدیم. بعدها معلوم شد اگر

قدری جلوتر می رفتیم می توانستیم به راحتی راه اصلی را پیدا کنیم. از گالش بنه مهدوی گذشتیم و به يك گالش بنه پر برخورد نمودیم. بر خلاف شناسایی قبلی گاوهای در حرکت آنجا را اشغال کرده بودند. هنوز تجربه کافی برای عبور از بیراهه ها را نداشتیم. ناچار در دامنه ارتفاع و در زیر درختها دو نفره، سه نفره جمع شدیم. همه لباسها خیس شده بود. رفیق جلیل خواست آتش روشن کند. ولی به محض اینکه آتش روشن شد رفیق فرمانده گفت که به خاطر نزدیکی به پاسگاه آتش را خاموش کند. بعضی از رفقا به خاطر خستگی راه در باران خوابیدند ولی مدتی بعد از سرما بیدار شدند. مجبور شدیم خود را با ورزش و نرمش گرم کنیم. شب را بدین منوال به صبح رساندیم. رفقا هوشنگ و ... صبح برای پیدا کردن گاو بنه خالی حرکت کردند. بعد از يك ساعت خبر آوردند که گاو بنه خالی در اطراف هست. بالا رفتن از ارتفاعات برای جمعیت خودمان مشکل بود چون هیچکس نمیتوانست از جای پای رفیق خود استفاده کند با رسیدن به بالای ارتفاع که با مشکلاتی توأم بود دسته کوه به مالرواصلی رسید و سازماندهی شد و حرکت را آغاز کرد. به محض رسیدن به گاو بنه و با روشن کردن آتش لباسهای خیس را خشک کردیم. شب را دسته کوه در آنجا به سر برد و صبح زود حرکت دوباره آغاز شد. با محاسباتی که رفقای مسئول آذوقه (بابک و مجید) کردند، غذای موجود در کوله ها برای ده روز کافی بود و بیشتر از این هم نمی شد در کوله ها با توجه به وسایل شخصی و مهمات، آذوقه حمل کرد. حرکت بعد از دو ساعت متوقف شد. تا جایی برای استقرار موقت پیدا شود. همان رفقا (هوشنگ و ...) برای شناسایی مکان جدید حرکت کردند. در پائین دره ای که يك گاو بنه خالی در نزدیکی آن بود به عنوان محل استقرار موقت مشخص شد. آب هم دم دست بود. ولی در آن دره صدای گاو و گوساله می آمد و صدای گالشها برای حرکت دادن گاوها شنیده میشد. به خاطر انبوه درختان در معرض دید قرار نداشتیم ما فقط يك بار صدای دو گالش را که با هم صحبت میکردند شنیدیم که می گفتند به ما چه مربوط است، کاری که به ما ندارند. هر کاری می خواهند بکنند. با توجه به صحبتهایشان و وضع خودمان و با وجود شایعات بایستی از حضور ما در آنجا با خبر شده باشند. ولی این برای ما خوب مشخص نبود. در حال استراحت برای ادامه حرکت بودیم که پسرک گالشی ما را دید. رفقا بابک و ... با توضیحات و توجیهاات قبلی خود را کوهنورد معرفی کرده و سوالات کمی کردند و از وضع منطقه با اطلاع شدند. برخورد پسرک خوب بود و آنها را برای نهار دعوت کرد. گالشهای منطقه آمل و بابل برای تعلیف گاوها و گوسفندها با اجاره مرتع از تاجر شهری و یا دولت در فصلهای بهار و پاییز به این منطقه میآمدند. روستاهای اطراف این منطقه (بخش چلاب و سنگ چال) در تابستانها شلوغ و در بقیه فصول سال نسبتاً خلوت است. در مدتی که در شب در حال حرکت بودیم مشاجره ای مابین يك رفیق و رفیق فرمانده در رابطه با چگونگی تنظیم حرکت دسته رخ داد. یکی از رفقا هم اظهار داشت که حرکت شبانه باعث خستگی شدید در او شده و بیش از این

نمی‌تواند راه برود. در مکان جدید آتش روشن کردن هنگام غروب و صبح زود معمول شد. معمولاً آتشها را رفیق جلیل روشن می‌کرد و خودش می‌گفت دو نظر برای روشن کردن آتش وجود دارد و با توجه به شرایط فعلی آتش روشن کردن اهمیتی از لحاظ امنیتی ندارد و به خاطر بارندگی دسته کوه در وضع مناسبی قرار نداشت. دو رفیق برای شناسایی منطقه عقب نشینی اعزام شدند. اطلاعات به دست آمده حاکی از این بود که در این مواقع سال منطقه از گالشها پر است و حرکت در روز امکان ندارد و به این زود یها جایی برای مستقر شدن نمی‌توانیم پیدا کنیم مگر اینکه با يك راهپیمایی طولانی خود را به قسمت شرقی "فیل بند" برسانیم. از يك طرف قرار برای ارتباط گیری با شهر انجام گرفت و چهار رفیق جدید به دسته کوه ملحق شدند و آن رفیقی که ناراحتی قلبی داشت هم به شهر فرستاده شد. قرارها در جاده خاکی مابین سنگ چال و بخش چلاب اجرا می‌شد. در ضمن اجرای قرارها رفیقی که با رفیق فرمانده مشاجره کرده بود به شهر اعزام شد تا در بخشهای دیگر تشکیلات سازماندهی شود. در این مدت که این کارها جریان داشت رفقا ناصر و بابك يك روز غروب برای گشت زنی به اطراف محل رفتند و با گالشی برخورد کردند که با تعجب آنها را نگاه میکرد و آنها را به گاوینه خود دعوت نمود و در ضمن گفت که شما شب در اینجا تلف می‌شوید. برخورد رفقا مانند دفعات قبل بود و یکبار هم رفقای که سر قرار می‌رفتند به گالش دیگری برخورد کردند و از آنجائیکه اینگونه حرکت در جنگل از نظر گالشها نامتعارف بود، آنها فهمیدند که ما "فراری" و مخالف دولت هستیم ولی از کم و کیف دسته کوه باخبر نبودند. کلا برخورد هایشان حساب شده و خوب بود. حدود دو ماه از عملیات سوردار میگذشت. هوا نسبتاً خوب شده بود. طرح عملیاتی پاسگاه "کرسنگ" در جاده هراز در دستور کار قرار گرفت. قرار شد قبل از شب عملیات سری به انبارك جاده هراز که در قسمت غربی بود بزیم و کمبود آذوقه را برای عملیات کوه جبران کنیم. روز عملیات 18. 9. 60 تعیین شد. شبانه از جاده هراز عبور کردیم. به خاطر سبکی کوله‌ها این راه در عرض چهار پنج ساعت طی شد و خود را به پشت پاسگاه بازرسی رساندیم. البته در روز قبل سرداران به يك پست بازرسی در پمپ بزین محمد آباد حمله کرده بودند و فرمانده سپاه پاسداران بابل در این جریان کشته شده بود و را دیو تلویزیون مازندران هم این عمل را تأیید کرده بود. بعضی از رفقای دسته کوه اظهار داشتند که آنها از ما جلو زدند. هنوز حرکت سرداران و مواضعشان برای ما مشخص نبود. در این مدت در جنگل آثاری از آنها ندیدیم. به هر حال يك روز را در يك گالش بنه متروکه به سر بردیم و هلیکوپتری که چند بار مشغول گشت زنی در منطقه بود دیده شد. ما آتش روشن نموده و استراحت کردیم. از ذوق و شوق عملیات و نتایج بعدی، کسی نمیتوانست بخواب برود. نزدیکهای ظهر انتظار گروه عملیات برای تقسیم کارها و وظایف به پایان رسید. رفیق ناصر به عنوان مسئول

نظامی تیم حمله به پاسگاه، معاون فرمانده مسئول گروه راه بندان، چهار نفر برای تبلیغات. جای هر يك از افراد را مشخص کردند. جمع گروه عملیاتی 16 نفر بود که به دو تیم 8 نفره تقسیم شده بودند. از تیم راه بندان چهار نفر برای تبلیغات و چهار نفر برای کمین تعیین شدند. قرار شد عملیات ساعت 8 صبح شروع شود ولی بخاطر گم کردن راه به ساعت 11 کشیده شد و این تصادف در عمل به نفع ما تمام شد. چون عملیات موقعی شروع شد که همه در آسایشگاه مشغول استراحت بودند. این عملیات به نام رفیق فرشاد سپهری اولین شهید جنگل اسم گذاری شد. بعد از پایان عملیات رفقا خود را به داخل دره ای که محل تجمع اولیه و دوم بود رساندند. هنوز صدای تیراندازی از جانب پاسگاه بعد از نیم ساعت به گوش میرسید. ماشینهای متوقف شده در جاده هراز در همین وقت شروع به حرکت کردند. گروه عملیات از راه آمده بازگشت. در بین راه استراحت داده میشد. خستگی راه و خوابیدن شبهای قبل اثرش را گذاشت ولی رفقا در حرکت هیچگونه تعللی نمی کردند. نزدیکیهای صبح به یگ گاوینه رسیدند و قرار شد که در آنجا استراحت کنند. هنوز چند ساعت از استراحت نگذشته بود که سرو کله سگی پیدا شد و رفقا مشغول تبادل نظر برای حرکت بودند که صاحب گالش بنه سر رسید. با شایعاتی که از حضور چریکها در جنگل بود پس از بحثهایی برای رد گم کردن، فرد حاضر به همکاری شد و گفت از من چیزی را پنهان نکنید و از هر لحاظ اطمینان خاطر داد. ترتیب حرکت طوری داده شد که گالش از تعداد ما با خبر نشود. ولی کارگرمش ما را دید. و یکی از رفقا در ضمن صحبت کردن با گالش گفت که شاید ما به طرف فیل بند برویم که بعدها مورد اعتراض رفیق ناصر واقع شد و رفقا در ضمن صحبتها از کم و کیف عملیات باخبر نبودند. فضای حاکم چنین بود که شاید دوالی چهار نفر کشته شده باشند. دو نفر سر جاده و دو نفر هم در پاسگاه. در اعدام سر جاده هر کس رسید به آخوند و پسرش شلیک کرد و بیشتر به خاطر گیر کردن اسلحه رفیق جلیل بود که نتوانست تیر خلاص را بزند با رسیدن رفقا به همد یگر و استراحتشان در محل استقرار و دریافت تن ها و بادام و انجیر خشک کوله ها از مواد غذایی قدری پر شد. در این مدت رفقای شهر فرصت نکردند که آذوقه تهیه کنند. يك جلسه انتقادی در این مدت برگزار شد و به موارد انتقادی برخورد گردید. قرار شد يك روز بعد از استراحت شبانه و با اختفای کامل بدون رد گذاشتن حرکت کنیم.

جمعبندی حرکت از تنگسر تا عملیات پاسگاه جاده هراز

1- با رفتن 6 رفیق و آمدن 9 رفیق جدید ترکیب دسته کوه عوض شد و تعداد به 27 نفر رسید. مخصوصاً " اعزام " رفیق ... که توانائیش برای دسته کوه کار ساز بود.

2 - تامین آذوقه دسته عمدتا از طرف رفقای شهر انجام می شد. از پشت جبهه روستائی هنوز خبری نیست. 3 - حرکت همچنان در اختفای کامل صورت می گیرد و سعی می شود از برخورد با اهالی اجتناب شود هر چند در مواردی رفقا با گالنها برخورد داشتند و بعضی از آنها ما را با سربداران یکی می گرفتند. 4 - در ابتدای حرکت مساله غذائی حاد بود که با اجرای قرارها با شهر این مساله حل شد و اولین تجربه انبارك زنی آزمایش شد. 5 - با انجام عملیات ها و رواج شایعات دشمن حساسیت زیادی نشان می داد که از طریق نماز جمعه و رادیو محلی انعکاس میافت ولی هنوز حرکت عملی مشخصی انجام نداده است. رژیم عملیات جاده هراز را به سربداران نسبت داد. 6 - عملیات جاده هراز با استقبال مردم روبرو شد و نفوذ معنوی چریکها را زیادتیر کرد. افسانه سازی مردم در رابطه با مبارزین جنگل همچنین ادامه دارد. 7 - پروسه تربیت سیاسی و تشکیلاتی با حضور بعضی از رفقای قدیمی رشد نمود ولی با آمدن رفقای جدید مسایل جدیدی به وجود آمد. جلسات انتقادی فقط دو بار تشکیل شد. مطالعات به صورت فردی انجام می گرفت. 8 - سیستم دفاعی تغییر چندانی نکرد و همان نگاهیانی و گشت زنی بود. 9 - به علت تعویض منطقه، شناسائی ها کمیت و کیفیت اش پائین است و همیشه به شکل موضعی و در حین حرکت انجام می گیرد. 10 - هوا بیشتر بارانی و مه آلود و تراکم جمعیت در این قسمت منطقه کم بود.

از سنگ چال تا عملیات شیرگاه

شروع حرکت ما بطرف سنگ چال مصادف بود با برخورد با يك گالش که قبلا رفقا او را دیده بودند و از محل زندگی او با اطلاع بودند. همگی کفری شدند که این چه بد شانسی است. ناراحتی دسته کوه بیشتر از جنبه امنیتی بود چون که کمیت و کیفیت دسته کوه در معرض دید گالش بود. حرکت در غروب پائیزی با وجود راه گم کردن و افتادن در بوته های تمشک باعث کندی کار می شد. يك ساعت راه نرفته بودیم که در نزدیکی "کنگرچ کلا" دستور استراحت داده شد و اجازه یافتیم در داخل دستمان سیگاری روشن کنیم. چند نفر برای پیدا کردن راه از شیب ملایمی پائین رفتند. با پایان یافتن استراحت حرکت را شروع کردیم. چند دقیقه نرفته بودیم که یکی از رفقا گفت جامانه اش (26) را جا گذاشته است. هوشنگ و آن رفیق به محل استراحت برگشتند و جامانه را آوردند. در ادامه راهپیمایی از سنگ چال گذشتیم. پس از صعود از ارتفاع، رفیق دیگری نارنجکش را گم کرد. هر چه گشتیم پیدایش نکردیم. شبانه از يك مالرو بزرگ عبور کردیم به سمت بند پی یکی از دهات بابل می رفتیم.

در نیم ساعتی آن استراحت نمودیم. صبح متوجه شدیم که در ارتفاع روبروی ما يك گالش بنه پر قرار دارد. در ساعت 8 يك گله از گاوها در نزدیکی ما ماندگار شدند. هر لحظه انتظار دیدن ما میرفت و گاوها تا نزدیکی ما آمدند. برای او لین بار بود که مامحاصره گاوها را تجربه کردیم. مجبور شدیم از محوطه استراحت خود آنها را دور کنیم. دیگر آن ترس اولیه که با دستپاچگی توام بود فرو ریخته بود. به روال کار گالشها پی برده بودیم و امکان نزدیک شدن آنها را منتفی میدانستیم. پس از رفتن گله های گاو سرو کله يك گالش پیدا شد. خودش ادعا میکرد که گاوبنه نزدیک محل استراحت ما متعلق به اوست. یعنی که در ملك او هستیم. اسلحه ها از معرض دید او دور بود. برخوردش عادی بود. ماسعی کردیم طبق معمول خود را کوهنورد جابزنیم. در طول روز فرصت را غنیمت شمردیم و يك جلسه انتقادی گذاشتیم. در این جلسه به موارد انتقادی پرداخته شد. به مسئولیت ناپذیری و با سوء استفاده از مسئولیت برخورد شد. بخصوص در این موارد برخی شیوه ها مشخص تر شد. مسئول پوشاك و کوله و سایر وسایل شخصی رفیق مهدی بود که اسامی افراد را با ذکر نام وسایل در دفترچه یاداشت میکرد. مسئولین ناظر بر آذوقه نیز چنین شیوه ای بکار می بردند و برنامه غذایی را تهیه می کردند و حمل غذای جیره بندی در تمام مدت حرکت رعایت می شد. هر فرد مسئول آذوقه های دریافت شده در مواقع مقتضی بود. مسئولیت دارو با رفیق حسن بود و چنین سبك کار را او هم داشت. هدف از چنین شیوه هایی به خاطر جلوگیری از سوء استفاده بعضی از افراد از اموال جمعی بود. مسئولین غذا بر نحوه تقسیم غذا هر روز نظارت می کردند. اهمیت غذا دیگر از حالت تخیلی درآمده بودو دیگر این ذهنیت وجود نداشت که بدون غذا هم میتوان جنگید. یکی از علت های نوشتن اسامی اجناس داخل کوله در دفتر مسئولین به خاطر جا گذاشتن و گم کردن آن بود که کسی مسئولیت آن را به عهده نمی گرفت تا در جمع با او برخورد نشود. با این که مدتها از حرکت دسته کوه می گذشت این مسایل هنوز حل نشده بود و تذکرات و توضیح از حد معمولی گذشته بود. غروب برای حرکت آماده شدیم. تمام طول شب از ارتفاع "فیل بند" خود را بالا کشیدیم. به خاطر تاریکی هوا بعضی ها زمین می خوردند. و از همان ابتدای حرکت با مریضی يك رفیق مواجه شدیم چنانکه او به سختی کوله می کشید و چند بار زمین خورد. مجبور شدند که وسایل کوله اش را تقسیم کنند پس از اینکه از ارتفاع "فیل بند" پائین آمدیم شب را در داخل يك گاوبنه متروکه بسر بردیم و آتش روشن کردیم. به خاطر تعداد زیاد جمعیت ما همان شبانه چند نفر به گاوبنه دیگری که در آن نزدیکی بود، برای خوابیدن رفتند. هوا مه آلود بود و برف روی زمین برای ما تازگی داشت و رد پا معلوم بود. برای آشنایی بیشتر با محل مجبور شدیم در آنجا بمانیم و هوشنگ و مهدی برای شناسایی بیشتر راهها و تعیین مسیر حرکت کردند. يك هدف جلوی پای دسته کوه بود، گذشتن از منطقه عملیات و وارد شدن به منطقه

جدید. سبک کار در تمام حرکت چنین بود. ارتباط گیری با شهر و تامین مایحتاج گروه کوه، شناسایی منطقه جدید، تعیین محل عقب نشینی، شناسایی برای عملیات از طریق تیم هایی از افراد دسته کوه که به منطقه آشنا بودند و سپس در جهت تکمیل آن شهر و کوه با هم همکاری میکردند. حرکت به طرف "سجاد رود" بعد از ظهر شروع شد. نیم ساعت از حرکت نگذشته بود که به يك گله گوسفند در حال حرکت رسیدیم. در محوطه محدودی ماندگار شدیم. بعضی از رفقا اجازه خواستند که بدون سر و صدا از گیل از درخت بچینند. اجازه داده شد. حرکت مجد د پس از چند دقیقه آغاز شد. نزدیکیهای غروب به يك گاو بنه پر رسیدیم که عبور ما را مشکل می کرد. مجبور شدیم صبر نمائیم که گالشها احشام را جمع کنند و بعدا حرکت کنیم. هوا تاریک شد. با بستن طناب از يك قسمت رود خانه گذشتیم و منتظر آمدن بقیه رفقا شدیم. زمین گلی بود و به سختی راه می رفتیم. به گالش بنه خالی رسیدیم. قصد داشتیم راه را ادامه دهیم ولی به خاطر باریک بودن راه و تاریکی هوا به عقب بازگشتیم و شب را در کالش بنه خالی ماندیم. چون آتش روشن کردیم گالش بنه ارتفاع روبروی ما آتش را دید و با صدای مخصوصی ما را متوجه خودش کرد. او فکر می کرد که گالش بنه آتش گرفته است. رفیق هوشنگ به سبک گالشها جوابش را داد. صبح زود وسایل را جمع کرده و مخفیانه حرکت کردیم. در این قسمت حرکت شناسایی نداشتیم، به نزدیک گاوبنه پری رسیدیم و از آن رد شدیم. به چند خانه روستایی خالی رسیدیم که محل سکونت بیلاقی گالشها بود. باران و برف شدیدی در گرفت. در یکی از خانه ها را باز کردیم. يك مرغ و دوازده تخم مرغ را که دم دست بود برای نهار آماده کردیم. بعد از مدتها غذای حسابی تهیه دیدیم. برای مخفی کاری اسلحه هایمان را استتار کردیم. سعی کردیم که کسی متوجه آن نشود. به علت سر و صدای گالشها احتمال حضور آنها را در نزدیکیهای خود می دادیم. رفقای آشنا به منطقه می گفتند که آمدن کوهنوردان در اینجا امری معمول است. نزدیکیهای شب سرو کله پسر صاحب خانه پیداشد و گفت مرغ مال آنهاست و کلی سر و صدا راه انداخت. پس از عذرخواهی دلیل آوردیم که یکی از همراهان مریض شده است و مجبور شدیم که در خانه شما را باز کنیم ولی گوشش بدهکار نبود. به گالش بنه های اطراف رفت و همه را متوجه آمدن ما کرد. برای رد گم کردن رفیق مسعود به عنوان مربی تربیت بدنی بابل معرفی شد و بقیه رفقا جزو شاگردان او بودند. برای حل مساله صاحبخانه را به تربیت بدنی دعوت کردیم. سماجت او بی پایان بود و یکی از رفقا اظهار نظر کرد که اسلحه مرا دیده است و کوله یکی از رفقا را جابجا کرده است. آدمهای زیرک می توانستند از شکل استتار اسلحه آن را تشخیص دهند. به بهر حال پسرک پس از رفت و آمدها ما را به یکی از گالش بنه ها برای حل مساله دعوت کرد و سه نفر از رفقا ماموریت یافتند که با دادن مقداری پول قضیه را حل کنند. موقعی که به گالش بنه مورد نظر رفتند مرد میانسالی میانجی بود و گرایش بیشتر به رفقا بود و به طور کنایه می پرسید که به کدام گروه سیاسی تعلق دارید و پس از

رفتن پسرک گفت که مبادا به شهر بروید که دستگیر می شوید و گفت که هر چه لازم دارید به من بگوئید. هنوز دریافت کمک از جانب اهالی بومی مناطق مورد شك و تردید دسته کوه بود. معاون فرمانده نظرش این بود که ما خود را معرفی کرده و از همین جا تبلیغات را شروع کنیم ولی مورد پذیرش رفیق فرمانده قرار نگرفت. صبح زود بلند شدیم و به گاوینه های خالی اطراف رفتیم و در همانجا صبحانه خوردیم که اگر احیانا گالشها آمدند متوجه تعداد ما نشوند. با جمع شدن تمام رفقا حرکت به طرف ارتفاعات "سراسب" را شروع کردیم. در بین راه متوجه شدیم که يك گالش ناظر حرکات ما است و همه در معرض دید او قرار داشتیم. برای استراحت و صرف نهار در يك گالش بنه ماندیم و برای خرید پیش گالشی که ما را دیده بود رفتیم و خود را بعنوان نقشه برادر مراتع معرفی کردیم ولی نتوانستیم چیزی بخریم. با بالا رفتن از ارتفاعات به بیلاق خالی به نام "شلینگه چال" رسیدیم. در آنجا ماندگار شدیم و از آنجا برنج، قند، شکر، و چای گرفتیم و غذای جانانه ای خوردیم. نان محلی که در منطقه به نان کوهی معروف است زیاد بود. در آنجا به همه رفقا تذکر داده شد که بدون اجازه از طرف مسئولین در خانه کسی را باز نکنند. اجناس برداشته شده از منازل، سیگار، روغن و نان کوهی بود که پولش را می گذاشتیم. بعضی از رفقا غذای زیادی خورده بودند بطوری که حالشان به هم خورد. ولی آن را متوجه آشپزی می دانستند. با دو روز استراحت حرکت به طرف شرق شروع شد. دهات اطراف بابل از ارتفاعات معلوم بود. در مدتی که حرکت ادامه داشت وضع جسمی دو رفیق مریض هنوز خوب نشده بود. اما بهر زحمتی بود همراه دسته کوه می آمدند. برف شروع به باریدن کرد و ناچاراً به يك گالش بنه بین راه پناه بردیم. به جز در يك مورد که دختر گالش دسته کوه را دید هیچکس متوجه حضور دسته کوه نشده بود. در حین عبور از بالای دره دو نفر از رفقا به پائین لیز خوردند که همه را دچار وحشت کردند. ناصر برای پیدا کردن راه به يك ارتفاع رفت و نزدیک بود از سرما یخ بزند و با تلاش رفیق جلیل نجات پیدا کرد. وضع راه نامناسب و حرکت به علت عدم شناسایی مشکل بود. از يك ده خالی سر درآوردیم که مشرف بر ارتفاع بود و از پرسشنامه بهداشتی اسم ده را فهمیدیم. رفیقی دیگر به مریضهای دسته کوه اضافه شد. غذای ما کم کم داشت ته می کشید. برای ارتباط گیری و شناسایی رفیق هوشنگ و مهدی از طریق جاده معدن آلاشت به فیروز کوه رفتند که مدتها از آنها خبری به دست نیامد. وضع مزاجی رفیق علی رو به وخامت گذاشت. بطوریکه هر غذایی را می خورد حالت استفراغ به او دست می داد. جلسه انتقادی چند روز ادامه پیدا کرد. یکی از انتقادات به رفیق ناصر مربوط می شد که از طرف رفیق حسن مطرح شده بود. در این انتقادات رفیق ناصر به مداخله در کارهایی که از حیطة مسئولیت او خارج بود متهم شده بود. او نقاد را به نوعی قبول کرد. در آذرماه چهار نفر از رفقا (بابک، جعفر، مجید و ...) به عضویت سازمان درآمدند. در مدت اقامت نگرهبانی و گشتهای طبق معمول برقرار بود. دادستان انقلاب موسوی اردبیلی در

مصاحبه رادیویی اعلام کرد که " ضد انقلاب " در منطقه سواد کوه شروع به فعالیت کرده و به ارگانهای رژیم و مردم هشدار داد. حدود يك هفته بود که رفقا برای تماس با شهر رفته بودند. با این اطلاعیه و باز نگشتن رفقا به محل قرار، دسته کوه د چار اضطراب شده بود. احتمال درگیری و دستگیری داده می شد. از آنجائیکه این دو رفیق در امر شناسائی دارای دید خوب و صاحب نظر بودند، نیامدن آنها بر روحیه رفقا تاثیر منفی میگذاشت. با خوب شدن رفیق علی حرکت برای تغییر مکان شروع شد. دسته کوه به طرف جنوب حرکت کرد و به " دمین لرز " رسید. در اینجا مواد غذایی و سیگار و حتی دارو پیدا شد. چهار نفر از رفقا در محل استقرار قبلی برای آمدن احتمالی رفیق هوشنگ و رفیق مهدی ماندند که در لحظات آخر حرکت، با چند صاحبخانه از روستای محل سکونت دسته کوه مواجه شدند. آنها از اینکه رفقا پول اجناس را گذاشته بودند خوشحال بودند و توضیح دادند اگر خانه دچار آتش سوزی نشود، استفاده کردن شما اشکالی ندارد. ولی رفتن شما از منطقه بهتر است. حرفها را بطور سربسته می گفتند. بعد از دو روز رفقای باقیمانده به " دمین لرز " آمدند. چند روز از اقامت دسته کوه در این روستا نگذشته بود که 5 نفر در ارتفاعات مقابل بابل مشاهده شدند و رفقا برای تعقیب آنها رفتند. چون قبلا در مورد دستگیری آنها تصمیم گیری نشده بود فقط به تعقیب و شناسایی آنها اکتفا کردند. در این مدت هم چند جلسه انتقادی داشتیم که با رفقا هادی، رضا، بابک برخورد شد. مشاهده افراد مشکوک باز دسته کوه را مجبور به تغییر مکان کرد. به خاطر نداشتن راهنما و نبودن رفقای اعزامی پس از يك روز راهپیمایی به يك روستای خالی در روبروی " فیل بند " رسیدیم. تهیه آذوقه به طریق قبلی انجام می گرفت. رفقای دسته کوه در هر حرکت کوله های خود را از آذوقه پر می کردند. دسته کوه برای روشن کردن وضعیت رفقای اعزامی و تماس با شهر ناچار شد از طریق جاده هراز برنامه ریزی میکند. سه تن از رفقا (جلیل ، علی و ...) برای ارتباط مجدد و اجرای قرارها معین شدند. فاصله زمانی برای بازگشت رفقا 10 روز تعیین شد. در این مدت بقیه دسته کوه به مکان جدیدی رفتند و در اینجا بحث در مورد برنامه تاکتیکی حرکت دسته کوه به صورت جلسات جمعی و مطالعات فردی تنظیم شد. در مبارزه ایدئولوژیک رفیق حسن مطرح کرد که روابط حاکم در گذشته غلط بوده است، به خاطر جو غالب جلسه بعد از مدتی او به نوعی حرفش را پس گرفت. رفقا هادی و فرشاد برای شناسایی اطراف منطقه ماموریت یافتند. آنها يك روز به ده " شیخ موسی " رسیدند که با يك گالش ساکن آنجا روبرو شدند. گالش به آنها هشدار داد که منطقه را ترك گویند چون عوامل رژیم و حزب الهی روستای اطراف برای تحقیق پیش او آمده بودند. نگهبانی در روز متداول شد. يك روز رفقا چند نفر را در حال رفتن از ده نزدیک به محل استقرار دیدند و تغییر مکان دادند. به پایان قرار با رفقای اعزامی نزدیک می شد که رفقا برای اجرای علامت سلامت به سر قرار و به روستای دیگر

می رفتند، در روز یازدهم بود که رفیق نگهبان اطلاع داد که چند نفر از دور نمایان هستند. رفقا اسلحه ها را آماده کردند ولی بر خلاف انتظار رفقا هوشنگ، مهدی و جلیل همراه با سه رفیق دیگر آمدند که با استقبال گرم رفقای دسته کوه روبرو شدند. جریان قطع ارتباط هوشنگ و مهدی به علت درگیری آنها در جاده معدنی آلاشت بود که منجر به کشته شدن چهار پاسدار و فرار یکی ارفقای پشت جبهه و هوشنگ و مهدی به داخل جنگل و از دست دادن ماشین پیکان تشکیلات گردید. حال دسته کوه با برگشت مجدد این رفقا با برگزاری جلسه سرودی پیوستن رفقا را جشن گرفت. تذکر اینکه رفقا مهدی و هوشنگ به همراه سه رفیق دیگر به کمک تشکیلات شهر با تجهیزات و تسلیحات به مدت يك ماه در منطقه برای تماس با دسته کوه مستقلا تلاش کرده بودند که موفق نشدند وسایل را انبار کرده و به شهر بازگشتند و بعدا همراه با رفقای اعزامی جدید بازگشتند. برنامه تاکتیکی کوه در نشستی تکمیل و تنظیم شد و اولین شماره " جنگ خلق " درآمد. " جنگ خلق " اولین نشریه داخلی دسته جنگل برای بالا بردن سطح تئوریک رفقا بود و سه رفیق مسئول اخبار شدند که تمام خبرهای جهان و ایران را گوش میکردند و در هر نوبت آن را به اطلاع می رساندند. بعد از استراحت، چهار تن از رفقا (هوشنگ و ناصر و...) برای آوردن وسایل انبار شده در نزدیکی جاده فیروزکوه حرکت کردند و پس از پنج روز بازگشتند و پنج کلاشینکف و چند کوله و مقادیری پوشاک و لوازم آوردند. يك نفر اظهار داشت که به خاطر مسائلی نمی تواند در کوه بماند و حاضر است در کردستان مبارزه کند. دو نفر دیگر به خاطر مریضی خود می بایستی به شهر میرفتند. همراه با اجرای قرار با رفقای شهر، رفیق علی و يك رفیق جدید به دسته کوه پیوستند. رفقای مذکور جا به جا شدند و از طریق شهر، اعلامیه سربرداران که در رابطه با محاصره و سرکوب آنها بوسیله رژیم بود به دستمان رسید. برای تسریع در حرکت مجبور بودیم اسلحه های اضافی و وسایل دیگر را انبارك بزنیم و از يك گاوینه خالی استفاده کرده و کف آن را کنیم. در این مدت رفقا توانستند يك بار خود را شستشو دهند پس از پر کردن کوله ها از آذوقه از جاده " گنج افروز " در شب گذشتیم و چند روز در نزئیک "خلیل کلا" ماندیم و بالاخره به سمت منطقه " ترز " حرکت کردیم. این منطقه خیلی شلوغ و پر رفت و آمد بود با اینکه ما را چند بار دیدند هنوز حاضر نبودیم که خود را معرفی کنیم ولی همه یقین داشتند که ما از چریکها هستیم. در نزدیکی جاده " گنج افروز" بود که يك روز مشاهده کردیم که چند ماشین لندرو و سمیرغ از جاده عبور میکنند، با شناسائی که رفیق هوشنگ داشت به يك گاو بینه خالی رفتیم و زیر قله کوههای " ترز " ماندیم. جلیل برای پیدا کردن ته قمقمه همراه با يك نفر دیگر از رفقا به محل استقرار قبلی رفت. آنها در محل مشاهده نمودند که چند نفر داخل گاوینه مشغول جستجو هتند. با ذهنیتی که از آمدن ماشین سپاه داشتند به سرعت برگشته و موضوع را اطلاع دادند. رفقا حتم داشتند که رد آنها برای سپاه معلوم شده است. پنج نفر از رفقا کمینی در مالرو گذاشتند و بسیجی ها به دنبال رد پاها آمدند. آنها به ایست

رفقا توجه نکردند و فرار نمودند. و تیراندازی از جانب رفقا برای مضروب کردن آنها صورت گرفت. سیستم دفاعی به صورت کمین گذاری که در برنامه تاکتیکی منظور شده بود پیاده می شد و هلیکوپتر در منطقه به گشت زنی پرداخت. مردم منطقه انتظار درگیری های شدیدی را داشتند با تیراندازی به بسجی ها دشمن حساب کار خورد را کرد و با احتیاط عمل می نمود. برای ارتباط گیری سه تن از رفقا جلیل ، فرشاد و ... به شهر رفتند. وضع آذوقه به شدت وخیم شد. از يك چوپان بز خریداری شد. تماس با شهر مساله آذوقه را حل نکرد. منطقه به شدت ناامن بود. علت نیامدن رفقای که هوادار بودند پس از اجرای قرار معلوم شد. موقع برگشت از سر قرار با برخورد به يك روستائی فهمیدیم که سپاه تا دو ساعتی محل استقرار ما آمده است و در منطقه پست بازرسی دایر شده است. در 6 بهمن ماه سربداران به شهر آمل حمله کرد. بعضی از رفقا اصرار به عملیات داشتند. شناسائی يك مجتمع رادار به علت فاصله زیاد و آبادیهای بین راه به ناکامی انجامید. با کمبود غذا دست بردها به محموله داخل کوله ها زیاد شد. کسی عهده دار چنین امری نبود. یکبار رفیقی به خاطر مصرف بی اجازه از کره مورد انتقاد قرار گرفت و دو رفیق دیگر هم مورد سوء ظن بودند. با برخورهای که داشتیم اکثریت گالشها و مردم روستائی با رژیم مخالف بودند. بعضی ها از دریافت پول اجناس امتناع میکردند و بعضی کم دریافت می داشتند. سه نفر به خاطر تماس با ما دستگیر شدند. دو رفیق برای شناسایی و عبور از جاده فیروز کوه چند بار به ماموریت رفتند و آخرین بار هوشنگ و مهدی آن شناسائی را انجام دادند. در ضمن ماموریت آن دو رفیق بود که آنها به دو جوان برخورد نمودند که به نظر آنها سیاسی و مشکوک بودند. در تمام مدت اقامت کمین گذاری و نگهبانی در روز متداول بود. بعضی از رفقا برای پر کردن شکم، خرمالوهای خشک را زیر درخت جمع آوری کرده و می خوردند. يك روز در کمینی که رفیق رضا مسئولیت آنرا داشت يك شکارچی که قبلا از هواداران اقلیت و جزء توابع بود را دستگیر کردند. در همان روز رفیق ناصر در کمین، دو نفر از دوستان شکارچی را دستگیر کرده بود که رفیقی نشانی شان را داده بود. پس از بازجویی و شناختی که رفقای آشنا به منطقه از آنها داشتند با معرفی خودمان آنها را در وقت غروب آزاد کردیم و اطلاعاتی از وضع دشمن در شیرگاه و قائم شهر به دست آوردیم. شبانه برای حرکت به سوی جاده فیروز کوه آماده شدیم. با عبور از ریل راه آهن به رودخانه شیرگاه رسیدیم. ساعت 8 شب بود بعد از مدتی قطاری صدایش در آمد و از آنجا گذشت. امکان گذشتن از رودخانه به خاطر سرعت جریان آب و زیادی آن نبود. رفقا با انداختن دو تیر آهن نتوانستند پلی ایجاد کنند. همه در وضع بدی قرار داشتند. با تنها تبری که در تمام مدت حرکت در کوه حمل می شد چند درخت قطع نمودیم و در حدود ساعت 11 شب با انداختن آن روی آب از آنجا عبور کردیم و در نزدیکی های " شاه کو " مستقر شدیم. از سر و صدای سگها معلوم

بود که گالش بنه‌ها نزدیک به هم و پُر هستند. به هر حال در قسمت شرقی جاده فیروز کوه مستقر شدیم. دو نفر برای شناسایی منطقه اطراف رفتند. رفیق مهدی و هوشنگ برای شناخت راه ارتباط گیری با شهر و شناسایی هر چه بیشتر منطقه به مدت 24 ساعت از ما دور شدند. برف و باران تا سه روز دامنگیر ما بود. بدون سر پناهی در هوای آزاد با روشن کردن آتش، شب را بروز میرساندیم. یکی از مسئولیت جدیدی که افراد کوه به آن رسیدند مسئولیت داخلی افراد دسته کوه و تنظیم کارهای جزئی مانند آوردن چوب، چک کردن محل بود. در اینجا هم کمبود غذا دامن گیر ما بود. یکبار سه رفیق برای تهیه آذوقه ماموریت یافتند که به گالش بنه نزدیک محل مان به طرف جنوب بروند، بر خورد گالش‌ها در این محل برای ما جالب بود. مقداری برنج و ماست بدون دریافت پولی به ما دادند. یک بار دیگر بابک با پیرمردی مواجه شد که بر خورد پیرمرد نشان می‌داد که دیدن افراد غریبه در جنگل امری عادی است. مکان قدیم تغییر یافت. برای ارتباط با شهر به گالش بنه جدید رفتیم که همان روز اول صاحب گالش بنه به ما نزدیک شد و تمام اسلحه‌های ما را دید و نصیحت کرد که متوجه خود باشیم. و هر شب را در یک مکان به سر بریم. از او خواستیم که اگر چیزی برای فروش دارد به ما بدهد و او هم بی‌میل نبود. در مدتی که در گالش بنه دید بودیم دو نفر از رفقای گشتی به دو نفر شکارچی برخوردار کردند. چون به نظر رفقا مشکوک آمدند آنها را با خود آوردند. مساله برای ما بغرنج شد. از یک طرف در نزدیکی شیرگاه بودیم و از طرف دیگر با وضع غذایی ما دلسوزانه برخورد می‌کردند می‌گفتند غذایی که شما می‌خورید گداهای شهر هم از خوردن آن پرهیز دارند. از رودخانه "کسیلیان" عبور نمودیم و خود را به طرف شمال کشیدیم. در یک گالش بنه که در نزدیکی "زیپلا" قرار داشت مستقر شدیم. برف و باران ادامه داشت و هوا به شدت تیره و تاریک شد. رفقا در ضمن شناسایی به گالش‌هایی برخوردند که از لحاظ ذهنی در سطح بالایی بودند و برخوردشان نسبت به نیروهای انقلابی بسیار صمیمی بود. یک روز رفیق نگهبان مشاهده کرد که چند نفر اسلحه به دست می‌آیند. رفقا به سرعت آماده شدند که آنها را دستگیر کنند موقعی که در کمین افتادند. متوجه شدیم که از اهالی منطقه و صاحب گالش بنه می‌باشند که با ما فاصله چندانی ندارد و تفنگشان هم بادی است. پس از پرس و جوی اولیه و معرفی خودمان مسائل امنیتی را به آنها متذکر شدیم. در مدتی که در این گاو بنه مستقر بودیم یک بار رفقا برای شناسایی و تهیه غذا با عبور از رودخانه به نزدیکی‌های جاده فیروز کوه رفتند ولی به علت بدی هوا و راه نتوانستند موفق شوند و رفقا موقع برگشتن به سه نفر ناشناس برخورد نمودند که یک نفر از آنها فرار کرده و دو نفر دیگر دستگیر شدند. در بازجویی که در گاو بنه از آنها شد و با نشانی‌هایی که رفقا از محل زندگی شهری آنها داشتند، بعد از صحبت آشنا درآمدند و معلوم شد از نیروهای مجاهدین هستند. با این حساب متوجه حضور مجاهدین در منطقه شدیم. به محض آزادی آنها

جای خود را تغییر دادیم و به طرف مشرق حرکت کردیم. در يك گاوینه خالی مستقر شدیم. برای شناسایی بیشتر منطقه به یگ گاوینه سر زدیم و خواستیم از آنجا آذوقه تهیه کنیم ولی منجر به شناسایی بیشتر گالش ها و منطقه شد. سه نفر از رفقا (جلیل ، فرشاد و ...) برای تهیه آذوقه و شناسایی مجاور محله قائم شهر رفتند . پس از تماس با رفقای شهر محل اجرای قرار تعیین شد که در نزدیکی جاده فیروز کوه بود که یکی از هواداران ما سکونت داشت و ما از همان طریق توانستیم امکان تسلیحاتی و آذوقه و کائال ارتباطی را فراهم کنیم. بحث برای عملیات روی جاده و یا حمله به مقر بسیج شیرگاه در گرفت که در نهایت نتیجه کار به این صورت شد که رفیق مهدی و هوشنگ برای شناسایی بیشتر از طریق رفقای شهر به شیرگاه بروند و در این حرکت برای عملیات، راههای ورودی و عقب نشینی را معلوم کنند. با شناسایی به دست آمده در 136012.7 برای عملیات آماده شدیم. تعداد ما 18 نفر بود. در طی حرکت برای عملیات در سه مورد به چند نفر از اهالی برخوردیم که در دو مورد ما را مسلح دیدند و در يك مورد هم به معرفی ما منجر شد. هنوز ساعت 8 نشده بود که در بالای ارتفاعات مشرف به شیر گاه بودیم. به خاطر رفت و آمدها مجبور شدیم مدتی در آنجا بمانیم. حرکت ما از صبح زود آغاز شده بود. نقشه حمله شامل بمب گذاری و کمین در جاده پاسگاه ژاندارمری و ساختمان مقر بسیج بود. در این عملیات گروه حمله دو تیم بودند. يك تیم برای قسمت جلوی مقر بسیج و تیم دیگر برای پشت ساختمان. عملیات در حدود نیم ساعت طول کشید که منجر به تسخیر مقر بسیج شد. سه نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند و دو کلاشینکف و سه ژ - 3 و دو برنو و يك تفنگ بادی مصادره شد. در حین عقب نشینی رفیق مهدی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از ناحیه شکم زخمی شد. گروه عملیات پس از عقب نشینی با گرفتن يك اسب از يك خانه روستایی خود را به جنگل کشید و با حمل رفیق مهدی به يك گالش بنه گروه به دو دسته تقسیم شد. يك دسته پیش رفقای مستقر برگشتند. رفقا جلیل و فرشاد برای بردن رفیق مهدی به شهر اقدام کردند. متأسفانه رفیق مهدی به خاطر خونریزی زیاد درگذشت. سپاه با ردگیری به نزدیکیهای گالش بنه ای که محل نگهداری شهید مهدی بود رسیده بود. ولی رفقا پس از دفن مهدی آنجا را ترک گفته بودند. پس از جاسازی و انبارک زدن اسلحه ها و گاز مسافرتی ستون چریکی، گاوینه ای که به گاو بنه شیرگاه معروف بود را ترک نمود. بیش از ده روز بود که در این مکان مانده بودیم و صاحب گالش بنه هم ما را دیده بود و حتی به شهر رفته بود. به نزدیکیهای " سوته سرا " رسیدیم و در آنجا جلساتی برگزار شد. در این جلسات مساله دو نفر مطرح بود. یکی صریحا اظهار میداشت که دیگر نمیتواند در کوه مبارزه کند و نفر دوم به خاطر برخوردهایش از دسته کوه و کل تشکیلات اخراج شد. از ابتدای حرکت چند بار با دستبرد به نان و شیرینی برخورد کردیم. ولی باز هم سکوت و پرده پوشی ادامه داشت ولی این بار به خاطر سبک کاری که بعضی از

اعضاء گروه برای شناسایی ایجاد کرده بودند به حداقل شناختی رسیده بودیم . در ماموریت‌هایی که برای تماس و شناسایی منطقه " قادی کلا " و " مجاور محله " از طرف رفقای دسته کوه انجام گرفت و به يك گالش بنه هوادار خودمان و يك گالش بنه آشنای رفیق فرشاد برخورد نمودیم و قرار گذاشتیم که از آنها آذوقه دریافت داریم و همچنین در ضمن این شناسایی ها 3 نفر از رفقا به چند نفر از مجاهدین برخورد نمودند و قرارهای بعدی برای تماس مجدد با آنها گذاشته شد. در این تماسها معلوم شد که افراد مجاهدین مدت 9 ماه است که در این منطقه هستند و هیچگونه عملیاتی نداشته اند .

جمع بندی از سنگ چال تا عملیات شیرگاه

1 - بار فتن چند رفیق به دلایل مختلف و پیوستن عده ای از رفقای جدید تعداد دسته کوه به 31 نفر رسید. کیفیت دسته کوه به خاطر حرکت چند ماهه تغییر محسوسی نمود. ولی متاسفانه با شهادت رفیق مهدی دسته کوه در مورد شناسایی و توانایی هایی که رفیق داشت دچار نقصان شد.

2 - تماس با پشت جبهه شهری در اوایل این مرحله از حرکت نامرتب بود. با درگیری دو رفیق با دشمن (مهدی و هوشنگ) که مسئول ارتباط بودند برای مدتی تماس به کلی قطع شد. در منطقه شیرگاه با توجه به آشنائی هواداران محلی تماس گیری با شهر منظم تر شد. پشت جبهه روستایی در اوایل هنوز مساله ای لاینحل بود ولی در منطقه شیرگاه به علت وجود گالشهای آشنا با بعضی از رفقای دسته کوه همکاریهایی از جانب آنها در رابطه با حل مساله آذوقه و شناسایی نیروهای دشمن به عمل آمد.

3 - تماس با گالشها به خاطر آشنایی های قبلی بعضی از رفقا و تراکم جمعیت وارد مرحله تازه ای شد . همکاری از جانب مردم به عمل آمد. در این منطقه با مجاهدین برخورد کردیم که حدود 9 ماه در این منطقه مستقر بودند و این حضور آنها خود سبب آشنایی بیشتر مردم به مسایل سیاسی شده بود.

4 - شروع حرکت در این مرحله با کمبود مواد غذایی دسته کوه همراه بود. ولی با استقرار در روستاهای خالی و استفاده از آذوقه های به جا مانده آنها توانستیم به مدت دو ماه بدون استفاده از پشت جبهه شهری دوام آوریم. در فرصتهای بعدی به واسطه قطع تماس با شهر مدتی کمبود غذا دامنگیر دسته کوه بود ولی با مستقر شدن در شیرگاه مساله غذایی تقریباً حل شد.

- 5 - حساسیت دشمن دیگر منجر به حرکت‌های عملی شده بود که در دو مورد تا نزدیک‌های محل استقرار آمده بودند. به نظر می‌رسید که شیوه دشمن ابتدا فرستادن افراد شکارچی و محلی و سعی در پیدا کردن رد ما و فرستادن نیرو برای ضربه زدن بود.
- 6 - عملیات شیرگاه و تسخیر مقر بسیج و مصادره چند قبضه اسلحه و کشته شدن 3 نفر بسیجی انعکاس وسیعی پیدا کرد. این عملیات تبلیغات دشمن را که پس از ضربه خوردن سرداران مدعی نابودی مبارزین جنگل بود تا اندازه ای خنثی کرد. يك عمل کمین گذاری در جاده فیروز کوه با توجه به اینکه تا کنار جاده رفته بودیم به خاطر وضعیت بد هوا ناموفق ماند.
- 7 - مناسبات درونی به خاطر دستبردهای مکرر به غذا و سوظن به بعضی ها تیره و تار بود. سازماندهی به خاطر رفع احتیاجات و تعیین مسئولین اخبار داخلی کامل تر شد و آموزش سیاسی با مطالعه کتابهای مائو در مورد جنگ و بحث در مورد تاکتیک دسته کوه شکل جدید به خود گرفت. جلسات انتقادی با تذکراتی در مورد مسایل جاری برگزار شد. و اولین نشریه درونی به نام جنگ خلق نوشته شد.
- 8 - اوضاع جوی همراه با برف و باران بود و سرما شدت داشت که خود سبب کندی حرکت دسته کوه می‌گردید. ذهنیت سابق در رابطه با آب و هوا و تأثیرش در عملیات شکسته شد.
- 9 - در ابتدای حرکت به علت بیلاق و قشلاق گالشها و خوش نشینها جمعیتی در کوهپایه ها وجود نداشت. ولی در منطقه شیرگاه و لپور تراکم جمعیت زیاد بود و فاصله گالش بنه ها نسبت به سابق خیلی نزدیک و حدود نیم ساعت می‌شد. درحالیکه در منطقه آمل و نور فاصله گالش بنه ها از هم حدود 45 دقیقه تا يك ساعت بود.
- 10 - با توجه به تحرکات دشمن کمین گذاری به سیستم دفاعی اضافه شد و در يك مورد با نیروهای شناسایی دشمن برخورد داشته ایم. مدت اقامت دسته کوه در هر نقطه 3 الی 10 روز بود و فاصله آنها تا محل استقرار قبلی يك الی نیم ساعت بوده است.
- 11 - وضع و سیستم شناسایی منطقه شیرگاه نیز به شکل سابق بود. ولی با استقرار دسته کوه در آن محل به خاطر آشنایی بعضی از رفقا و تماس دائمی با برخی از توده ها این مشکل به مقدار زیادی حل شد.

ادامه حرکت در شیر گاه و ضربه بزرگ

بعد از عملیات شیرگاه و شناسایی رفقا برای تعویض محل استقرار، دسته کوه به طرف شرق حرکت کرد. فاصله دسته تا "سوته سرا" یک ساعت شده بود. تاثیر عملیات شیرگاه در سطح وسیعی در شمال پخش شده بود. در این مدت دسته کوه در منطقه با مردم بومی از قبیل گالشها جوش خورده بود و یک مورد هم ارتباط با یک روستایی مطرح بود. بر خلاف گذشته ارتباطات موقتی و مشروط نبود. این بار ما به طور دائمی از آنها آرد و ماست، کره و برنج دریافت می کردیم. تجربه به دست آمده در این مدت حاکی از این بود که دسته کوه می تواند با مواد غذایی خام مایحتاج روزانه خود را در مورد حمل و نقل و حجم آن به نحو بهتری حل کند، حیوانات از قبیل لوبیا، عدس، لپه، جو و گندم برای آش به طور دائمی به جای تن های دریافتی از شهر مصرف می شد. بعد از شهید شدن رفیق مهدی دستبردها به مواد غذایی به وضع اسفباری دسته کوه را عذاب می داد و ادامه داشت. تا اینکه یک شب با برنامه حساب شده یک نفر در حال دستبرد به دام افتاد. در جلسه ای که گذاشته شد نظرات مختلفی مطرح گردید و سرانجام او را از دسته کوه اخراج کردند. البته یک نفر دیگری هم در این مساله شریک بود. پس از پایان بحثها، با توجه به بی قراری های مستمر و مداوم رفقای ترکمن که در حدود سه ماه در دسته کوه مشکلاتی ایجاد می کردند. همه آنها به اضافه شش رفیق دیگر که ضعفها و کاستی های را با خود حمل می کردند به شهر فرستاده شدند. بدین ترتیب گروه با کاستن از کمیت می خواست به کیفیت بالاتری دست یابد. رفیق معاون برای حل پاره ای از مسائل تشکیلاتی قرار شد به شهر اعزام گردد و اجرای قرار توام بود با دریافت دارو، مهمات، وسایل نظافت، پوشاک، آذوقه و مقداری کتاب که حمل آن از عهده رفقا بر نمی آمد که با انبارک زدن موقتی وسایل اضافی را مخفی کردند. از طریق رادیو و خبرگزاری های داخلی و خارجی فهمیدیم که رفقای شهر (تیم های چریکی شهری) به ترور انقلابی سفیر آلمان غربی در 19 بهمن اقدام نموده اند که از طریق شهر تأیید شد. بازگشت رفقا از قرار با گم شدن آنها به مدت یک روز توام بود و بعدها معلوم شد که نیروی رنجر (کلاه سبزا) تا فاصله دو ساعتی از محل اجرای قرار آمده اند. به محض رسیدن به دسته کوه رفقای مسئول، گزارش شهر را به رفیق فرمانده دادند و معلوم شد که ما در شهرهای سنندج و تهران دچار ضربات سختی شده ایم. در ضربه تهران رفیق بهروز (27) (عبدالرحیم صبوری) و رفیق فرامرز (28) را به کاروان شهدای خلق تقدیم کردیم. البته تا آن لحظه مشخص نشده بود که رفیق بهروز به شهادت رسیده یا زنده دستگیر شده است. با مشاهده دو نفر که با رفقا آشنایی قبلی داشتند مجبور شدیم محل استقرار را پس از برگزاری جلسه یادبودی به خاطر این

ضربه ناگوار و غیرمنتظره ترك كنيم. با استقرار در محل جدید به خاطر انبوه شمشادها در محل اسقرار جدید، دید دسته کوه از اطراف خیلی محدود بود و سه نفر از رفقا برای شناسایی عملیاتی و ارتباط گیری با پشت جبهه روستایی حرکت کردند. هنوز مدت کوتاهی از حرکت آنان نگذشته بود که اطلاع دادند عده ای مسلح و مشکوک در حرکت دیده شدند و رفقا برای معلوم کردن اوضاع به سوی آنها شتافتند. با تیر اندازی متقابل و صحبت کردن ها معلوم شد که از مجاهدین هستند. پس از خاتمه درگیری قرار بر این شد برای شناسایی یکدیگر و جلوگیری از درگیریهای مجدد علامت رمز ما بین طرفین گذاشته شود. حرکتها برای تماس گیری بر خلاف گذشته با تیم های مسلح و با تجهیزات کامل نظامی صورت می گرفت. رفقای دسته کوه پس از شنیدن احتمال زنده بودن رفیق بهروز برای عملیات جاده ساری - شاهی تدارک دیدند که مساله گروگانگیری احتمالی کسی از رژیم و معاوضه با رفیق هم نقش بازی می کرد. به هر حال دسته کوه مدت مدیدی را بعد از عملیات شیرگاه در يك منطقه محدود به دور خود میچرخید و قرار شد که پس از پایان عملیات جاده ساری - شاهی منطقه را ترك گویند. وضع هوا هم در این مدت خراب بود. در طی شناسایی برای عملیات جاده ساری - شاهی افراد بسیج از رفت و آمدهای مشکوک در روستاهای اطراف متوجه حضور دسته کوه شده بودند. پس از اجرای مراسم عید نوروز با حضور تمام رفقا طرح حمله برای راه بندان جاده ساری - شاهی ریخته شد که روز دوم فروردین بود. روز بعد 12 نفر برای عملیات مشخص شدند و با گرفتن بعضی از ملزومات و اعلامیه ترور انقلابی سفیر آلمان غربی به سوی هدف حرکت کردند. يك شب را در آن نزدیکیها به سر بردند. فردای آن روز حرکت به سوی جاده شروع شد. عملیات راه بندان جاده ساری - شاهی با اعدام سه نفر از افراد سپاه و بسیج و پخش اعلامیه توضیح مواضع چریکها انجام شد و گروه عملیاتی همان شب به طرف محل استقرار دسته کوه برگشتند. باران و برف به شدت باریدن گرفت. به خاطر عود کردن مریضی رفیق علی حرکت گروه عملیاتی دچار کندي شد و گروه عملیات برای رفع خستگی و گرسنگی خود و استراحت رفقا در گاو بنه ای اسکان یافت که صاحبان آنها هم بودند. پس از مدتی افراد بسیج محلی رسیدند و درگیری ایجاد شد. اینطور به نظر می رسید که دو نفر از افراد بسیج کشته یا زخمی شدند. گروه عملیاتی هنوز تصویری از حمله دشمن در این شرایط را نداشت. به دلیل این درگیری و از آنجا که متوجه شدیم در جنگل اطراف تیراندازی شدیدی در جریان بوده است، رفقا دو دسته شدند. قرار شد يك دسته تا نزدیکی محل استقرار بروند و بقیه رفقا در مکانی دور تر از آنان ماندند. ما به دشمن کم بها میدادیم و هنوز هم در تصور ما نمی گنجید که امکان حمله از جانب دشمن باشد. گروه اعزامی به سمت محل استقرار ما در همان شب متوجه ضربه خوردن رفقای باقی مانده در محل استقرار شد و صبح زود خود را به محل رفقای دسته دوم رسانده و جریان را گفتند.

ما طبق قراری که با مجاهدین داشتیم سعی کردیم از کانال آنها از شدت ضربه مطلع شویم ولی اطلاعات آنها هم در همان محدوده اطلاعات ما بود. رفقا هوشنگ و جعفر برای کسب اطلاع بیشتر به محل استقرار دسته کوه نزدیک شدند که حمل جنازه ها و سرباز نگهبان را مشاهده کردند و به سرعت بازگشتند و اطلاع دادند که دیدیم که فقط چهار جسد را به شهر بردند. با استقرار در یک گاوینه منتظر اجرای قرار شهر و آمدن رفیق معاون فرمانده شدیم تا هم گزارش عملیات داده شود و هم تصمیمات مقتضی گرفته شود. دو نفر برای اجرای قرار احتمالی رفقای ضربه خورده رفتند و بی نتیجه بازگشتند. در اینجا بود که ما دقیقاً متوجه شدیم که طبق مشخصات داده شده از طرف اهالی بومی، رفقای ما شهید شده اند. بار دیگر محل ضربه به وسیله سه رفیق دیگر شناسایی شد و گفتند که رفیق جلیل بر درختی صلیب وار آویزان است. حرکت دسته جمعی به محل استقرار قبلی برای دفن جسد رفیق جلیل و کسب اطلاعات بیشتر با درگیری یک فرد مسلح که مجاهدین بعدها ادعا داشتند از دوستانشان بوده است بدون نتیجه ماند. ما حتی فرصت نکردیم به تنها انبارک وسایل پوشاک و کوله و کیسه خواب دسترسی پیدا کنیم. هنوز روحیه ها خوب بود. در حین بازگشت، ما به محل اسکان سربازان و سپاه رفتیم و باقی مانده ته قمقمه ها که در آنجا بود را جمع کردیم. در این ضربه خوردن تمام تجهیزات، کوله ها و کیسه خوابها، آذوقه، تسلیحات از قبیل گلوله های نارنجک انداز، نارنجک دستی، مهمات اضافی، مواد منفجره، چهار قبضه کلاشینکف، چند قبضه کلت، و دو قبضه ژ - 3 و مقداری از اسناد درون گروهی به دست دشمن افتاد. در این زمان مشورت و تبادل نظر جمعی همیشه صورت می گرفت. ما باید به انبارک دسترسی پیدا می کردیم که از لحاظ آذوقه و پوشاک و دارو و سایر مایحتاج مکفی شویم. ولی انبارک ها در محدوده محل استقرار قرار داشتند. به هر حال قرار شد برای آوردن مهمات و دارو و غذا به انبارک نزدیک جاده سری بز نیم. سه نفر از رفقا (هوشنگ ، ناصر و ...) برای حرکت آماده شدند. روز بعد هوشنگ و رفیق دیگر بازگشتند و گفتند که ناصر را گم کردیم و انبارک که به طور سطحی در نزدیکی جاده محل اجرای قرار جاسازی شده بود به وسیله عده ای ناشناس تمام محتویات آن برده شده بود. هر کس اظهار نظری می کرد. بعضی ها احتمال می دادند که او پیگیری و تحمل این وضع را نداشته و رفته است. با گم شدن ناصر که مسئول نظامی دسته چریکی بود ضربه روحی سختی به باقی مانده دسته کوه وارد شد. تماس گرفتن مجدد با شهر و آوردن نیروی جدید برای ما در چنین شرایطی مقدور نبود. در نتیجه با اجرای چند قرار برای پیدا کردن رفیق ناصر که نتیجه نداد مایوسانه به سوی مغرب حرکت کردیم و راه بازگشت به طرف جاده هراز را پیش گرفتیم. ما در این مدت بیشترین سعی را در مخفی کاری برای بقای خودمان می کردیم. ارتباط ما با جهان خارج قطع شده بود و هیچگونه خبری از وضع ضربه و انعکاس آن در جامعه و عملیات انجام شده

ندا شتیم. ناچار شدیم که يك رادیوی کهنه خریداری کنیم که آنهم به درد ما نخورد. در حرکت به طرف جاده هراز و در بین راه مصادف شدیم با مریض شدن سخت رفیق هوشنگ که راهنمای ما بود. ضربه روحی سوم، عده ای از رفقا را به گریه واداشت. با توقف دو روزه در قسمت شرقی جاده فیروز کوه وضع جسمی رفیق هوشنگ بهبود یافت. این بار شناسایی در کار نبود. حرکت کلا بر اساس شناسایی های قبلی صورت می گرفت. بار اول به يك گالش برخورد کردیم که قصد فروش کره را داشت چون رفیق هوشنگ طوری وانمود کرد که پاسدار هستیم از فروش کره خود داری کرد. ما راه را به خاطر وضع روحی رفیق هوشنگ و دیگران عوضی رفته بودیم. به طوری که به نزدیکی های شیرگاه و محل دفن رفیق مهدی رسیدیم. تمام هدف ما رسیدن به جاده هراز بود. يك روز غروب جاده فیروز کوه را قطع کرده و با عبور از رودخانه و از دست دادن فانوسقه و مهمات يك رفیق خود را به طرف غرب جاده فیروز کوه رساندیم. به منطقه " لپور" قدم گذاشتیم روزی 8 الی 18 ساعت راهپیمایی می کردیم. گرفتگی و مه آلود بودن هوا باعث سلب حرکت ما بود. موقعی که هوا صاف می شد. با دیدن ارتفاعات معدن آلاشت مسیر کلی را تشخیص میدادیم، ولی در جزئیات راه دچار اشتباه می شدیم. ناچار بودیم که شبها از آبادیهای مسیر خود بگذریم. مخفی کاری در این حرکت باز هم به شدت در جریان بود. ولی به خاطر عدم شناسایی منطقه و وضع روحی خودمان تاکتیکهای ما خنثی می شد. در نتیجه با دیده شدن به وسیله چند نفر از افراد بومی تعداد ما و مسیر حرکت ما بوسیله جاسوسان محلی به سپاه گزارش میشد و این را خودمان از تجربیات قبلی درک می کردیم. يك شب در گاوبنه ای خالی مشغول استراحت بودیم که يك رفیق گفت که با توجه به سر و صدای سگ و آمد و رفت های مشکوک احتمال آمدن بسیجی ها و سپاه هست. در نتیجه حرکت شبانه و ناخواسته را آغاز کردیم که باب میل ما نبود. از رودخانه " بابلک" گذشتیم و به طرف " گلپا" می رفتیم. صبح زود و در هوای مه آلود با دسته ای از گشتی های دشمن که در حدود 20 نفر تخمین زده می شد، مواجه شدیم. با اینکه در تیررس ما بودند ما نخواستیم درگیری ایجاد نمائیم. کمبود آذوقه، خستگی و عدم شناسایی منطقه و مهمتر از همه وضع روحی افراد باقی مانده و حفظ این افراد عواملی بودند که ما را از درگیری وامی داشت. به خاطر مه آلود بودن هوا و حرکت شبانه از راه آمده بدون توجه بازگشت می کردیم و باز به طرف شرق می رفتیم. برای استراحت در يك گاوبنه مسکن گزیدیم. موقع پخش غذا بود که صاحب گالش بنه سر رسید پس از بحث با او متوجه شدیم که در دو ساعتی شیرگاه هستیم و متوجه شدیم که با دو روز راهپیمایی از معدن آلاشت گذشته و به " نراسب" می رسیم. کلی ناراحت و پکر شدیم. برخورد گالش " لپوری" بیشتر ما را ناراحت کرد. این منطقه بدترین منطقه ممکنه در حرکت ما بود. ولی بعدها از خود انتقاد کردیم که چرا برخورد اصولی با گالش

نکردیم. در صورتی که وضع غذایی ما خراب بود ما برای تهیه غذا، جدی برخورد نکردیم. می بایستی از گالش به زور هم شده آذوقه می گرفتیم. او حتی ما را دست انداخته بود. در هر صورت باز هم در جهت حرکت خودمان به طرف هراز براه افتادیم. کمبود غذا و وضع روحی به قدری از انرژی ما کاست که توان حرکت به کلی از ما سلب شده بود. در هیچ دوره ای به چنین وضعی در حرکت دچار نشده بودیم. هوا مه آلود و بارانی بود. جیره بندی غذا سخت و شدید بود. مدتی بعد هوا خوب شد انگار ما دوباره زنده شدیم. صحبت‌های ما در این مدت بیشتر در مورد گم کردن راه بود. برخوردهایی با هم پیش آمد که از عصبانیت بود. در این مدت هیچ جلسه ای نداشتیم. بعد از دو روز به يك آبادی خالی رسیدیم که در پیدا کردن مسیر حرکت به رفیق هوشنگ كمك کرد. چونکه قبلا او با رفیق شهید مهدی جهت اجرای قرار به اینجا آمده بودند و يك خانه آتش گرفته هم نشانه آشنا بود. ما با جاده ماشین رو که به معدن و امام زاده حسن می رفت و در دو نقطه آن سپاه و ژاندارمری مستقر بود فاصله زیادی نداشتیم و در اینجا بود که هوشنگ رفیق "فرمانده" یا همان معاون فرمانده سابق را به عدم قاطعیت متهم کرد و تضادهای درونی و فاصله سلیقه ها بیشتر آشکار شد. عده ای از رفقا به حرکت هر چه سریعتر تاکید میورزیدند. ولی عده ای دیگر معتقد بودند که دشمن نمیتواند این قدر سریع نیروها را بسیج کند. به هر حال ما به صورت روال قبلی حرکت می کردیم و حتی در بعضی مواقع سریع تر از گذشته هم راه می رفتیم، خوردن غذا را فراموش شده بعضی ها را دچار عارضه استفراغ و خون ریزی معده کرد. در اینجا تا توانستیم کوله ها را برای حرکت بعدی پر کردیم و يك دیگ جدید مناسب با خود برداشتیم. حرکت بعدی و مسیر آن تا اندازه ای برای همه آشنا بود. به دامنه کوههای "گلبران" و "نراسب" رسیده بودیم که به يك گالش برخوردیم و از او کره گرفتیم او فهمید که ما فراری هستیم و بطور تصادفی با يك گالش برخوردیم که ما را مسلح دید. در آبادی گلبران بود که طرح بحثهای مربوط به آینده مورد تبادل نظر رفقا قرار گرفت. در این جا ما فرصت یافتیم که استراحت کنیم. از هر لحاظ خود را آسوده می دیدیم. به طرف "دمین لرز" حرکت نمودیم و پس از اینکه دو روز در دمین لرز ماندیم به خانه ای که از این محل فاصله داشت رفتیم. در آنجا جلسات و نشستها شروع شد و معلوم شد که چقدر اختلاف نظرها زیاد است و حتی امکان شکل گیری پروسه جدایی هم داده شد. ولی از زبان کسی برای رفتن حرفی در نیامد. با ماندن در اینجا برنامه تاکتیکی حرکت آینده مورد بحث قرار گرفت و منطقه عملیاتی در محدوده نور تعیین شد. در این نشست ها ارتباط گیری با شهر و تعیین حرکت تاکتیکی در سر لوحه کار دسته کوه قرار گرفت و برای اولین بار صحبت شد که فرماندهی جدید مورد قبول نیست و عدم قاطعیتش از طرف رفیق هوشنگ مطرح شد. البته در بعضی موارد موضعی که رفیق حمید میگرفت با رفیق هوشنگ هم نظر بود. هوشنگ گفت تا زمانی که معلوم شود که رفیق مسعود شهید نشده است من او را فرمانده می شناسم. البته رابطه ای که

بین رفیق هوشنگ و شهید مسعود برقرار بود رابطه ای فردی و عاطفی بود. او خیلی تحت تاثیر رفیق مسعود بود. البته موضع اغلب رفقا این بود که مسئولیت رفیق فرمانده جدید از طرف رفیق مسعود و سازمان از قبل معلوم شده بود. به هر حال در این مدت رفیق حمید و هوشنگ هر گونه اظهار نظر را منوط به شرایط و حرکات کلی سازمان کرده و اظهار داشتند که ما شناختی نسبت به نظر سازمان نداریم و نمی توانیم تصمیم بگیریم. از جانب رفیق فرمانده جدید اظهار نظر شد که من تمام خصوصیات سازمان را می دانم. من می دانم که سازمان چه توانایی هایی دارد. اگر رفیقی اعتماد ندارد، مساله دیگری است. حرکت دسته کوه بایستی از جانب رفقا معلوم میشد تا گزارش سازمانی در باره اوضاع گذشته و جاری داده میشد. با تبلیغی که از موضع ناصر بر می خواست این نظر در بعضی از رفقا جا افتاده بود که باید رفیق دیگری که کار آزموده تر باشد برای گسترش جنگ انقلابی حتما به جنگ بیاید و گرنه پیشبرد حرکت در جنگل کار این چند نفر با این کمیت و کیفیت نیست و رفیق مجید حتی در باره حرکت مبارزه مسلحانه می گفت که يك نفر هم می تواند به سازماندهی مسلحانه اقدام بکند. نتیجه بحث کلا چنین بود، افراد جدید از طرف رفقای شهر درخواست شود که رفیق ... باید در آن باشد. برنامه ما در این مدت ابتدا تامین وسایل از قبیل کوله و کیسه خواب و افراد جدید آموزش دیده از کردستان در اولین تماس با شهر از طریق جاده هراز بود. برای حرکت به سوی "شلینگه چال" تدارک دیده شد. پس از مستقر شدن در این محل رفقای ماموریت یافتند که به "نر-اسب" رفته و کوله های اضافی و کیسه خواب را از خانه ای بردارند. و بعدا به انبارک داخل گاو بنه سر بزنند و در آنجا پنج اسلحه ام - يك، يك، یوزی و سه کوله مستهلك را بیابورند. البته در طی حرکت به طرف غرب ما با کمبود کوله و کیسه خواب و سایر لوازم شخصی مواجه بودیم. از کیسه خوابها و کوله ها به صورت دو نفری استفاده می شد. بعد از انجام کارهای لازم و عبور از "بیجار رود" به زیر "فیل بند" رسیدیم و در آنجا به خاطر بارندگی هوا يك شب ماندیم. در اینجا برخوردهای شخصی و عصبی زیاد بود که در طول مدت حرکت در کوه سابقه نداشت. با اولین تذکر رفقا پرخاش می کردند. رفیق علی و ... در تماس دائمی با فرمانده بودند و این خود در تصور بعضی ایجاد فراکسیون جلوه می کرد. در این جا حتی به طور شخصی صحبتهایی شده بود که امکان رفتن جعفر، هوشنگ و يك رفیق دیگر هست. رفیق حمید به ظاهر همیشه ناظر بی طرف بود. در یکی از روزها در جلسه ای در باره عدم برخورد فعال از جانب حمید صحبت شد، چنین مطرح شد که او در مورد فرماندهی حرف دارد. و این مساله خود وضع درونی را متشنج تر می کرد. به هر حال نتیجه این شد که به این حرف بخودی خود جای ایرادی نیست ولی چون در جمع مطرح شده است به رفیق حمید انتقاد وارد است که او هم قبول کرد. با حرکتهای شبانه بعدی خود را به قسمت شرقی جاده هراز رساندیم و در

جای قدیمی یا همان محدوده اولیه مستقر شدیم و در آنجا یکی از رفقا به شهر رفت .

جمع بندی ادامه حرکت تا ضربه خوردن دسته کوه

- 1 - بارفتن عده ای از رفقا که به دلایل مختلف نمی توانستند در دسته کوه زندگی کنند هر چند کمیت پائین آمد ولی کیفیت دسته کوه به طور محسوس بالا رفت و انسجام بیشتری به وجود آورد. قبل از ضربه تعداد 17 نفر بود.
- 2 - پشت جبهه روستایی وسعت بیشتری پیدا کرد و کارآیی بیشتری یافت که البته یک پشت جبهه سازمان یافته نبود و به عناصر هوادار و مخالف رژیم محدود بود. پشت جبهه شهری در این مدت نیازهای دسته کوه را بخوبی برآورد کرده بود.
- 3 - رابطه با اهالی بومی بیشتری حد خود را تا کنون داشت به طوری که مسایل شناسایی و اطلاعاتی و آذوقه سریع حل می شد و دیگر اصراری در مخفی نمودن هویت دسته کوه نبود و همه جا بطور مسلح ظاهر می شدیم .
- 4 - در ابتدای ورود به منطقه شیرگاه وضع غذایی نامناسب بود (و اوج دستبردها) ولی به مرور زمان به نحو مطلوبی حل شد .
- 5 - به علت انجام چندین عملیات و تماس بیشتر با توده ها دشمن حساسیت شدیدی نشان میداد. و چندین بار نیروهایش تا نزدیکی های محل استقرار دسته کوه آمده بودند. تحرکات دشمن شدت بیشتری یافت که مورد درگیری با عناصر رژیم بعد از عملیات جاده ساری - شاهی و مورد اعزام گشتی های رژیم بعد از ضربه از مهمترین نمونه های آنند .
- 6 - عملیات جاده ساری - شاهی در سطح وسیع در شمال منعکس شد و به علت مسافرت مردم در ایام عید این عملیات در نقاط دیگر هم بی تاثیر نبود.
- 7 - مساله دستبرد به مواد غذایی در ابتدا به شکل حادی در آمده بود که سبب اختلال در روابط درونی شده بود و بعد از ضربه به علت وضع روحی برخوردارها عصبی و پرخاش گرانه بود. در جلسات انتقادی و آموزشی تعیین برنامه حرکتی بعد از ضربه و نحوه ارتباط با شهر مورد بحث واقع می شد .
- 8 - به علت ارتباط گسترده با اهالی بومی که خود سبب رد دادنهای فراوان و تسهیل کسب اطلاعات بیشتر دشمن بود و توجه نکردن به مسائل امنیتی از قبیل، توقف بیش از حد، کمیت محدود، آتش و دود کردن زیاد و غیره موجب شدند که

- سیستم دفاعی مناسب نبوده و با وضعیت جدید مطابقت نداشته باشد و یکی از علل ضربه بزرگ ، نداشتن کمین در آنروز بود.
- 9 - به خاطر محدود بودن منطقه و وجود رفقای آشنا به محل در مورد شناسایی اشکالات جدی وجود نداشت .
- 10 - هوا در این مدت بیشتر برفی و بارانی بود .
- 11 - يك مورد برخورد با مجاهدین داشتیم که نتیجه آن گذاشتن يك اسم رمز بین طرفین برای جلوگیری از برخوردهای احتمالی بعدی شد .
- 12 - ناگوار ترین حادثه تا ریخ چند ماهه کوه شهادت با ارزش ترین رفقای دسته کوه بود .

تداوم حرکت تا عملیات پاسگاه لایچ

پس از اجرای قرار با شهر مساله ارتباط و آوردن رفقای جدید و وسایل حل شد. رفقای که میبایستی در اسفند ماه از طرف غرب جاده فیروز کوه به ما میپیوستند در اردیبهشت ماه در قسمت شرق جاده هراز به ما ملحق شدند. اولین گروه افراد اعزامی از کردستان 5 نفر بودند که رفیق محسن (29) هم جزو آنها بود. این رفقا با خود کوله و کیسه خواب های جدید و مقداری زیادی پوشاک، آذوقه و وسایل انفرادی آورده بودند. دومین گروه جدید از رفقا به فاصله دو روز بعد به دسته کوه پیوستند. با ورود این رفقا تعداد نفرات ستون چریکی به 22 نفر رسید. با آمدن رفقای جدید جانی تازه در کالبد دسته کوه دمیده شد و افراد روحیه تازه ای گرفتند. ولی روابط درونی رفقای قدیم تیره و تار بود و رفقای جدید را به تعجب و ا می داشت. سرشت مبارزه در کوه در طبیعت انسان اثر می گذارد و تمام ضعفها را رو می کند ولی روابط در آن حدی نبود که باعث جدایی شود. یکی از خصوصیات حرکت در کوه رفت و آمد زیاد افراد جدید و تا اندازه ای قدیم بود که نمی توانستند خود را با شرایط کوه در دراز مدت سازگاری دهند. البته این نکته را هم باید در نظر داشت که به علت وضع خاص تشکیلات اصولاً پروسه تربیت تشکیلاتی افراد کوتاه و محدود بود. افرادی که از کردستان میآمدند از هر لحاظ آمادگی بیشتری داشتند زیرا روابطی که در کردستان در آن سطح مبارزاتی وجود داشت آنها را با تجربه تر مینمود. پس از جور کردن وسایل از طریق پل چوبی مهدوی و عبور از جاده هراز به طرف شرق به راه افتادیم. در این حرکت دست یکی از رفقا به خاطر لیز خوردنش شکست. يك روز راه را گم کردیم و در حوالی "رزگه" و نزدیکی معدن ماندیم و با رسیدن به منطقه آشنا بدون وقفه روزها حرکت می کردیم. در طی این مدت به يك گالش برخوردیم که به ما سفارش کرد که زیاد به جاده و روستاها نزدیک نشویم و خود را به همه کس نشان ندهیم. ما سعی می کردیم که حتی المقدور دو شب يك جا نخواهیم. بارتنگی در منطقه کم بود. بعد از رد شدن از جاده دکل که کوره های ذغال باعث درد سر ما بود به يك چشمه رسیدیم. در بین راه برخورد دو تا از رفقا به حد ناراحت کننده ای رسیده بود به طوری که مدام در حرکت با هم جر و بحث داشتند. وضع بدنی یکی از رفقا هم خوب نبود. به طوری که به خاطر گرفتگی عضله پایش مجبور شدیم يك شب را در راه بمانیم و حتی یکبار دچار تنگ نفس شد و احتمال خطر می رفت. چند تا از رفقا برای برداشت آب و شستشو رفتند و گالشی آنها را دید. برای کسب اطلاع بیشتر به او نزدیک شدیم و او به ما مواد غذایی و کره داد و پولی دریافت نکرد. ما هم خود را معرفی کردیم. روحیه ها بالا بود و رفقا سر فرم بودند. در بحثهایی که صورت گرفت سه مقاله در رابطه با شناسایی يك منطقه،

شناسایی يك پایگاه و يا يك موضع و شناسایی موقعیت يك منطقه عملیاتی با بحث جمعی به وسیله سه نفر از رفقا تنظیم شد. رفیق حمید کمتر در بحث ها شرکت میکرد. به طوری که برای رفقا مساله شده بود. رفیق میگفت نظراتی دارم که به موقع بیان خواهم کرد. در محل استقرار ما به انبارك قدیم سر زدیم. مقداری زیادی از وسایل به خاطر رطوبت از بین رفته بود و باقیمانده را در جای دیگر انبار کردیم و دوباره حرکت به طرف نور یعنی منطقه عملیاتی جدید که بیشتر متکی به رفقای هوادار نور بود، آغاز شد. پس از عبور از جاده تنگسر و لایوچ پس از سه روز به منطقه نور وارد شدیم. در این مدت حرکت مخفی بود. با ورود به منطقه نور و دسترسی به امکانات شهری دو نفر از رفقا برای معالجه و ارتباط گیری به شهر رفتند. قرار شد رفیقی که ناراحتی جسمی داشت در پشت جبهه شهری کار کند. پس از ارتباط گیری با عوامل محلی ما توانستیم مسائل آذوقه را حل کنیم و در ارتباط با آنها با رفقای شهر تماس گرفتیم. برای تنظیم قرارهای جدید رفقای شهر (رفیق سیروس و يك رفیق دیگر) جهت تدارك وسیع تر پشت جبهه و سازماندهی جدید آن به کوه آمدند. 6 تن از رفقای جدید که یکی از آنها مسئول سابق کردستان بود در این مدت به دسته کوه پیوستند. سیاست جدید دسته کوه با آوردن چادر و دوری از گاوینه ها و انبارك زدن در مورد آذوقه و پوشاك و سایر وسایل تنظیم شد. کیفیت وسایل دریا فت شده پائین بود و هم فشار و خفقان در شهر تهیه آن را مشکل می نمود. به طوری که وسایل دریافتی در ابتدای حرکت و اکنون با همدیگر اختلاف زیادی داشتند. جنگ ایران و عراق در مساله پوشاك ما هم از قبیل شلوار فرم و پوتین، پیراهن و غیره اثرش را گذاشت. در فصل بهار باران دائمی بود. هوا مه آلود و ابری بود به نحوی که رنگ آفتاب را نمی توانستیم ببینیم البته ورود ما منجر به دستگیری دو نفر از اهالی بومی شد که به کمین ما افتادند. مسایل امنیتی و خطرات احتمالی آینده را به آنها متذکر شدیم و رهایشان کردیم. پس از ماندن يك ماه در منطقه پخت نان و آتش کردن چیزی عادی شده بود. قرار شد بیشتر رفقا نان پختن را یاد بگیرند. جلسات انتقادی برای حل مسایل گذشته با حضور رفقای شهر و کوه گذاشته شد و مراحل اولیه آموزش و حل برخوردهای درونی و روابط دسته کوه با نظارت رفیق مسئول سابق کردستان داشت شکل می گرفت. پس از برگشت رفقای شهر و زدن چند انبارك به منطقه بیلاقی یعنی قسمت جنوبی نور رفتیم. در بین راه یکی از رفقا دچار بیماری شد. به خاطر تحرك كم رفقا در این حرکت احساس خستگی شدید می کردند. شبانه از روستای اطراف " سودار " عبور کردیم و خود را به آن طرف " میان رود " رساندیم و در نزدیکی " دینه کوه " مستقر شدیم. در اینجا هم سیاست انبارك زنی را دنبال کردیم. برنامه جدید پشت جبهه روستایی و سازماندهی آن مورد نظر دسته کوه بود. افرادی که مورد اعتماد بودند را به همکاری دعوت کردیم. به انبارك دره پلنگان بعد از یکسال سر میزدیم که متوجه شدیم خرس تمام محتویات

آنها بیرون ریخته و مقداری از وسایل به تهر پرتاب شده است. پس از برداشتن وسایل مورد نیاز بقیه را استتار کردیم. در مدتی که در منطقه "دنیه کوه" بودیم به پیرمردی برخورد کردیم که ظاهری متین و فریبنده داشت و اظهار تمایل به همکاری کرد. پس از ترك محل استقرار خود متوجه شدیم که او به سپاه گزارش داده و عوامل بسیج برای رد یابی به منطقه آمده اند. عدم اعتماد دائمی که يك اصل چریکی بود بعد از ضربه برای ما مادیت بیشتری پیدا کرد. قرار شد که در يك مکان بیش از سه روز نمانیم و اگر افرادی ما را می دیدند سریعاً محل استقرار خود را عوض میکردیم. دشمن متوجه حضور ما در منطقه شده بود و از رادیوی مازندران اطلاعیه ای مبنی بر شناسایی و دستگیری ما به وسیله امت حزب الله صادر کرد و انجمن های اسلامی محلی مردم را بر علیه ما تحریک میکردند. اولین هدف ما برای ضربه به دشمن پس از شناسایی لازم از طریق شهر و کوه، پاسگاه لایچ بود که پس از عملیات سوردار جهت پشتیبانی از آن احداث شده بود. قرار شد رفقایی که به عملیات می روند وسایل خود را مخفی کنند و آن عده از رفا که در محل می ماندند به صورت آماده باش در کمین باشند. دل شوره های بعد از ضربه تاثیرش را بروی مسایل امنیتی دسته کوه گذاشته بود. و این تاکتیک جدید پس از بحثها و تبادل نظرات اتخاذ شد. رفا در 29.04.61 در اطراف پاسگاه لایچ مستقر شدند و پس از يك روز شناسایی از اطراف پاسگاه در شب بعد به پاسگاه حمله شد که البته شناسایی از خود پاسگاه بسیار نا کام بود و قبل از عملیات به وسیله يك نفر روستایی دیده شدیم و احتمال گزارش او به پاسگاه میرفت. به خاطر حملات مداوم نیروهای مبارز در جنگل پاسگاهها به سلاحهای جدیدی مجهز شده بودند که در شناسایی های ما به حساب نیامده بودند. مثلاً به کار بردن (نارنجك انداز، تیر بار و غیره و یا آماده باش آنها) حمله در ساعت 9.30 شب آغاز شد و حدود 40 دقیقه به طول کشید که به علت آماده باش نیروهای پاسگاه و ضعف شناسایی ما موفق به تسخیر پاسگاه طبق برنامه قبلی نشدیم ولی بنا به گزارشات واصله سه نفر از نیروهای رژیم کشته و زخمی شدند که یکی از آنها رئیس پاسگاه بود. این عملیات در منطقه سرو صدای زیادی ایجاد کرد به طوری که خبرش به تهران و تبریز هم رسید. شایعات رژیم مبنی بر نابودی چریکها در جنگل خنثی شد. تاثیر روانی این عملیات در سطح جنبش و هواداران و مردم دارای اهمیتی در حد همان عملیات سوردار به نظر می رسید. این عملیات ما را دوباره در منطقه به ثبت رسانید و نشان داد که چریکهای فدایی خلق زنده اند.

جمع بندی حرکت مجدد تا عملیات لایچ

- 1 - با ورود افراد جدید از کردستان و شهر تعداد افراد به 27 نفر رسید ترکیب دسته کوه عوض شد و با آمدن رفیق مسئول سابق کردستان مسایل درونی به نحو بهتری حل شد. روحیه ها با حرکت مجدد و اولین عملیات بعد از ضربه بالا بود
- 2 - سازماندهی پشت جبهه روستایی به شکل جدیدتری مطرح شد و ارتباطات در این جهت برقرار شد .
- 3 - جبهه شهری هم به طور فعال نفرات و تجهیزات کوه را تامین می کرد.
- 4 - در این مدت ارتباط با توده ها محدود بود مگر در صورت برخورد اتفاقی .
- 5 - مساله غذایی مساله جدی نبود و سیاست انبارك زنی به صورت جدید در دستور کار قرار گرفت .
- 6 - دشمن از حضور ما در منطقه آگاه شده بود و با پخش اطلاعیه از رادیو و تبلیغ در روستاها به وسیله انجمنهای اسلامی خواستار دستگیری و شناسایی دسته کوه بود .
- 7 - عملیات پاسگاه لایچ به مثابه اعلام حرکت مجدد دسته کوه از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و تاثیرات مثبتی در بین روستائیان داشت .
- 8 - مناسبات درونی انسجام بیشتری یافت و کارهای آموزشی در طی جلسات و مطالعات فردی پیش می رفت و جلسات انتقادی در چند مورد برگزار شد.
- 9 - وضعیت آب و هوا در این مدت خوب بود.
- 10 - سیستم دفاعی تکامل یافت که عبارت بودند از کمین گذاری، گشتی و نگهبانی در روز و شب و تاکید زیاد بر مسایل امنیتی درون گروهی از قبیل آتش و دود نکردن، سر و صدا نکردن، دفن کردن آشغال، زندگی در چادرها و کم کردن مدت اقامت در هر محل حداکثر سه روز .
- 11 - به خاطر حضور قبلی در این منطقه شناسایی نسبتا خوب بود .

ادامه حرکت تا عملیات گلند رود و سرانجام ستون چریکی

پس از عملیات با تغییر مکان و يك چرخش به سمت جنوب حرکت کردیم. قرار شد که عملیات بعدی کمین گذاری در جاده سوردار و تسخیر روستاها برای تبلیغات و تهیه آذوقه باشد. ولی چهار تن از رفقا: هوشنگ، هادی، حمید و ... يك شب قبل از عملیات با اسلحه هایشان دسته کوه را ترك کردند. رفتارشان به این شکل برای ما غیر مترقبه بود. سابقا يك بار هادی به خاطر اینکه مسائلی دارد و سازمان در حل آنها کوشا نیست و روابط افراد غلط است دسته کوه را ترك گفته بود. ولی با ارتباطی که با پشت جبهه روستایی داشتیم توانستیم او را پیدا کنیم و در جلسه ای از خود انتقاد کرد و گفت مسائلی برایش حل نشده است که فعلا نمی تواند بگوید. شرط ماندن او برخورد با خودش و گفتن مسایل بود. دسته کوه هنوز کارهای زیادی داشت و طرح عملیاتی که می خواست در پروسه ای آنها را به اجرا درآورد، ولی با ترك این 4 نفر دسته کوه متوجه شد که يك عیب بزرگ دارد و آن عدم تربیت راهنماست. اگر چه بارها در طرحها برای رفع این نقیصه نظراتی ارائه شد بود ولی عملا کمتر به اجرا درآمد. همراهی کردن هوشنگ با این جمع همه را متعجب ساخت ولی بیشتر رفقا از بی مسئولیتی و بی صداقتی هادی رنج می بردند. تاثیر این حرکت اجرا نشدن طرحهای عملیاتی پیش بینی شده بود. دسته کوه برای نشست و تبادل نظر خود را به مکان جدیدی رساند و در نتیجه تبادل نظر به این تصمیم رسیدند که هر وقت به این 4 نفر برخورد کردیم در وهله اول سعی کنیم که آنها را متقاعد سازیم که با هم صحبت کنیم تا سلاحها را پس دهند و اگر آنها فرار کردند به سوی آنها شلیک کنیم و با حرکت به سمت منطقه دشتی از ارتباط آنها با شهر جلوگیری و خود را در اولین وهله برای تماس به شهر برسانیم. راهنمای جدید ما رفیق ... بود. در این روزها با 5 شکارچی مواجه شدیم که آنها را دستگیر نموده و پس از بازجویی آزاد کردیم. مسیر راهنمایی مشخص بود. با عبور از دهات اطراف سوردار می توانستیم به طرف شمال برویم. ابتدا برای تامین آذوقه سری به انبارك ها زدیم و شبانه از روستاها عبور کردیم، که بعدها فهمیدیم بعضی ها ما را در ارتفاعات دیده اند. بعد از عملیات لاویج در جاده گلند رود پست بازرسی احداث شده بود. این نشان می داد که باید بیشتر هوشیار باشیم. موقع عبور از دهات در يك صبح زود به يك مرد و پسرش برخورد کردیم. آنها گفتند افرادی مثل شما چند روز پیش از اینجا عبور کردند. با راه گم کردن به جاده مالرو اصلی رسیدیم و در پائین ارتفاعات سوردار برای استراحت استقرار یافتیم. يك روز صبح مجید و ... در کمین بر روی مالرو بودند که هوشنگ را دیدند و به او اخطار دادند که خود را تسلیم کند. او خود داری کرد که بعد از تیر اندازی هوایی متوقف و دستگیر شد. ولی همراهان او ضمن

تیراندازی متقابل به خیال اینکه سپاه او را دستگیر کرده است فرار نمودند. پس از جمع و جور کردن افراد به خاطر تیراندازی که صدایش حتی در شهر شنیده شده بود مجبور شدیم محل را ترک کرده و به طرف شمال برویم. پس از استقرار در کنار رودخانه ای برای هوشنگ جلسه ای گذاشتیم که توضیحات خودش را در این مورد بدهد و جمع در باره او تصمیم بگیرد. هوشنگ با این کلمات سخنان خود را آغاز کرد که شخص بدون سلاح در این شرایط در جنگل می تواند تو سری خور باشد و دشمن هم می توانند به سادگی انسان را دستگیر کند و غیره. وقتی از او سؤال شد که آیا فکر نمی کردی به ما برخورد کنی؟ گفت که اصلا فکرش را نمی کردیم که شما بتوانید حرکت کنید و به خود زیاد بها می دادیم. با سه نشست تکلیف او و رفقایش معلوم شد. موقعی که در مورد نامه یکی از رفقای همراه آنها که به مسئول دسته کوه نوشته بود توضیح داده شد و نامه را به دست او دادیم که بخواند، خیلی ناراحت شد و گفت که من اصلا از نوشتن نامه خیر نداشتم. مضمون نامه این بود که برخی از رفقاً برخورد سکتاریستی دارند و از جمع جدا هستند و اشاره به رفقای "خوش غیرتی" کرده بود که نویسنده نامه مدتها در خانه اش از آنها پزیرائی کرده است. باصحبتهایی که با هوشنگ شد قرار شد که آنها سلاح را پس بدهند و سپس جمع در مورد آنها و دادن مجدد اسلحه با آنها تصمیم بگیرد. با این جمع بندی هوشنگ از ما جدا شد و رفت تا دیگر رفقای همراهش را در جریان قرار دهد. در این مدت يك بار خواستیم با فرستادن يك رفیق با شهر تماس بگیریم. ولی به علت عدم آشنایی به جزئیات محل، گروه اعزامی راه را گم کرد و لی توانست به موقع خود را به دسته کوه برساند. در این مدت آذوقه خود را تهیه کرده بودیم. قرار شد در جاده گلند رود کمین گذاری کنیم. در روز 17. 5. 61 یازده نفر از رفقاً به سوی هدف رفتند. پس از شناسایی مقدماتی و در روز بعد از ساعت 6 صبح تا سه بعد از ظهر در کمین بودیم که سرانجام با راه بندان جاده و پخش اعلامیه های دست نویس در رابطه با عملیات پاسگاه لاویج و عملیاتهای قبلی و تبلیغات شفاهی و خرید 4 کیلو نان خشک از يك بقال عقب نشینی کردیم. تذکر اینکه قبل از عملیات، يك رفیق به شهر رفت و رفقای شهر را در مورد رفتار هوشنگ و رفقایش مبنی بر ترك دسته کوه در جریان گذاشت و ارتباط را برقرار نمود. عملیات کمین گذاری در جاده گلند رود با هلهله و شادی مردم که ما را ترك می کردند توأم بود. برخورد آنها روی رفقاً تاثیر بسزایی داشت. ما تاکنون در جنگل نتوانسته بودیم که در فاصله زمانی کوتاه دو عملیات داشته باشیم و در شرایطی که از عناصر محلی بی بهره بودیم، نشان دادیم که توان حرکت و عملیات را داریم. در طی این مدت و قبل از عملیات جاده گلندرود دو قرار با رفیق هوشنگ اجرا کردیم و او اسلحه ها را به ما پس داد و ما نیز با احساس مسئولیت متقابل اسلحه ها را به آنها مجدا پس دادیم، یعنی در نزدشان به امانت گذاشتیم و قرار شد که همکاری متقابل داشته باشیم. در طی يك تماس با پشت جبهه شهر با هوشنگ

برخورد نمودیم که اظهار تمایل کرد که مجدداً به دسته کوه بپیوندد. اما بعد از عملیات گلند رود ما خود در وضعی بودیم که برخورد و پرداختن با این رفیق برایمان مشکل بود. زیرا از يك طرف با نوشتن يك مقاله به وسیله يك رفیق با عنوان " چگونه يك تشکیلات انقلابی بسازیم " و با طرح مسایل گوناگون در رابطه با تشکیلات و نواقص کارمان بحثهای درونی برای حل مسایل شدت داشت و از طرف دیگر تزلزل هایی در بعضی از رفقا بروز کرده بود. به هر حال برای به نتیجه رساندن بحثها و حل مسایل امنیتی بعدی قرار شد که چهار نفر از رفقا روانه شهر شوند که دو تای آنها خود اظهار داشتند به " د لایل مشخصی " مایل برفتن هستند و یکی از آنها به دلیل استفاده نادرست از غذای جمع و دیگری به خاطر مسایل همیشه حل نشده اش با تشکیلات می بایست از دسته کوه می رفتند. قرار شد که دسته کوه با اشغال يك روستا و تبلیغ در آنجا آذوقه خود را نیز تامین نماید. به علت عدم آشنایی و نداشتن شناسایی روستایی را از روی نقشه تعیین کردیم. هشت نفر از رفقا عازم این ماموریت شدند. طبق محاسبه حداکثر 24 ساعت طول می کشید و رفقای عازم می بایستی روز بعد به رفقای باقی مانده در محل استقرار بپیوندند. اما به علت نداشتن شنا سایی از مسیر و روستایی که حدس زده می شد تا آنجا سه ساعت راه باشد را اتفاقی بعد از مدت 15 ساعت راهپیمایی پیدا کردیم. آنهم در حدود ساعت ده شب. پس از تحقیق از يك خانواده روستائی موجود دریافتیم که اهالی این روستا بدلایلی مدتهاست که این روستا را ترك کرده اند و تنها همین يك خانواده در آنجا زندگی می کرد و این خانواده هم در وضعیتی نبود که بتواند از نظر آذوقه کمکی بکند. به هر حال با گرفتن چند نان کوچک روستائی خداحافظی کردیم و قرار شد که به ده دیگری برویم. شبانه از لایچ حرکت کردیم و حدود دو ساعت راهپیمایی کردیم. ما اطلاعاتی از يك روستایی گرفتیم. او گفته بود که بعد از يك ساعت به آن روستا خواهیم رسید. به هر حال احساس کردیم که در نزدیکی روستا باید باشیم. قرار شد که استراحت کنیم و فردا صبح روستا را شناسایی کنیم. هنوز به خوبی جا به جا نشده بودیم که يك نور قوی محوطه را روشن کرد که احتمالاً مربوط به بولدورز جاده سازی بود. به هر حال دوباره محل را ترك کرده و پس از حدود يك ساعت راهپیمایی اطراق کردیم. با توجه به دیدن شدن ما در روستا و قرارى که با بقیه رفقا داشتیم تصمیم گرفتیم که به محل گروه برگردیم. آنطوری که بعداً معلوم شد فاصله ما تا محل اطراق بقیه گروه حدود سه ساعت راه بود. اما به علت مه آلود بودن هوا و نداشتن شناسایی راه را گم کردیم و تا رسیدن به رفقا حدود دو روز و نصف در جنگل سرگردان بودیم. در مدتی که رفقا برای تسخیر روستا رفته بودند باقی مانده رفقا در محل استقرار جای خود را تغییر دادند و با کمین گذاری در روزها منتظر رفقا شدند و نیامدن رفقا سر قرار سبب دلواپسی آنها بود. ولی رفقا حتم داشتند که آنها راه را گم کرده اند. با پیوستن رفقای اعزامی به بقیه دسته کوه قرار شد يك رفیق

برای ارتباط گیری و تهیه آذوقه به شهر برود و چهار نفر از رفقای هم که قرار بود بروند همراه این رفیق فرستاده شدند. اما در بین راه با دو نفر از رفقا هوشنگ و ... برخورد نمودند و با همکاری آنها مقداری آذوقه تهیه کردند. رفیق هوشنگ پس از صحبت‌های زیاد به دسته کوه بازگشت. اولین نشست سازمانی دسته کوه تشکیل شد که برای حل مسایل مطرح شده از جانب نویسنده مقاله "چگونه يك تشکیلات انقلابی بسازیم" بود. کل رفقا با بحث و اقناع به این نتیجه رسیدند که مساله طرح شده توسط خود رفیق با رفقای عضو تشکیلات شهر و کردستان در میان گذاشته شود. قبل از رفتن رفیق نویسنده مقاله برای انجام این مأموریت و طرح نقطه نظرات، تمامی رفقای دسته کوه در جریان آن قرار گرفتند. طرح مساله به طور خلاصه به این شرح بود که در کجا و چگونه جمع شویم تا نتایج حرکت عملی سازمان را بررسی کنیم. در چند جلسه ای که در جنگل تشکیل دادند به توافق رسیدند که شهر و جنگل برای تمرکز و مبارزه ایدئولوژیک مناسب نیست. اینکه در کردستان یا قطعا در جنگل این کار انجام شود می بایست بعدا در مشورت با دیگر رفقا روشن شود. پس از بازگشت رفیق مذکور معلوم شد که بعضی از رفقای عضو تشکیلات به این امر اعتراض داشته و این کار را غیر تشکیلاتی می دانستند. ولی به هر حال تمامی رفقای تشکیلات با برگزاری نشستی در جنگل و برخورد با مسایل مطروحه توافق داشتند. امور تدارکاتی و قرارها برای آمدن رفقا تنظیم گردید و محل اجرای قرارهای رفقا از طریق جاده هراز در نظر گرفته شد. قبل از حرکت بطرف جاده هراز يك گوزن ماده بوسيله رفیق جعفر شکار شد که دسته کوه همگی چندین وعده غذای سیر خوردند. البته این دومین شکار ما بود. اولین شکار ما يك بچه خرس بود. حرکت دسته کوه به طرف جاده هراز پس از سه روز راهپیمایی انجام شد. با اولین قرار 6 نفر از رفقای شهر آمدند. با کمبود غذایی و بی سیگاری مواجه شده بودیم. رفیق غفور به دلایلی نتوانست در نشست شرکت کند. ولی نظرش را به صراحت گفته بود، او با هر گونه تعطیلی موقت حرکت چریکی جنگل مخالف بود. به هر حال بحثها به مدت ده روز در هوای بارانی و در چادرها ادامه داشت. در نهایت اکثریت تشکیلات به این توافق رسید که :

- 1 - مبارزه ایدئولوژیک مستمر جهت عمده حرکت سازمان باشد .
- 2 - پراتیک سازمان تا حدودی باشد که در امر مبارزه ایدئولوژیک خللی وارد نیارد.
- 3 - رژیم را وابسته به امپریالیسم دانسته و مبارزه مسلحانه برای نابودی اش ادامه خواهد داشت .
- 4 - تمرکز تشکیلاتی برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در کردستان باشد .

5 - با همکاری با نیروهای انقلابی و مبارز به ویژه وحدت با چفخا جدی برخورد شود .

البته رفقای که در اقلیت بودند (منجمله رفقای مسئولین شهر و رفیق مسئول کردستان) ضمن قبول ضرورت مبارزه ایدئولوژیک سرانجام چنین تمرکزی را تعطیلی حرکت جنگل و از هم پاشی دسته متحرک پارتیزانی آرزیابی میکردند و با هر گونه تعطیلی حرکت ستون چریکی جنگل مخالف بودند. حتی بحثهایی در باره ماندن چند نفر در کوه مطرح بود که در مورد کمیت و کیفیت دسته ای که می بایست باقی میماند نتیجه ای عاید نشد که البته فرماندهی مورد نظر و راهنمای ورزیده از اشکالات عمده بود. بالاخره با اصرار و اطمینان خاطر دادند مکرر از طرف اکثریت تشکیلات مبنی بر اینکه به هیچوجه تعطیلی حرکت دسته متحرک پارتیزانی مورد نظر نیست بلکه تمرکز برای تجدید قوا و سازماندهی جدید برای شروع مجدد حرکت است. قرار شد رفقا همه در کردستان متمرکز شوند. پس از پایان جلسات قرارها و تقسیم کار برای نقل و انتقال رفقا انجام گرفت و تصمیم گرفته شد که اجرای قرارهای بازگشت از طریق جاده هراز و در محدوده پارک جنگلی آمل صورت گیرد و درغروب روزی که می بایست قرار با رفقای شهر اجرا شود، رفقای اعزامی و محافظین با گشتی های سپاه در جاده هراز برخورد کردند و درگیری پیش آمد. در این درگیری حداقل دو تن از نیروهای دشمن کشته و زخمی شده و یک حمایل کلاشینکف حاوی سه خناب پر و یک نارنجک به دست ما افتاد. رفقا در این درگیری پراکنده و دو دسته شده بودند که یک دسته صبح زود به پایگاه بازگشتند و خبر درگیری را داده و گفتند که از سرنوشت دیگر رفقا اطلاعی ندارند. وضع بشدت یاس آور و ناامید کننده بود. هنوز دو ساعتی نگذشته بود که بقیه رفقا سالم به محل استقرار آمدند و گفتند که دیده اند رفقای پشت جبهه شهری در جریان درگیری توانسته بودند با ماشین محل را ترک کنند. در اولین جلسه انتقادی در رابطه با درگیری انجام شده رفیق جعفر به عنوان مسئول حرکت و سازماندهی نامناسب در کمین گذاری و نگذاشتن اسم شب و عدم تعیین موضع عقب نشینی مورد انتقاد قرار گرفت. و رفقای که شتاب زده در این حرکت عمل کردند نیز از خود انتقاد نمودند و البته به خاطر شلیک به موقع جعفر و به دست گرفتن ابتکار عمل وی مورد تقدیر جمع قرار گرفت و در پایان جلسه تصمیم گرفته شد که به خاطر نا امن شدن محل قرار بقیه نقل و انتقال ها از منطقه نور صورت گیرد. به مدت چهار روزی که در حرکت به سمت نور بودیم یک بار گالشی را دیدیم که از ترس فرار کرد و موقعی که رفقا به گالش بنه او رفتند او آنها را به داخل گالش بنه راه نداد. البته در این منطقه به خاطر اینکه حضور سربداران و شکست آنها منجر به دستگیری عده از اهالی بومی شده بود، ترس و وحشت در دل اهالی ایجاد شده بود. وضع غذایی در این مدت مناسب نبود و ما برای پر کردن شکم از ازگیل و خرما لو استفاده می کردیم. به

محض رسیدن به منطقه نور يك خوك وحشی (گراز) شکار شد که وضعیت غذایی گروه را بهتر کرد. پس از اولین تماس گیری به وسیله رفیق هوشنگ معلوم شد که به علت تیر اندازی ما بین ما و هوشنگ و رفقایش که در زیر سوردار در گرفته بود، نیروهای دشمن طی چند روز محل را گشت زدند و يك غار را به مدت چند ساعت به نارنجک و تیر بار بستند و بعد از عملیات جاده گلند رود حدود 200 نفر سرباز و سپاه از دو طرف در دسته های 16 نفره با راهنما های محلی برای ردیابی و ضربه زدن به ما حرکت کردند و بعد از يك هفته برگشتند و روز بعد از عملیات گلند رود دشمن تا گاوبنه ای که شب بعد از عملیات در آن مستقر بودیم آمده بود. خبر دیگر حاکی از کمین گذاری دشمن در گاوبنه نزدیک محل قرار به مدت دو هفته بود و این تحرك های دشمن در جاده ای که می بایست قرار اجرا می کردیم اتفاق افتاده بود که خود نشان می داد که به هر حال محل اجرای قرارها زیاد امن نیست. پس از معلوم کردن جای قرار با رفقای شهر اولین گروه به طرف شهر اعزام شدند که البته مجبور شدند به طور فردی اقدام به این کار کنند. چون قرار با رفقای شهر اجرا نشد. به هر حال تصمیم گرفته شد که رفقای باقی مانده ضمن انبارك زدن وسایل، سری هم به انبارك های مواد غذایی بزنند و از محتویات آن استفاده کنند. طی اعزام رفقای گروه دوم، انبارك ها آماده گشت، وسایل اضافی و اسلحه ها مخفی شد. سومین و آخرین دسته رفقای کوه که 8 نفر بودند پس از تمام شدن کارها با يك پیوزی و چند کلت و نارنجک و مقداری کمی آذوقه طبق قرار قبلی عازم پائین آمدن و اجرای قرار شدند. اما رفیقی که بنا بود با رفقای شهر تماس برقرار کند به علت يك درگیری در دره فراری شده و نتوانسته بود قرار را اجرا کند و به وسیله يك نفر دیگر قرار برای چند روز بعد با رفقای شهر گذاشته بود. این واقعه غیر مترقبه بود. چون اگر قرار بود که چند روز دیگر در جنگل ماندگار شویم با توجه به نداشتن اسلحه و آذوقه این کار عملی به نظر نمی رسید. از آنجائیکه رفقا لباس مناسب معمولی هم نداشتند امکان رفتن فردی هم نبود. پس از بحث و تبادل نظر تصمیم گرفته شد که سر قرار برای که قبلا با رفیق غفور داشتیم برویم چون در قرار قبلی با رفیق غفور قرار دومی هم گذاشته بودند و بنا بود که برای رفقا لباس شخصی هم بیاورد. بالاخره ساعت سه صبح رفقا دسته جمعی به طرف محل قرار حرکت کردند که خوشبختانه رفیق غفور با لباسهای شخصی آمد و رفقا با تعویض لباس به همراه رفیق غفور عازم شهر شدند.

جمع بندی بعد از عملیات لایویج تا ترك جنگل برای تمرکز در

کردستان

- 1 - به علت نوسانات زیاد و رفت و آمدهای متعدد رفقای ستون چریکی بین 27 تا 22 نفر در نوسان بود. بعد از عملیات لایویج و گلند رود روحیه ها بالا بود .
- 2 - پشت جبهه روستایی هر چند محدود ولی خوب بود. پشت جبهه شهری به علت دستگیری یکی از رفقا کار آبی سابق را نداشت و اشکالاتی را بوجود آورد.
- 3 - حرکت کاملا مخفی انجام می گرفت و جز در موارد اجباری تماسی با توده ها نداشتیم .
- 4 - مساله غذا به جز در دو مورد استثنایی مناسب نبود .
- 5 - دشمن برای اولین بار با فرستادن نیرو و اقامت چند روزه در جنگل قصد ضربه زدن داشت که قبلا اینکار به صورت موضعی و يك روزه انجام می گرفت. نمونه : کمین گذاری دو هفته ای در محل قرار جاده نور و کمین گذاری وگشت زنی در محل درگیری با هوشنگ و رفقاییش و محل عملیاتی جاده گلند رود. در این مدت استفاده از عناصر محلی از قبیل شکارچی برای رد یابی بیشتر شده بود.
- 6 - تبلیغات بر علیه مبارزین جنگل به وسیله وسایل ارتباط جمعی و انجمنهای اسلامی و نماز جمعه شهر های نزدیک به طور سیستماتیک ادامه داشت .
- 7 - عملیات جاده گلندرود تاثیر وسیعی در منطقه داشت و خود روستائیان شایعات زیادی از آن ساخته بودند . يك درگیری تصادفی با گشتی های دشمن در حوالی پارک جنگلی آمل داشتیم که به هر حال تاثیرش در حد يك عملیات بود.
- 8 - يك مورد اشغال روستا برای تبلیغ و تهیه آذوقه به علت عدم شناسایی ناموفق بود .
- 9 - مناسبات درونی کلا خوب بود ولی از دو مورد که یکی مربوط به جدا شدن هوشنگ و رفقای دیگرش از دسته کوه بود و مورد دیگر دستبرد به اموال جمعی از جانب يك نفر بود را باید ذکر نمود. بیشتر جلسات انتقادی بود و بحثهای نظری هم بیشتر در مورد مقاله چگونه يك تشکیلات انقلابی بسازیم دور میزد .
- 10 - موقع عملیات هوا خوب بود ولی در قسمت هر از بیش از 15 روز بارندگی بود. به ویژه در زمان نشست تشکیلاتی .

11 - سیستم دفاعی کلا به شکل سابق بود. البته در مورد اعزام رفقا از پارک جنگلی آمل در سیستم حفاظتی نقص اساسی وجود داشت و کلا اجرای قرارها برای ترک جنگل با سازماندهی مناسب همراه نبود.

12 - تا هنگام بودن هوشنگ مساله شناسایی حل بود. ولی با رفتن رفیق مساله شناسایی یکی از مسایل حاد شده بود که از دو مورد گم شدن می توان نام برد .

پایان

زیر نویسها :

- 1 - موارد مورد بحث در انشعاب در سه محور خلاصه میشد : الف چگونگی "بازگشائی جبهه شمال" ب، نقد مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی ج، مسایل تشکیلاتی
- 2 - چریک فدائی خلق رفیق مختار نیک نژاد (احمد - هادی) فعالیت انقلابی اش از سالهای 57 - 56 شروع شد. بعدا به هواداری از چفخا برخاست. در انشعاب سال 60 با (آرخا) همراهی نمود و به ستون چریکی جنگل اعزام شد. بعد از مدتی به همراه رفیق حمید از دسته کوه جدا شدند و در کردستان مجددا به چفخا پیوستند. رفیق در صفوف پیشمرگان چفخا به مبارزاتش تداوم بخشید و سرانجام در درگیری بانه - سردشت به تاریخ 17 . 3 . 62 با مزدوران رژیم و در دفاع از خلق کرد جان باخت.
- 3 - چریک فدائی خلق رفیق کبیر محمد حرمتی پور (مسعود) که از سال 52 در صفوف "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" مبارزات انقلابی اش را آغاز کرد، در سال 57 به همراه رفیق اشرف دهقانی علیه مشی اپورتونیستی و راست حاکم بر "سازمان چریکها" موضع گرفت و به دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه پرداخت، از اعضای مرکزیت چفخا و از رهبران انشعاب سال 60 و فرمانده ستون چریکی جنگل که سرانجام در 4 فروردین سال 61 در جنگلهای شیرگاه مازندران (خی پوست) به همراه 4 رفیق دیگر در نبردی حماسی جان باخت. برای اطلاع بیشتر به زندگی نامه اش با عنوان "از سحر تا ظهر خونین چریک" مراجعه شود.
- 4 - ساختمانهای چوبی که حداکثر از 2 تا 3 اتاق تشکیل می شود و به فاصله نیم الی یک ساعت (و در مناطقی بیشتر) از یکدیگر قرار دارند و در تمام کوهستانهای جنگلی مازندران پراکنده است که مورد استفاده گالشها قرار می گیرند.
- 5 - روستائیان زحمتکشی هستند که گله های گاو و گوساله سرمایه داران شهری و یا روستائی را نگهداری میکنند که سالیانه مزد جنسی و نقدی دریافت میدارند و بندرت خود آنها صاحب چند راس گاو و گوساله هستند. به تمام کوره راهها و عوارض طبیعی منطقه خود آشنائی کامل دارند.
- 6 - چریک فدائی خلق رفیق فرشاد سپهری (صمد) پنجمین شهید از خانواده سپهری، مبارزی جسور و فعال، با اعلام موجودیت چفخا آگاهانه بدان پیوست و بدلیل قابلیت هایش به عضویت چفخا درآمد و از رفقائی بود که در شاخه کردستان سازمان فعالیت می کرد. با شروع حرکت جنگل در ستون چریکی سازماندهی شد. برای یک ماموریت تدارکاتی در شهریور ماه سال 60 از جنگل روانه آمل شد. در

آنجا مورد شناسائی مزدوران رژیم قرار گرفته و دستگیر، شکنجه و تیر باران گردید.

7- چریک فدائی خلق رفیق جواد رجبی (احمد - فرشاد) در سال 57-56 شروع به فعالیت مبارزاتی نمود. در سال 58 به جریان چفخا پیوست. در انشعاب سال 60 به (آرخا) پیوسته و در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. رفیق از ابتدای حرکت تا 4 فروردین سال 61 به مبارزاتش تداوم بخشید و در این روز به همراه 4 تن دیگر در جنگلهای اطراف شیرگاه (خی پوست) طی یک نبرد قهرمانانه با مزدوران رژیم (کلاه سبزها، سپاه و بسیج) بشهادت رسید.

8- چریک فدائی خلق رفیق اسماعیل حبشی (بابک - فرشاد) متولد آمل، معلم، از چهر های مقاوم زندانی زمان شاه بود که در پیشگام آمل فعالیت میکرد، با اعلام موجودیت چفخا فعالانه به آن پیوست. هواداران بسیاری را در آمل جذب کرد و فعالیتهای متنوعی را سازمان داد. جزء اولین کسانی بود که در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد و تا پایان حرکت 14 ماهه با استقامت و پایداری در آن مبارزه شرکت فعال داشت. بعد از تمرکز (آرخا) در کردستان مجددا در سال 62 به منظور پیگیری و تدارک مجدد حرکت جنگل به تهران و شمال اعزام شد. رفیق در این ماموریت دستگیر و پس از تحمل شکنجه های فراوان ولی همچنان با روحیه ای عالی، توسط رژیم مزدور جمهوری اسلامی تیر باران گردید.

9 - چریک فدائی خلق رفیق فرج الله نیک نژاد (حمید - وریا) با اوجگیری مبارزات توده ها در سال 56 - 57 به مبارزه روی آورد و با گسترش نظرات چفخا به آن پیوست. در تدارکات و استقرار ستون چریکی جنگل فعالانه فعالیت نمود. بعد از مدتی به همراه رفیق مختار نیک نژاد از ستون چریکی و (آرخا) جدا شد و در کردستان مجددا به چفخا پیوست و تا سال 62 که در درگیری نابرابر به تاریخ 1 . 8 . 62 در بژوه کردستان به شهادت رسید، در صفوف پیشمرگان چفخا به مبارزات انقلابی اش علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش و دفاع از خلق کرد، تداوم بخشید.

10 - به توضیح 4 مراجعه شود.

11 - چریک فدائی خلق رفیق کاوس تور سواد کوهی (عسکر - مهدی) متولد قصبه ورسک از توابع سواد کوه و دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی بود که به همراه رفیق اصغر دفتر ارتباطی چفخا در این مدرسه را اداره و هدایت می کردند. او مبارزی متین و فعال بود که با طی آموزشهای سیاسی و نظامی در کردستان و با توجه به قابلیت هایش به عضو چفخا درآمد. از مسئولین تشکیلات در قائم شهر بود و از همان

ابتدای حرکت ستون چریکی توسط (آر خا) در آن سازماندهی شد . رفیق توانائی های بسیاری را در آن حرکت از خود نشان داد و سرانجام در عملیات تسخیر مقر سپاه و بسیج شیرگاه با گلوله مزدوران رژیم جمهوری اسلامی زخمی شد و بوسیله رفقا به جنگل انتقال یافت. به علت جراحات وارده ضمن ترنم سرود "من چریک خلم" در آغوش رفقاییش در 60. 12. 7 جانش را فدای رهایی خلقش نمود.

12 - چارودار، روستائیان زحمتکشی که با اسب و قاطر به حمل باروبنه و یا چوب کشی میپردازند.

13- رفیق مجید نیک نژاد (هوشنگ)، در سال 57 - 56 مبارزات انقلابی اش را آغاز کرد. باگسترش نظرات چفخا به هواداری از آن برخاست. در انشعاب سال 60 به سمت منسعبین کشیده شد و در ستون چریکی جنگل سازماندهی گردید. در تدارکات و استقرار گروه زحمات فراوانی کشید. در طی تمرکز (آر خا) در کردستان به همراه جریانی بود که از (آر خا) جدا شده و به کومله پیوستند. سرانجام در طی یک درگیری در سال 62 با مزدوران رژیم در صفوف پیشمرگان کومه له به شهادت رسید.

14- چریک فدائی خلق رفیق حسن عطاریان (حسن)، از فعالین پیشگام بابل بود که در سال 58 با اعلام موجودیت چفخا به آن جریان پیوست. آموزش سیاسی- نظامی را در کردستان طی کرد و بعدها به ستون چریکی جنگل اعزام شد و فعالیتهای مبارزاتی اش را تداوم بخشید تا اینکه در روز 4 فروردین به همراه 4 تن دیگر در نبردی رویاروی با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در جنگلهای (خی پوست) شیرگاه به شهادت رسید.

15- چریک فدائی خلق رفیق بهمن راد مریخی (غفور)، از رفقای بود که در سال 50 در ارتباط با سازمان چریکهای دستگیر شد و مدتی را در زندانهای رژیم وابسته به امپریالیسم شاه سپری کرد و در جریان مبارزاتی سالهای 57 - 56 در لاهیجان شرکت فعال داشت و با اعلام موجودیت چفخا جزء اولین رفقای بود که فعالانه بدان پیوست. رفیق عضو چفخا و یکی از مسئولین گیلان بود. در انشعاب سال 60 با (آر خا) همراهی نمود. رفیق ضمن مسئولیت تشکیلاتی گیلان در تدارکات ستون چریکی جنگل مسئولیت تیم تدارکاتی سازماندهی شده را به عهده داشت و در ایفای نقش پشت جبهه شهری فعالیت زیادی از خود نشان داد. سرانجام رفیق در سال 62 دستگیر و به زیر شدیدترین شکنجه ها کشیده شد و توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در زیر شکنجه به شهادت رسید.

16 - چریک فدائی خلق رفیق محسن فرزانیان (سیروس)، در سالها قبل از قیام در

ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران دستگیر و در زندانهای رژیم شاه به شکنجه کشیده شد. علاوه بر مدت محکومیت يك سالی را به عنوان "ملی کش" گذراند. در اواخر سال 55 از زندان شاه آزاد شد. علیرغم تماس "سازمان" با او به دلیل انحرافی دانستن خط مشی حاکم بر سازمان از پیوستن بدان امتناع کرد. در مبارزات سالهای 56 - 57 توده ها در بابل فعالانه شرکت داشت. در بدو اعلام موجودیت چفخا فعالانه بدان پیوست. رفیق سیروس از اعضای چفخا و عضو شورای عالی تشکیلات بود. سپس بعنوان عضوی از کمیته مرکزی (آرخا) انتخاب گردید. رفیق ضمن بعهده داشتن مسئولیت بخشی از ارتباطات تشکیلاتی در زمینه تدارکات ستون چریکی به عنوان پشت جبهه شهری و اجرای قرارهای گروه جنگل نقش فعالی داشت. سرانجام در سال 62 دستگیر و با تحمل شکنجه های فراوان بوسیله رژیم مزدور جمهوری اسلامی تیر باران گردید.

17 - رفیق جعفر، کارگری از کردهای شکاک بجنورد بود که بصوف چفخا پیوست. آموزش سیاسی - نظامی را در کردستان طی نمود در عملیاتها توانائی قابل تحسینی بنمایش گذاشت. در سال 60 به ستون چریکی جنگل اعزام شد. در چندین عملیات در جنگل شرکت داشت. طی تمرکز (آرخا) در کردستان به همراه جریانی بود که از (آرخا) جدا شده و به " حزب کمونیست" ایران پیوستند. رفیق سرانجام در صفوف پیشمرگان کومه در طی يك درگیری در سال 62 بشهادت رسید.

18 - رفیق منوچهر قلعه میاندوآب (ناصر) از فعالین شناخته شده شهر میاندوآب که فعالانه مدافع خط مشی چفخا بود. آموزش سیاسی - نظامی را در کردستان طی کرد و در جریان جنگ سنندج توانائی های بالایی از خود نشان داد. بدلیل قابلیت هایش خیلی زود به یکی از مسئولین نظامی سازمان تبدیل شد. و بعدها در همین موقعیت درستون چریکی جنگل سازماندهی شده و مسئول نظامی گروه بود. در طی تمرکز آرخا در کردستان به همراه گروه جدا شده به کومه له پیوست. رفیق سرانجام در سال 62 در طی يك درگیری با مزدوران رژیم در حالیکه مسئولیت نظامی يك گروه از پیشمرگان کومه له را به عهده داشت، به شهادت رسید.

19 - رفیق مجید، از هواداران چفخا در گیلان بود که در کردستان آموزش سیاسی - نظامی را طی کرد و در ستون جنگل به فعالیتش ادامه داد. در طی تمرکز (آرخا) در کردستان جزو جریانی بود که از (آرخا) جدا شده و به حزب کمونیست ایران (کومه له) پیوستند. رفیق طی درگیری در سال 62 در صفوف پیشمرگان کومه له به شهادت رسید.

20 - چریک فدائی خلق رفیق اسد رفیعیان (جلیل)، کارگری آگاه و مبارز بود که به

فعالیت‌هایش در سال 59-57 در خانه کارگر و در میان کارگران بیکار هنوز در خاطر‌ها برجاست. مبلغی توانا، سازمانده و سخنور بود و حرکات کارگری فراوانی منجمله تحسن کارگران بیکار را در جلوی وزارت کار سازماندهی کرد و به عنوان نماینده کارگران مورد احترام و اعتماد بود. رفیق عضو چریک‌های فدائی خلق بود و در بخش کارگری تشکیلات فعالیت می‌کرد. در انشعاب سال 60 علیرغم دلبستگی‌های فراوانش به چفخا با بخش منشعب همراه شد. ابتدا در کردستان و بعداً در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. وجودش سراسر شور و مبارزه بود. سرانجام در روز چهار فروردین سال 61 به همراه 4 تن دیگر از رفقاییش در جنگلهای شیرگاه مازندران (خی پوست) طی نبردی حماسی جان‌ش را در راه رهایی طبقه‌اش فدا نمود.

21 - چریک فدائی خلق رفیق اصغر، دانشجوی دانشگاه ملی در رشته پزشکی بود. به همراه رفیق کاوس تور سواد کوهی دفتر ارتباطی چفخا را در مدرسه عالی بازرگانی اداره و هدایت می‌کرد. آموزش سیاسی - نظامی را در کردستان طی نمود. بعداً بمتابه پزشکی به ستون چریکی جنگل اعزام شد. بعد از مدتی مجدداً در کردستان سازماندهی شد و بمبارزه انقلابییش تداوم بخشید. سرانجام در سال 61 در طی یک درگیری که بین پیشمرگان چفخا (آر‌خا) به همراه حزب دمکرات کردستان از یک طرف و نیروهای رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از طرف دیگر در نزدیکی میان‌دواب پیش آمد، درحالی که مشغول نجات جان پیشمرگه‌ای زخمی بود به شهادت رسید.

22 - چریک فدائی خلق رفیق مرتضی دربین (علی)، فعالیت انقلابی‌اش از سالهای 56 - 57 در بابل آغاز می‌شود و در سال 58 با هواداری از چفخا به مبارزه‌اش تداوم می‌بخشد. در سال 60 دستگیر و علیرغم شکنجه‌های وحشیانه به اعدام محکوم می‌گردد. ولی در شب قبل از اجرای حکم از زندان می‌گریزد و به کردستان منتقل می‌گردد. در جریان انشعاب به (آر‌خا) می‌پیوندد. بعداً رفیق در ستون چریکی جنگل سازماندهی شده و به مبارزه‌اش ادامه می‌دهد. بعد از تمرکز (آر‌خا) در کردستان و در اوسط سال 62 در رابطه با تلاش مجدد آر‌خا برای از سرگیری مجدد مبارزه چریکی در جنگل برای مأموریت تدارکاتی و وصل ارتباطات به شمال و تهران اعزام می‌گردد. رفیق طی نبردی نابرابر در تهران با مزدوران رژیم دستگیر و بار دیگر پس از تحمل شکنجه‌های وحشیانه در سال 63 اعدام می‌گردد.

23 - ازگیل میوه‌ای جنگلی است که تقریباً به وفور در جنگل یافت می‌شود.

24 - چریک فدائی خلق رفیق عباس (عبدالرسول) عابدی (رضا)، متولد بابل و

معلم بود. یکی از زندانیان سیاسی زمان شاه که در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال 54 دستگیر شده بود. با روحیه ای مقاوم در زندان علیه جریان راست در سازمان مرزبندی داشت. بوسیله توده ها در سال 57 از زندان آزاد شد. با اعلام مواضع چفخا جزء اولین کسانی بود که بدان پیوست. بمثابه عضو چفخا در کردستان فعالیت میکرد. در جریان انشعاب سال 60 با (آر خا) همراهی نمود. از همان ابتدا در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد و به مبارزه انقلابی اش تداوم بخشید. سرانجام در 4 فروردین سال 61 به همراه چهار تن دیگر در جنگلهای (خی پوست) شیرگاه مازندران در طی نبردی قهرمانانه جانش را فدای رهایی خلقتش نمود.

25- جوانمرد: روستائینی که بطور پیمانی و با دریافت حقوق در خدمت نیروهای نظامی رژیمهای شاه و یا جمهوری اسلامی قرار داشته (نیروی شبه نظامی) و عمدتاً نقش راهنمای محلی و تقریباً جاسوس (خبر چین) را بعهده دارند. معادل اینان در کردستان به "جاش" معروفند.

26 - جامانه، در زبان کردی به دستمالی گفته میشود که بسر می بندند و شبیه دستمال (چپیه) فلسطینی هاست.

27- چریک فدائی خلق رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری (بهروز) متولد بابل و دانشجوی مدرسه عالی ارتباطات تهران از هم رزمان و هم دادگاهی رفقای کبیر شهید مسعود احمد زاده و عباس مفتاحی بود که در رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به حبس ابد محکوم شد. در زندان به مثابه یکی از مدافعین فعال تئوری مبارزه مسلحانه فعالیت خستگی ناپذیر داشت و در زمینه عملی و مبارزاتی درون زندان نیز به عنوان یکی از چهره های جنبش نوین کمونیستی جلوه کرد. به دنبال اوج گیری مبارزات توده ای در سالهای 57-56 به وسیله توده ها از زندان زندان آزاد شد. از ابتدا با مرز بندی قاطع و محکمی که بر علیه انحرافات نظری و عملی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران داشت به مقابله با رهبری منحرف سازمان برخاست. در سال 58 (خرداد ماه) به همراه چریکهای فدائی خلق، رفقایی چون اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در اعلام موجودیت جریان چریکهای فدائی خلق ایران نقش فعالی داشت و به عنوان یکی از رفقای کمیته مرکزی مبارزات پر بار عملی و نظری اش را تا سال 60 در این جریان تداوم بخشید. در اوایل سال 60 به همراه رفیق کبیر محمد حرمتی پور انشعابی را از تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران سازمان داد و به عنوان یکی از رهبران جریان منشعب که چفخا (آر خا) نامیده می شد فعالیتهای مبارزاتی را تداوم بخشید و سرانجام در اسفند ماه سال 60 در طی یک درگیری نابرابر با مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در تهران بشهادت

رسید. برای اطلاع بیشتر به زندگینامه اش با عنوان "بیاد رفیق" مراجعه شود.

28- چریک فدائی خلق رفیق علی اصغر زندیه (فرامرز) متولد تهران که جهت ادامه تحصیل به آلمان رفته بود. یکی از فعالین جنبش دانشجویی خارج از کشور (کنفدراسیون) و از هواداران فعال سازمان چریکها در آلمان بود. تحت تاثیر جنبش توده ای سالهای 56-57 به منظور ادامه فعالیتهای مبارزاتی به ایران بازگشت و از همان ابتدا به صفوف چریکها پیوست. در طی آموزش سیاسی - نظامی در کردستان به علت انفجار دینامیت سه انگشت دست راستش را از دست داد. برای مداوا روانه تهران شد که در مسیر راه دستگیر و روانه زندان تبریز گردید. در جریان مراجعه به بیمارستان جهت مداوا با کمک تشکیلات تبریز چفخا موفق به فرار گردید. رفیق فرامرز با پیوستن مجدد به تشکیلات هم چنان با روحیه ای عالی به فعالیتهای مبارزاتی اش تداوم بخشید. در جریان انشعاب با (آرخا) همراهی نمود و به دلیل توانایی هایش به عضویت تشکیلات آرخا درآمد و سرانجام در اسفند ماه سال 60 به همراه رفیق صبوری در یک درگیری نابرابر با مزدوران رژیم در تهران جان باخت.

29- چریک فدائی خلق رفیق کاظم قریشی (محسن) متولد بابل و در انگلستان به ادامه تحصیل مشغول بود. او یکی از مبارزین و هواداران سازمان چریکها در خارج از کشور بود. با اوج گیری مبارزات توده ای سالهای 56 - 57 برای ادامه فعالیتهای مبارزاتی به ایران بازگشت. از همان ابتدا به صفوف چفخا پیوست. در کردستان آموزش سیاسی - نظامی را طی نمود. در جریان انشعاب به سمت آرخا موضع گیری کرد و در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. بعد از تمرکز (آرخا) در کردستان دچار "بحران روحی" گردید و سرانجام در مقر (آرخا) در روستای ترغه در اوایل سال 62 خودکشی نمود.

اطلاعیه های عملیات جنگل

زنده و پیروز باد جنگ انقلابی خلقهای ستمدیده ایران بر علیه امپریالیسم و
سگهای زنجیریش (1)

خلقهای ستمدیده ایران !

در روز دوشنبه بیستم مهرماه (1360) شمسی يك واحد چریکی از واحدهای چریکهای فدائی خلق ایران به تاسیسات تلویزیونی مرکز مازندران واقع در ارتفاعات شهر نور (سوردار) حمله کردند و تقریباً همه تاسیسات مزبور را منهدم ساختند و پس از انجام موفقیت آمیز عملیات سالم به پایگاههای خود مراجعه نمودند. در اثر این عملیات تلویزیونهای سراسر مازندران خاموش گشت. این عملیات که آغاز يك مبارزه انقلابی جدی و قاطع از جانب چریکهای فدائی خلق ایران بر علیه امپریالیستها و رژیم منفور کنونی آنان یعنی رژیم خمینی جلا است به احترام آن رزمندگان جان برکفی که در 19 بهمن سال 1349 حماسه سیاهکل را آفریدند "عملیات شهدای سیاهکل" نامگذاری شده است. چریکهای فدائی خلق ایران بدین ترتیب اعلام می دارند که برای آزاد سازی ایران از یوغ سرمایه داری جهانخوار و مزدوران کثیف آنها با عزم راسخ همان راهی را دنبال خواهند کرد که آگاهترین و شجاعترین فرزندان سازش ناپذیر خلق ما از 19 بهمن سال 1349 آغاز نمودند.

چرا تاسیسات تلویزیونی را در مازندران منهدم ساختیم ؟

امروزه همه وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو تلویزیون، روزنامه و غیره در خدمت امپریالیستها و نوکران آنها قرار دارند. رژیم خمینی جلا با زور و قلدری مانع هر گونه تجمع عناصر انقلابی میشود. همه روزنامه های مترقی را توقیف کرده است از پخش اعلامیه های افشاگرانه جلوگیری میکند، برای کسانی که آنها را منتشر میسازند و یا توزیع می کنند مجازات مرگ قائل شده است، و خلاصه اینکه سعی دارد هر صدای آزادی خواهانه را در گلو خفه کند. در عوض توسط رادیو و

تلویزیون و روزنامه های خود يك مشت دروغ بخورد مردم داده و با كمك اين رسانه در شرایطی که دوستان و اقایی خلق از وسایل لازم برای افساء كردار و گفتار ضد مردمی او محرومند خلق ستم دیده ما را فریب میدهند.

با پخش شایعه و خبر های بی اساس از رشد و نمو اعتراض همگانی جلوگیری میکند و چنین وانمود می سازد که گویی کنترل اوضاع را كاملا در دست دارد و هر جنبنده ای را می تواند بلافاصله سرکوب کند.

در نتیجه تمام وسایل ارتباط جمعی از جمله تلویزیون را به ابزار فریب مردم و وسایلی برای دور نگه داشتن خلق ما از جریانات و اقایی جامعه تبدیل کرده است. انهدام تاسیسات تلویزیونی مازندران در حقیقت يك انتقاد عملی و انقلابی از طراحان امپریالیستها و رژیم مزدور کنونی است.

هم ميهنان مبارز و انقلابی !

امپریالیستها شاه جلاد را کنار گذاشتند و خمینی جلاد را بروی کار آوردند. تا کنون هزاران تن از انقلابیون را کشته و خانواده های شهدا را داغدار کرده است. اعمال رژیم نشان میدهد که او سرسخت تر از شاه راه شاه را دنبال میکند و نشان می دهد که رژیم خمینی از اربابانی دستور می گیرد که شاه دستور میگرفت، بهمین جهت چریکهای فدائی خلق ایران اعتقاد دارند که خلق ما زمانی می تواند آزادی را کسب کند که دست امپریالیستها و نوکران داخلش را، از جمله رژیم خمینی را از ایران کوتاه کند. چریکها اعتقاد دارند که در مقابل این همه سفاکیها و اینهمه جنایات تنها با مبارزه مسلحانه میتوان به مقابله قطعی و تعیین کننده شتافت. باید سلاح بدست متحد و منسجم بر علیه امپریالیسم و مزدوران کثیف او مبارزه کنیم. باید سلاح بدست از غرور ملی خود در مقابل آنها دفاع کنیم. باید سلاح بدست از زندگی و خانواده خود در مقابل آنها دفاع کنیم. جز این چاره ای نیست.

هر روز که میگردد زندگی بر مردم ما تنگتر می شود، اوضاع اقتصادی ایران از هم پاشیده است. گرانی و بیکاری پشت همه زحمتکشان و اقشار کم درآمد جامعه را خم کرده است. در مقابل يك مشت سرمایه دار و یا آنها که خود جزء رژیم مزدورند و یا آنها که با رژیم سر و سری دارند جیبهای خود را پر می کنند. رژیم کنونی خود را طرفدار اقشار محروم جامعه جا میزند و میخوهد بدین وسیله آنها را فریب دهد و نور امید را در دلهايشان زنده نگهدارد. ولی در عمل همه فشارها را بر محرومان جامعه تحمیل میکند. این رژیم کارگران را بنفع سرمایه داران به گلوله بست. این رژیم دهقانان را بنفع مالکین بزرگ به گلوله بست. این رژیم فرزندان خوب خلق را بنفع امپریالیستها به گلوله بست. زیرا که خود نوکر امپریالیسم و حافظ منافع سرمایه داران و مالکین بزرگ است.

چرا خاموش بنشینیم تا ببینیم چه می شود؟

با شرکت فعال در مبارزه ای که چریکهای فدائی خلق ایران آغاز کرده اند عزم راسخ خود را برای بیرون راندن امپریالیستها و در هم پاشیدن رژیم کنونی بکار اندازید.

چریکهای فدائی خلق و کارگران از منافع طبقه کارگر در مقابل دشمنان کارگران دفاع خواهند کرد.

چریکهای فدائی خلق ایران از منافع دهقانان زحمتکش در مقابل زورگوییها و یورشهای رژیم دفاع خواهند کرد.

کارگران و دهقانان !

ای ستمدیده ترین طبقات جامعه ایران که زیان سیاستهای ضد خلقی امپریالیستها و مزدوران آنها بیش از همه متوجه شماست. با پیوستن به صفوف چریکهای فدائی خلق ایران، ارتش انقلابی خود را گسترش دهید. با چریکهای فدائی خلق ایران تماس بگیرید و در "دفتر ارتش خلق" نامنویسی کنید. با شرکت فعال خود جنگ انقلابی را گسترش دهید.

زحمتکشان شهری !

با پیوستن به صفوف چریکهای فدائی خلق ایران قدم در راه آزادی و بهروزی خود بگذارید.

کارمندان، معلمین، روشنفکران !

با حمایت معنوی و مادی خود چریکهای فدائی خلق ایران را برای تحقق آرمانهای والای انقلابی یاری رسانید.

ما از عناصر، گروهها و سازمانهای کمونیستی و مترقی انتظار داریم تا حد امکان به حمایت از این حرکت انقلابی برخیزید .

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجریش !

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم خمینی جلا !

مرگ بر فرصت طلبان و سازش کاران!

پیروز باد جنگ رهائی بخش خلقهای ستمدیده ایران !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائی بخش خلقهای ایران)

13607. 23

تذکر: زیر نویس این اعلامیه را برای جلوگیری از برداشتهای نادرست حذف نمودیم.

زنده و پیروز باد جنگ انقلابی خلقهای ستمدیده ایران بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش (2)

هموطنان مبارز :

از اعلام حضور چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) در جنگهای شمال مدت درازی نمیگذرد، معذالك عملیات چریکها در دل مردم ما نور امید پاشیده و در میان آنها طوفانی از شور و شوق مبارزاتی بر پا کرده است. علیرغم توطئه سکوت رژیم مزدور خمینی و دروغ پراکنی دستگاه تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی در مورد عاملان حوادث مزبور و لجن پراکنی و شایع سازی سازمانهای خود فروخته ای مانند "حزب توده" و "اکثریت خائن" اخبار مربوط به عملیات شورانگیز چریکها تا دورترین نقاط ایران رسیده، و بدون اغراق میتوان گفت همه اهالی شمال، از نزدیکترین شهرها تا دور افتاده ترین روستاها در باره عملیات بحث و گفتگو می کنند. در این میان بخصوص مردم قهرمان مازندران شور و شوق و عاطفه مهر آمیز خود را نسبت به رزمندگان دلیر و جان برکفی که اینچنین بر قلب دشمن می تازند، بی پرده نشان میدهند و از ضربات گیج کننده آنان بر رژیم مزدور خمینی جلاد ابراز خوشحالی مینمایند. چریکهای فدائی خلق ادامه دهندگان راه سیاهکل هستند. آنها سالها در کردستان جنگیدند، و هنوز هم در آنجا می رزمند. چریکهای فدائی پس از آنکه سازمان خود را از وجود عناصر مخرب پاک کردند، مبارزه خود را در جنگهای شمال آغاز کرده اند. آنها در اولین عملیات خود ایستگاه تلویزیونی "سوردار" را منهدم کردند. این عمل باعث شد تا تلویزیون مازندران که یکی از دستگاههای تبلیغاتی حکام جنایتکار جمهوری اسلامی است برای چند روز کاملاً خاموش بماند. طبق اخبار رسیده رژیم مزدور مجبور شد تا به منظور راه انداختن مجدد ایستگاه مزبور قریب 300 تا 400 نفر از کارمندان فنی خود را به آنجا اعزام کند، و شمار نیروهای امنیتی خود را بطور قابل ملاحظه ای افزایش دهد.

دومین عملیات چریکها، حمله با ایستگاه جنگلبانی، مقر پاسداران مزدور در جاده هراز است، که منجر به کشته شدن قریب 35 نفر از مزدوران رژیم از جمله حجت الاسلام شریعتی فرد شد. ما شرح این عملیات را از زبان يك

چریك فدائی، که دفترچه خاطرات او بدست مارسیده است برای هم میهنان گزارش میکنیم: ((پس از طی مسافت زیاد در دل جنگل سرانجام به هدف عملیاتی نزدیک شدیم. میخواستیم ایستگاه جنگلبانی جاده هراز را که پرسنل آن جزو ژاندارمری محسوب می شدند، و درعین حال پست بازرسی پاسداران مزدور و جانی نیز در آنجا مستقر است، در هم کوبیم. این عملیات بیاد چریك دلاور و فراموش نشدنی، جوانترین عضو چریکهای فدائی خلق ایران و اولین شهید دسته جنگل " عملیات چریك فدائی خلق فرشاد سپهری" نامگذاری شد. قصد داشتیم در راس ساعت هشت عملیات را آغاز نمایم، ولی بنا به يك رشته دلایل انجام عملیات را به تعویق انداختیم ... واحد اعزامی به دو دسته تقسیم شد. "گروه آتش" که وظیفه داشت ایستگاه جنگلبانی را در هم بکوبد و "گروه تبلیغ و بازرسی" که میبایست راه را در جاده بند آورد تا هم از حمله احتمالی دشمن به رفقای "گروه آتش" جلوگیری نماید، و هم از جان برخی از هم میهنانمان که در مسافرت بودند حفاظت نماید. راس ساعت یازده "گروه آتش" و گروه تبلیغ و بازرسی "همزمان با یکدیگر عملیات را آغاز کردند. اتفاقاً در آن شب پاسداران در درون ایستگاه سکنی گرفته بودند، تعداد آنها تقریباً زیاد بود. "گروه آتش" عملیات را چنان آغاز کردند که مهلت جنبیدن را به دشمن نداد نگهبانی که در بیرون ایستگاه بود به داخل ساختمان گریخت و بلافاصله پنجره کوچکی که به پشت ساختمان باز میشد مورد هدف قرار گرفت. گلوله ها در داخل ساختمان منفجر گردیدند حدود يك ربع ساعت رگبار آتش رفقای ما بر آنان بارید. در این مدت آنها نمیتوانستند حتی کوچکترین عکس العملی نشان دهند. فرمانده "گروه آتش" به آنها فرمان تسلیم داد. صدائی گفت " تیراندازی نکنید " برای يك لحظه خیلی کوتاه ما تیراندازی را قطع کردیم. اما با شنیدن صدای تیراندازی از داخل ایستگاه دوباره به رویشان آتش گشودیم. بار دیگر از داخل صدایی گفت "تیراندازی نکنید ". از قرار معلوم صدای سربازان داخل ایستگاه بود ولی ما مجبور به ادامه تیراندازی بودیم، زیرا از قسمتهای دیگر داخل ساختمان تیراندازی ادامه داشت. با این همه کوشش کردیم نقاطی را بکوبیم که از آن تیراندازی می شد، بعد از مدتی این نقاط خاموش، مزدوران رژیم به هلاکت رسیدند. در جلوی پاسگاه نربرهای ارتشی مستقر بود، آنها را نیز منهدم نمودیم، عملیات چهل دقیقه طول کشید، در این مدت حتی جدا از موردی که گفته شد، رگبار ما فرو ننشسته چهل دقیقه تمام بدون لحظه ای درنگ آتش چریکها بروی دشمن باز بود.

با شنیدن صدای اولین رگبار "گروه آتش"، "گروه تبلیغ و بازرسی" بر روی جاده رفت، رفقا در جاهای خود جا گرفتند، کار ما از نظر نظامی بسیار عالی بود، امکان نداشت پاسداران بتوانند از کمین ما جان سالم بدر برند.

بوسیله چراغ قوه و چند تیر هوایی اتومبیلها ایستادند، بتدریج اتومبیلهای دیگر رسیدند، تعداد آنها تقریباً زیاد بود. رفقای که مسئول بازرسی بودند شروع به انجام وظیفه خود نمودند، همزمان با آنها رفقای که مسئول تبلیغات بودند کار تبلیغی خود را آغاز کردند، آنها برای مردم شرح می دادند :

ما چریکهای فدائی خلق (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) بر علیه امپریالیسم و خمینی جلاد می جنگیم. در ابتدا مسافران در ناباوری بسر میبردند ولی پس از چند لحظه وقتی فهمیدند که واقعا ما چریکها هستیم و نه پاسدار، چه کارها که نکردند.

شاید برای اولین بار بود که آنها يك چريك را در لباس رزمش میدیدند. شاید برای اولین بار بود که فرصت یافتند تا قاطعیت يك چريك را همراه با عطوفتش بنحو زنده ای لمس کنند. آنها با مهربانی فراوان به ما غذا، سیگار، و آجیل تعارف میکردند و با کلمات محبت آمیز و احساسات پاك با ما سخن می گفتند. با آنکه در 500 متری "گروه تبلیغ و بازرسی" صدای رگبار لحظه

ای خاموشی نمی گرفت، آنها بدون ترس و واهمه، و بدون کمترین پریشانی با یکدیگر بحث و گفتگو میکردند و در چهره‌هایشان آفتاب شادی میدرخشید. آنها در باره جنایات رژیم مزدور جمهوری اسلامی با یکدیگر حرف میزدند و معلوم بود که کینه ای عظیم در قلبشان تل انبار شده است. البته این را هم بگویم که مسافری اتوبوسها و مینی بوسها احتیاط بیشتری بخرج می دادند. ولی با اینهمه صحنه آنچنان گیرا بود که اکثر آنها نمیتوانستند احساسات مثبت خود را نسبت به چریکها پنهان کنند. مسافری تمام دستورات چریکها را به دقت اجرا میکردند.

این يك واقعیت است که وقتی مردم ایمان داشته باشند که نیروئی واقعا در جانب آنهاست و برای آنها مبارزه می کند و از جان و مال آنها محافظت میکنند، هیچ دلیلی نمی بینند که از اینار هر چه که آنها بخواهند دریغ کنند. همیشه دشمنان مردم را يك مشت جنایتکار فرومایه تشکیل می دهند، در حالی که مردم همیشه با عطوفت و مهربانند. در هر حال زیر بارش يك ریز رگبار ما، مردم با خیالی راحت و احساس اطمینانی باور نکردنی به کار خود مشغول بودند. بلافاصله این فکر از ذهن گذشت که این لحظه ای از يك دوران بزرگ میتواند باشد. دورانی که مردم ما در درون ارتش خود، یعنی ارتش خلق حاضرند بیشترین مشکلات را تحمل کنند. وبا این همه با اطمینانی خلل ناپذیر بر علیه دشمن مزدور بجنگد.

چگونگی اعدام حجت الاسلام شریعتی فرد، و پسر پاسدارش:

رفقای مسئول بازرسی، در حین بازرسی متوجه يك اتومبیل داتسون بسیار تمیز شدند که آخوندی در آن نشسته بود. رفقای ما از او پرسیدند "حاجی آقا

کجا تشریف میبرند؟ ... حاجی با قیافه متکبرانه ای کارت خود را نشان داده و گفت "من به ماموریت می روم" و با اشاره به راننده گفت "این هم پسر من است و پاسدار است و در عین حال محافظ من نیز هست" گویا گفت من رئیس دادگاههای انقلاب گرگان هستم. در هر صورت ما از او خواستیم تا از اتومبیل پیاده شود. راننده را نیز پیاده کردیم، تفنگ کلاشینکف او را که برای دریدن قلب جوانان این مرز و بوم بود، از جا سازی ماشین بیرون کشیدیم. به آنها گفتیم این شما هستید که به پیر و جوان رحم نمیکنید، این شما هستید که حتی به کودکان نه ساله رحم نمیکنید، این شما هستید که زنان حامله را به قتل می رسانید ...

حجت الاسلام شریعتی فرد با هزار زحمت گفت "و الله ما تقصیر نداریم، ما را مجبور میکنند". حجت اسلام دیگر جان در بدنش باقی نامنده بود. در واقع قبل از اینکه ما کار او را تمام کنیم، خود او تمام کرده بود. وقتی از او پرسیدیم "اهل کجائی؟" بریده بریده جواب داد "اهل هزار جریب". حجت الاسلام و پسرش فهمیده بودند که قضیه از چه قرار است. فهمیده بودند که در چنگال عدالت خلق گرفتار آمده اند. او و پسرش را بکناری برده و همانجا اعدام کردیم. هنگام اعدام این مزدوران تصویر هزاران نفر از فرزندان خلق که در چند ماه اخیر بدست کتیف اینان کشته شدند در ذهن ما سنگینی می کرد ... با اینهمه زن و بچه ای را که سرنشین آن اتومبیل بودند زنده گذاشتیم. وقتی عملیات پایان گرفت برخی از مسافری از ما پرسیدند "آن آخوند را چکار کردید؟"، گفتیم "ترتیش را دادیم" آنها اظهار خوشحالی میکردند و می گفتند "خمینی جلاد پدر ما را درآورده، شما هم پدر آنها را در بیاورید". سرانجام پس از چهل دقیقه عملیات، و قتیکه ساعت موعود فرا رسید، از همه خداحافظی کردیم، و از محل دور شدیم، و دوباره به قلب جنگل بازگشتیم.))

هموطنان مبارز: در این عملیات قریب 33 نفر از پاسداران مزدور و پرسنل ژاندارمری کشته شدند. و طبق اطلاعاتی که به ما رسیده از مجموع کسانی که در ایستگاه حضور داشتند تنها سه تا چهار نفر زنده ماندند که آنان نیز جراحات سختی برداشتند. در ضمن حجت الاسلام شریعتی فرد، که گویا ریاست دادگاه های انقلاب گرگان را بر عهده داشت و پسر مزدورش که جزو سپاه پاسداران ضد انقلاب بود در چنگال عدالت خلق گرفتار آمدند و به اعدام انقلابی محکوم شدند. يك یا دو خودروارتنشی کاملاً منهدم گردید، و به ساختمان و تجهیزات ایستگاه جنگلبانی خسارات فراوان وارد آمد. خبر این عملیات با سرعت فراوان در شهرها و روستاهای شمال، و پس از آن تقریباً در سراسر ایران پیچید. دشمن توطئه سکوت براه انداخت، در باره حمله به

ایستگاه جنگلبانی مطلقاً چیزی نگفت. در روزنامه های خود از چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) اسم نبرد. اما بعد از مدتی با مشاهده وسعت انتشار خیر مذکور و تاثیر آن بر اذهان توده ها کوشید تا مبارزه مسلحانه در جنگهای شمال را لوٹ کند. در اینراه دو سازمان خود فروش، حزب توده خائن و "اکثریت" خائن، دو سازمانی که همکار جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی هستند، و بی پروا و بیشرمانه نیز به این خیانت خود افتخار میکنند، با دستگاه تبلیغاتی رژیم مزدور خمینی همسو شده و در پخش اخبار و شایعات نادرست از هیچگونه همکاری دریغ نکردند. رژیم بوسیله عروسکهای اجیر شده اش در منبر مساجد و توده ایها و اکثریتی های خود فروخته، زبان به زبان، می خواستند چنین وانمود سازند که این عملیات توسط ژنرالهای فراری، ساواکیها و ... انجام پذیرفته است. در این بین اخبار برخی از رادیوهای خارج از کشور به این شایعات دامن زدند. در این شایعات نام گروه دیگری نیز بمیان آمد از طرفی ما نیز نتوانستیم جزئیات عمل را در اختیار مردم قرار دهیم و امروز بدین وسیله اعلام میکنیم عملیاتی که در 25 . 8 . 60 در جاده هراز انجام گرفت و طی آن ایستگاه جنگلبانی کوبیده شد و منجر به کشته شدن 33 نفر پاسدار و ژاندارم و اعدام انقلابی حجت السلام شریعتی فرد و پسر مزدورش گردید از جانب چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) صورت گرفته است.

کارگران، دهقانان و زحمتکشان مبارز :

رژیم جمهوری اسلامی از یکسو در باره مبارزه مسلحانه در جنگهای شمال سکوت اختیار کرده. از سوی دیگر با تمام قوا خود را برای سرکوبی این مبارزه که میتواند نقش تعیین کننده ای در سر نوشت خلق داشته باشد آماده میکند. پرواز فانتومها و هلی کوپترهای آمریکائی بر فراز جنگهای شمال، اعزام هنگهای مختلف ارتش جهت سرکوبی مبارزه ای که چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) آغاز کرده اند نشانه ترس و وحشت رژیم جمهوری اسلامی از چریکهاست.

زحمتکشان ! با پیوستن به ارتش رهائی بخش خلقهای ایران، صفوف آنرا فشرده تر سازید. با کمکهای مادی و معنوی خود آنرا تقویت کنید. روشنفکران انقلابی! در تقویت و تحکیم این حرکت انقلابی دریغ نورزید. ناقوس مرگ رژیم خمینی جلاد به صدا در آمده است. رژیم جمهوری اسلامی همه طبقات مردمی را آشکارا بر علیه خود برانگیخته است. این رژیم کارگران را زیر رگبار گلوله های خود گرفت، از حداقل دستمزد آنها کاست، زندگی آنها را روز بروز تیره تر ساخت. این رژیم بر دهقانان

سخت گرفت، با وعده های دروغین آنها را فریب داد و امروز آنها را در زیر فشار عظیمی گرفته است. این رژیم با بستن مالیاتهای گزاف کاسبکاران جزء را مورد تهدید قرار داده و زندگی را به آنان تنگتر کرد، این رژیم بسیاری از کارمندان ساده را بجرم داشتن افکار انقلابی از درآمد ناچیزشان محروم کرد ، ... این همان رژیمی است که وحشیانه جنبش خلق ترکمن را سرکوب نمود و سه سال است که خلق کرد را زیر بمباران و آتش گلوله های خود گرفته است. این رژیم هزاران نفر از فرزندان این خاک را به جوخه آتش سپرد. و هزاران تن دیگر را در سیاهچالهای خود محبوس کرده است. در کجای دنیا دیده شده که خلق این همه ظلم و جور و ستم را تاب آورد. ناقوس مرگ خمینی جلاد بصدا در آمده است. صفوف خلق را فشرده - تر سازیم، و بر علیه امپریالیسم و مزدوران او متحد و منسجم بپا خیزیم. پیروزی از آن نیروهای انقلابیست.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است !

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی میجنگد !

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش !

سرنگون باد رژیم خمینی مزدور !

جاودان باد یاد شهیدان بخون خفته خلق !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران)

1360 9 . 19

تصرف مقر پاسداران و بسیج شیرگاه بوسیله چریکهای فدائی خلق ایران

ساعت 10.30 جمعه شب 60.12.7 يك واحد از چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) پس از تصرف قسمتهایی از شهر شیرگاه مازندران به مقر پاسداران و بسیج این شهر حمله کرده و پس از نیم ساعت آنجا را بتصرف خود در آوردند. پاسداران و بسیجیها از ترس به سوراخ سنبه ها و اتاقها پناه برده و درها را از پشت بستند. چریکها همگی آنها را بیرون کشیده و هشت نفر از آنها را در همانجا اعدام کردند و تعدادی را نیز بعلت سن و سال کم مورد عفو قرار دادند. در این عملیات مقادیر زیادی اسلحه از قبیل کلاشینکف، ژ-3، ام يك و برنو بوسیله رفقای ما مصادره شد. متأسفانه در این عملیات یکی از چریکهای فدائی خلق ایران بنام "کاووس تور سواد کوهی" زخمی شده و به جنگل انتقال یافت، اما پس از چندین ساعت به شهادت رسید. یادش را گرامی داشته و راهش را ادامه خواهیم داد. زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست .

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش !

بر قرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)

60.12.12

گسترش جنگ توده ای وظیفه تمامی نیروهای انقلابی است

بحران عمیقی نظام اقتصادی حاکم بر ایران را فرا گرفته است و مبارزات انقلابی و ضد امپریالیستی، موجودیت این نظام ارتجاعی را مورد سؤال قرار داده است. از همین رو سرکوب این مبارزات و به رکود کشانیدن آن در کوتاه مدت، برای رژیم جمهوری اسلامی مسئله مرگ و زندگی است. از نظر جمهوری اسلامی همه چیز به تار موئی بسته است و تنها دو راه باقی مانده یا هر چه زودتر مبارزات انقلابی و سازمانهای انقلابی باید سرکوب و نابود شوند یا این رژیم باید منتظر مرگ قریب - الوقوع خویش باشد. به همین دلیل این رژیم تمام توان خود را بکار گرفته است تا در این جدال پیروز بیرون آید. جنایات وحشیانه دولت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی آنچنان وسیع و بی سابقه است که بر شمردن آنها کاری تقریباً غیر ممکن است و شاید کمتر کسی از آنها بی اطلاع باشد. حتی کودکان خردسال و زنان باردار و پیر مردان نیز براحتی بدست دژخیمان جمهوری اسلامی شکنجه و اعدام میشوند، کارگران و زحمتکشان قتل عام میشوند، زندانها بنحو بی سابقه ای پر میشوند و ... آیا این همه بیانگر وحشت رژیم از مرگی قریب الوقوع نیست؟ آیا این وضعیت نشان نمیدهد که دشمن چقدر ضعیف و زبون است؟ جمهوری اسلامی کوچکترین اعتراضات را با آخرین توان خود سرکوب میسازد و از این طریق اعتراف می نماید که به آنچنان فلاکتی دچار است که حتی اعتراضات ساده هم اگر میدان یابد ناقوس مرگ آنرا بصدا در می آورند. اما آیا به این دلیل باید خوشبینانه به انتظار سقوط رژیم حاکم نشست؟ تاریخ نشان داده است که هیچ دولتی بخودی خود سقوط نمی کند. انقلاب نیز باید نیروهای خود را سازمان داده و ضربات کاری را بر دشمن وارد آورد. وحشت رژیم از نیروی عظیم توده هاست. وحشت رژیم از آن است که مبارزات جزئی و ساده سیل خروشان مبارزات توده ای را روان سازد و این نیرو چنان سازمان یابد که ضربات قاطع و کاری را بر پیکر بیمارش وارد آورد. و پیشاهنگ انقلابی کسی است که در جهت این وظیفه گام بردارد.

به اعتقاد ما جز از طریق جنگ توده ای طولانی و تشکیل ارتش خلق نمیتوان ضعفهای اساسی رژیم را بر ملا ساخت و جز از این راه نمیتوان گام موثری در جهت انقلاب به پیش نهاد. به همین دلیل چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) با تمام توان محدود خود در این راه گام نهاده اند و مصمم اند با توان یابی از توده ها مبارزه مسلحانه بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش را گسترش داده و آنرا به سرانجام رسانند. عملیات مسلحانه چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) در شمال ایران نیز هدفی جز این را دنبال نمی نماید.

در همین رابطه در تاریخ 4 . 1 . 61 ساعت 8 . 15 دقیقه بعدازظهر يك واحد از چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) اتوبان ساری - قائم

شهر را در کنترل خود گرفته و از طریق پخش اعلامیه و سخنرانی هدفهای انقلابی خود را برای مسافرین نوروزی و سایر مردم تشریح نمودند. مردم وقتی متوجه شدند که اینها نه پاسدار و نه بسیجی بلکه انقلابیونی هستند که برای آنها مبارزه میکنند، بوجد آمدند و استقبال گرم و صمیمانه ای از آنها بعمل آوردند و بطریق مختلف سعی نمودند به رفقای ما کمک نمایند. در جریان این حرکت سه پاسدار بنامهای محمد منتظر الظهور، دانشجوی افسری عضو ستاد مقاومت تهران منطقه ری کمیته 5،

حسن پبله چی عضو ستاد مقاومت تهران منطقه ری و ناصر حسنی عضو سپاه پاسداران دستگیر و اعدام انقلابی شدند. تعدادی سرباز نیز دستگیر شدند که پس از يك بازجویی کوتاه آزاد گردیدند.

رفقا پس از انجام هدفهای خود بطرف جنگل عقب نشینی کردند. در مسیر عقب نشینی به محاصره بخشی از نیروهای دشمن افتادند و پس از يك درگیری شدید که تا روز بعد ادامه یافت با کشتن دو پاسدار و زخمی کردن تعدادی دیگر حلقه محاصره را شکسته و سالم به پایگاه خود بازگشتند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائی بخش خلقهای ایران)

61. 1. 20

حمله چریکها به يك پایگاه دشمن در جنگلهای شمال

خلفهای مبارز ایران !

در تاریخ 30 . 4 . 61 پاسگاه ژاندارمری لایویج از توابع شهرستان نور مورد حمله يك واحد از چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) قرار گرفت. لازم بتذکر است که این پایگاه بعد از حمله چریکهای فدائی خلق ایران (آرخا) به مرکز رادیو تلویزیون مازندران واقع در سوردار و تسخیر و خلع سلاح پایگاه مستقر در آن ایجاد شده است.

با اینکه افراد مزبور از قبل متوجه حمله چریکها شده بودند، بدلیل حمله سریع و برق آسای چریکها مزدوران قادر به هیچگونه عکس العمل موثری بنفع خود نشدند، عده ای وحشت زده فرار کردند و تعدادی دیگر بطرف خانه های مردم تیراندازی کردند. در عین حال با گریه و زاری از مردم کمک میخواستند که هیچ کس به کمک آنها نیامد. در طی این عملیات تعداد زیادی از مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی کشته و زخمی شدند و از جمله فرمانده این پایگاه نیز که یکی از سرسپردگان مورد اعتماد رژیم بود بشدت زخمی شد که منجر به قطع پایش گردید. این عملیات مانند سلسله عملیات قبلی چریکها مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت. اما رژیم آمریکائی خمینی بیشرمانه به دروغگوئی پرداخته و اخبار باصطلاح نابودی سازمانها و جریانهای انقلابی را شایع می کند.

رقفای ما در صحنه عملیات اعلامیه ای را پخش کرده اند که عین آن در زیر آمده است:

کارگران ! دهقانان و زحمتکشان مبارز !

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران) مرحله جدیدی از مبارزه انقلابی را مدتهاست در جنگل شمال آغاز کرده اند. این مبارزه ادامه مبارزه ای است که چریکهای فدائی خلق در سال 49 از سیاهکل شروع کرده بودند، در چند ماه گذشته ما در

سوردار، شیرگاه، جاده هراز، اتوبان ساری - قائم شهر

ضربات متعددی را به رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی وارد کرده ایم. هدف ما اینست که با شرکت شما زحمتکشان مبارز، جامعه خود را از شر سرمایه داران داخلی و خارجی و تمام وابستگان به آنها آزاد کنیم و دولتی که نماینده واقعی کارگران و دهقانان باشد بر سر کار آوریم و چون جمهوری اسلامی در حرف ادعای انقلابی بودن و آزادی خواهی دارد اما در عمل به سرکوب تمامی زحمتکشان و انقلابیون می پردازد و از سرمایه داران بزرگ حمایت می کند، ما این رژیم را ضد

خلقى می دانیم و بكمك همه شما آن را بدون شك نابود خواهیم كرد. ما از شما می خواهیم كه تحت تاثیر تبلیغات و دروغ پراكنی های رژیم قرار نگیرفته و بهر شكلی كه می توانند به این مبارزه كمك كنید.

زنده باد مبارزه مسلحانه كه تنها راه رسیدن به آزادیست !

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق !

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریكهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائی بخش خلقهای ایران)

61.5.25

دو خبر از جنگل

خلفهای مبارز ایران !

همان طور که اطلاع دارید از مدتی پیش چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلفهای ایران) مرحله ای جدید از مبارزه مسلحانه را در منطقه شمال ایران آغاز کرده اند در این مدت رزمندگان ما در جنگل نه فقط به عملیات نظامی دست زده اند بلکه بشیوه های مختلف به تبلیغ اهداف خود پرداخته اند.

یکی از شیوه هایی که چریکهای فدائی خلق برای تبلیغ برنامه ها و اهداف خود تاکنون بکار گرفته اند، تحت کنترل گرفتن جاده های عمومی و توضیح مسائل مبارزاتی برای توده هاست. در همین رابطه در تاریخ 18 مرداد ماه جاده گلندرود در منطقه نور تحت کنترل يك واحد از چریکهای فدائی خلق ایران (آر خا) در آمد و پس از چند دقیقه دهها اتومبیل متوقف گردیدند. مردم وقتی متوجه شدند که با رزمندگان فدائی روبرو هستند به استقبال آنها شتافتند و با شور و شوق به توضیحات آنها گوش فرا دادند پس از توضیح اهداف و پاسخ به سئوالات مردم و پخش اعلامیه ها در میان آنها، در حالی که تمامی اتومبیلها چراغهای خود را به نشانه خوشحالی روشن کرده بودند با فریادهای شادی و تکان دادن دست ابراز احساسات می کردند و برای چریکهای فدائی خلق ایران آرزوی موفقیت می نمودند، این عملیات پایان یافت. لازم به تذکر است که این عملیات در ساعت سه بعدازظهر و در جایی صورت میگرفت که يك واحد تازه مستقر شده از ارتش و پاسداران به فاصله نزدیکی از محل عملیات قرار داشت و با اینکه از اختلال در رفت و آمد متوجه جریان شده بود، جرات نزدیک شدن به محل را به خود نداد و احد چریکی بدون هیچگونه درگیری به پایگاه خویش بازگشت.

20. 61.7 - بدنبال عملیات متعدد چریکهای فدائی خلق ایران (آر خا)، در منطقه

شمال رژیوم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، نیروهای سرکوبگر خود را در این منطقه افزایش داده است. اما این نیروها جرات وارد شدن به جنگل را به خود نمی دهند و فقط در حول و حوش جنگلها به گشت زنی می پردازند مخصوصا تعداد پستهای بازرسی و گشتیهای رژیوم روی جاده آسفالتی افزایش یافته است.

در تاریخ 20. 61.7 یکی از همین واحدهای گشتی متشکل از دو خودرو، به رفقای ما که در حال انجام ماموریتی در جاده هراز (پارک جنگلی آمل) بودند مشکوک شده و به آنها نزدیک میشود. اما بلافاصله به کمین تامین واحد چریکی برخورد میکند و پس از چند لحظه یکی از اتومبیلها بکلی متلاشی میشود و از پاسداران سرنشین آن سه نفر کشته و يك نفر زخمی می گردد اتومبیل دیگر نیز سریعا از صحنه فرار میکند. در این درگیری مقادیری مهمات و خشاب کلاشینکف و نارنجک دستی بدست

چریکهای فدائی خلق افتاد. واحد چریکی سالم به پایگاه خویش باز گشت.
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!
سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!
با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائی بخش خلقهای ایران)
61.7.25

درگیری در جاده آلاشت سواد کوه

خلفهای مبارز ایران !

در تاریخ 12 آذر ماه 60 يك واحد از رزمندگان چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهائیبخش خلفهای ایران) پس از انجام ماموریت محوله در جاده معدن آلاشت از سد مامورین انتظامی و جاسوسان محلی گذشتند با يك ماشین پیکان راه بازگشت به جنگل را طی می نمودند. در این زمان مزدوران که جو پلیسی را در منطقه حاکم کرده بودند متوجه حضور رفقای ما میشوند و با دو ماشین پر از بسیجی و جاسوسان به تعقیب رفقای ما می پردازند.

با اینکه از سمت مخالف جاده نیز ماشین گشتی دیگری می رسد اما رفقای هوشیار ما در فرصت مناسب و در حال پیاده شدن برای سنگر بندی، با سلاحهای خود مزدوران را زیر آتش میگیرند. که در این جریان 4 تن از مزدوران کشته و تعدادی زخمی میشوند. واحد چریکی بدون کوچکترین صدمه ای به سوی پایگاه خود در اعماق جنگل رهسپار میشود.

یادآوری کنیم که بعد از چندی موسوی اردبیلی جلاد در يك مصاحبه رادیو و تلویزیونی به پاسداران و بسیجی ها و عناصر مزدور خود در منطقه سواد کوه هشدار داد که فعالیت "ضد انقلاب" در منطقه شدید شده است و بیشتر مراقبت کنید!! غافل از اینکه این چریکها هستند که تعیین می کنند که در کجا و چه موقع ضربات خود را به رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی وارد کنند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست !

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی میجنگد !

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش !

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهائی بخش خلفهای ایران)

تذکر : خبر این درگیری بنا بدلایلی تاکنون اعلام نشده بود .

چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد؟

مقدمه:

4 فروردین سال 1361، یکی از روزهای مهم تاریخ سازمان ما است. در چنین روزی بود که توده های میهنان تنی چند از رهروان راستین راه رهائی خود را از دست دادند، این بار شهادت دسته ای از رهسپاران جنگ چریکی چون زهری تلخ بکام جنبش مسلحانه ایران نشست و بهار سال 61 را برنگ خون آراست. چریک فدائی خلق، رفیق کبیر محمد حرمتی پور، همراه با چهار تن از دیگر فرزندان راستین خلق، (رفقا اسد رفیعیان - یکی از رهبران جنبش کارگری و مبلغ بزرگ، عباس عابدی، حسن عطاریان، جواد رجبی) در نیمروز 4 فروردین در جنگلهای "خی پوست" مازندران به محاصره تعداد زیادی از نیروهای دشمن افتاده و طی نبردی حماسی و نابرابر با کشتن تعداد زیادی از مزدوران رژیم، خود جان باختند. اندوه از دست دادن رفیق محمد، کسی که سرشتش در آتش و خون یازده سال مبارزه مسلحانه باور شده بود چون نیشتری قلب همه آزادگان را زخم زد. رفیق محمد و یاران او، ادامه دهندگان راه رفقائی بودند که جانهای نیمه پوسیده یک نسل پیش از خود را، از زیر "انبوه کهنسال ترس و خفت" بیرون کشیدند و آنانرا در انوار درخشان امید شستشو دادند. برای نسل هم دوران رفیق محمد، او و یارانش بمنزله ستونهائی بودند که رفیقان راه، با استوار شدن در کنارشان میتوانستند در کشیدن بار انقلاب سهیم شوند و پایه های بنیانی آنرا استحکام بیشتری بخشند. اندیشه های سرخ این رفقا منجمله رفیق محمد (مسعود) نسل انقلابیون بعد از قیام را از چنان روح شورشی ملهم ساخت که هر روز با اخگرهای گدازان زبانه کشیده و افقهای آینده را در پرتو خویش روشنی مبخشد. بدین ترتیب آرزوها، فعالیتهای مبارزاتی و چشم اندازهای سرشار از امید 3 نسل در اندیشه و عمل این مردان به یکدیگر بر میخورند و در بازتاب خویش گرمای شادی بخش پیروزی را در میان توده ها می پراکنند. رفیق محمد و یارانش اینگونه رسم ایستاده ماندن و ایستاده مردن را به فرزندان خلق آموختند.

بی گمان اجیر شدگان امپریالیسم لاف خواهند زد که توانستند جلوی گسترش جنگ انقلابی در این منطقه را بگیرند و اوضاع بر وفق مراد دژخیمان خلق و استثمارگران و غارتگران خلقهای میهنان است. و همراه با آنان اپورتونیستها یعنی کسانی که همواره مترصدند که هر ضربه و یا شکست تاکتیکی ما را استراتژیک جلوه دهند نیز دم خواهند گرفت که ما از پیش به این چریکهای "جدا از توده ها" هشدار داده و راه منطقی مبارزه را به ایشان آموخته بودیم!! بگذار آنان هر چه میخواهند

رجزخوانی کنند آنچه که آنها توانائی درکش را ندارند، سیری است که مبارزه مسلحانه جنگلهای شمال پشت سر گذاشته و تجربه ایست که نشان میدهد چگونه میتوان عملا راه و سنتهای پر افتخار چریکهای فدائی را در مبارزه ضد امپریالیستی برای استقرار جامعه دمکراتیک نوین و نیل به سوسیالیسم جایگزین ندانم کاریها و سردرگمیهای انقلابیون صدیق این مرز و بوم نمود. خون خروشانیهی که از جنگلهای سیاهکل براه افتاد با خون جوشان جنگل های "خی پوست" در هم آمیخت و از این آمیزش سیلاب سرخی جاری خواهد شد که در حرکت خویش با نیرویی فزونتر مبارزه انقلابی رهایی بخش خلقهای تحت ستم میهنمان را هر چه بیشتر گسترش خواهد داد. امروز مبارزه مسلحانه دیگر به يك واقعیت غیر قابل تردید و انکار ناپذیر مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان مبدل گردیده است. خلق و فرزندان راستین و دلاور او دریافته اند که مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی است. همه آنهاهی که چشمانشان را بر واقعیت می بندند بیش از پیش منزوی خواهند شد، بیش از پیش از صفوف خلق طرد خواهند گردید. " شرط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسائل است"، بدون آنکه خطراتی که مبارزه مسلحانه را تهدید میکند دستکم بگیریم، یا وظایفی را که در رابطه با گسترش آن بعهده داریم بباد فراموشی بسپاریم و یا کوچکترین سهل انگاری در هر موردی بخود راه دهیم، - چه سستی بویژه در شرایط کنونی میتواند منجر به پنبه شدن تمام آن دستاوردهائی گردد که ستون چریکی جنگل در گذشته رشته است - درست همین احساس مسئولیت است که ما را بر آن میدارد تا به جمعبندی نقطه ای از حرکت خود و بررسی علل ضربه ای که بر گروه جنگل وارد آمد دست بزنیم، و آنرا در اختیار جنبش انقلابی بگذاریم تا نیازی بتجربه دوباره آزموده هائی که به قیمت خون بهترین یاران ما تمام شده پیدا کنیم. مروری اجمالی بر این رویداد، و طرح پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال، بما توانائی دستیابی به پیروزیهای هر چه بیشتر و کاستن از اشتباهات بکمترین میزان ممکن را میدهد. بدین منظور و بمناسبت گرامیداشت دومین سالگرد شهادت رفقایمان به انتشار این مقاله مبادرت میورزیم.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

(ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)

چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد ؟

این سئوالی است که تمامی رفقا بویژه هر رفیق عضو گروه کوه، بعد از ضربه ای که بمار د آمد و اثراتی که بر روی ما گذاشته، از خود می کند. علت آن کاملاً روشن است. زیرا این تجربه حاوی مسائل و نکاتی است که با بررسی آن میتوان درسهای زیادی آموخت. این امر بنوبه خود امکان تکامل جنگ چریکی در شمال را میسر میسازد. اگر سابقاً این گفته که حفظ نیروی خودی و توسعه آن و نابودی نیروی دشمن اصل اساسی جنگ است، بر ای ما صرفاً يك " حرف " بود اما اينك بيك حقیقت قابل لمس تبدیل گردیده است. شاید سابقاً برای بسیاری از ما معنی و اهمیت حفظ نیروی خودی و ابعاد آن تا این درجه روشن نبود، اما اينك بنظر میرسد معنی و اهمیت آنرا درك نموده باشیم و همچنین تا حد ودی نقش و اهمیت کادرها و رفقای با تجربه تر بر ایمان مشخص و معین گردیده باشد، و باین موضوع پی ببریم که چگونه يك سازمان با از دست دادن کادرها ی با تجربه اش که محصول سالها مبارزه میباشند دچار افت کیفی در زمینه های سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی میگردد، پس بگوئیم باین سئوال پاسخ داده، سلاح تئوریکمان را صیقل دهیم و هر چه بیشتر بویژه گیهای جنگ چریکی در شمال پی ببریم تا از این طریق بتوانیم پراتیک انقلابی را ارتقاء دهیم. جنگ چریکی یکی از اشکال جنگ بوده و از قوانین عام جنگ پیر وی میکند. در اینجا منظور از جنگ چریکی همان مرحله مقدماتی جنگ توده ای طولانی است که بر علیه امپریالیسم و مزدورانش بکار گرفته میشود. اساسی ترین قانون هر جنگی حفظ نیروی خودی (و توسعه آن) و نابودی نیروی دشمن است و از این قانون اساسی، دهها قانون فرعی بیرون میآید که همه آنها تحت الشعاع این قانون ودر خدمت آن قرار میگیرند، مثل حمله و دفاع، جبهه و پشت جبهه، پیشروی و عقب نشینی، تمرکز و پراکندگی نیرو، تحرك و سکون، پایگاه ثابت و پایگاه متحرك، برنامه ریزی تاکتیکی و برنامه استراتژیکی، منطقه مناسب و منطقه نامناسب و بسیاری مقولات و قوانین مختلف دیگر. فی المثل موقعی که صحبت از این میشود که چگونه باید به دشمن ضربه زد و در عین حال چگونه باید از خودمان دفاع کنیم و یا اینکه کی و چه وقت دست به عقب نشینی بزنیم و کی و چه وقت میتوانیم پیشروی کنیم و یا اینکه، باید به بر پا کردن پایگاههای ثابت مبادرت ورزید با ایجاد پایگاههای متحرك ووظیفه ماست و غیره. ملاحظه میکنیم که از چگونگی حفظ نیروی خودی و توسعه آن و نابودی نیروی دشمن صحبت مینمائیم. کلیه قوانین عام جنگ نیز در مورد جنگ چریکی صادق است. اما کاربست آن متفاوت است. برای ما که دست اندر کار بر پائی و گسترش جنگ

چریکی و ادامه آن به جنگ خلقی هستیم، نه تنها بایستی قوانین عام جنگ را بیاموزیم، بلکه باید شکل ویژه این قوانین در جنگ چریکی (سه اصل معروف تحرك دائمی، هوشیاری دائمی و بی اطمینانی دائمی) و تلفیق آن با شرایط خاص جامعه خودمان هرگز قادر نخواهیم شد از این نوع جنگها موفق بیرون آئیم. و اما در بررسی يك ضربه تا کتیکی و یا يك شکست تاکتیکی همواره باید به آن حلقه اصلی و تعیین کننده ای بچسبیم که عامل تعیین کننده در این ضربه یا شکست بوده اند. مسائل و عوامل دیگر فرعی و ثانوی بوده و در رابطه با این عامل اصلی مورد بررسی قرار میگیرند. حال ببینیم ضربه ای که ما در کوه خوردیم، ناشی از عدم توجه به چه مسائل و نکاتی بوده و به اصطلاح کجای کار ما می لنگید، تا بتوانیم علل با واسطه و بی واسطه آنرا در یابیم و بر بستر قوانین عینی حاکم بر حرکت ما به نقش حوادث واقف گردیم.

اشاراتی به رویدادها و مسائل در این مقطع :

پس از چهار ماه فعالیت مسلحانه در جنگلهای شمال که ناظر بر کار بست قواعد و اصول ویژه جنگ چریکی به شکل تحرك دائمی، رعایت اختفای کامل و انضباط شدید بود. در نخستین فرصتی که پیش آمد به جمع بندی تجربیات چند ماهه و برنامه ریزی تاکتیکی برای حرکت آینده نشستیم. گزارشات، تجربیات، مشاهدات و اطلاعات مختلفی را گرد آورده بودیم که برای پیشبرد جنگ چریکی احاطه بدانها ضروری بود. این مجموعه را فعالانه مورد مطالعه قرار دادیم، زیرا برای پیشبرد جنگ چریکی در شمال به شناخت دقیقتر و همه جانبه تری از وضعیت منطقه نیازمند بودیم. آنچه که ما را به اندیشه ورزی در اجزای مجموعه بالا و امیداشت، کسب همین شناخت بود. در اینکار آن چیزهایی که در مرکز توجهات ما قرار گرفتند عبارت بودند از: گرایشات سیاسی توده ها در منطقه نسبت به حرکت ستون چریکی، وضعیت نظامی دشمن و نقل و انتقالات آن، و چگونگی اوضاع جغرافیائی و طبیعی منطقه و مسیر حرکت با در هم آمیختن دستاوردهای ناشی از این شناخت و شناخت قبلی، (1) با آن ارزیابی که از کمیت و کیفیت ستون چریکی خود داشتیم می توانستیم برای آینده برنامه ریزی نماییم. پس از دستیابی به نتایج لازم برنامه تاکتیکی (کوتاه مدت) خود را تنظیم نمودیم. این برنامه که در نخستین شماره "جنگ خلق" ارگان گروه جنگل سازمان درج گردید چکیده همان بررسی ما بود و راه حلهای عملی مشکلات و مسائل جنگ چریکی ما را برای مدتی ارائه میداد. این برنامه بمنزله کوله باری بود که توشه های درون آن همان راه حلهای عملی بودند، برای پر کردن این کوله نیز ما چندان سرگردان نشدیم، آنرا با دستاوردهای تجربی خود بار گیری کردیم و به تجربیات

انقلابی سیاهکل و آمریکای لاتین نیز توجه نمودیم . بعد از تنظیم و تصویب این برنامه در ارتفاعات جنوبی آمل قوای چریکی ما برای انجام عملیات بمناسبت 19 بهمن، در 2 بهمن ماه سال 60 از ارتفاعات مذکور بسوی منطقه سواد کوه حرکت کرد. برنامه تاکتیکی تقریبا مثل سابق بود (2) ولی اندکی تغییر در برنامه سابق وارد گردید و آنهم مسئله ارتباط با گالشها (3) بود و علت گنجائیدن آن در برنامه جدید از دو جهت مطرح میشد:

- 1 - از آنجائیکه امکان قطع ارتباط با پشت جبهه وجود داشت، مسئله تامین آذوقه را می توانستیم از طریق تماس با گالشها حل کنیم.
 - 2 - بررسی میزان حمایت گالشها و توده های روستائی دیگر.
- بنا بر این سیاست کلی حرکت بدینصورت مشخص گردید، ستون چریکی در کمال اختفاء بطرف منطقه مورد نظر حرکت مینمود و در آنجا مستقر می گردید. پس از استقرار سه مسئله اساسی می بایستی حل می شد :
- 1 - ارتباط با پشت جبهه بمنظور تامین آذوقه، تجهیزات، نفرات و کسب اطلاعات.
 - 2 - شناسائی عملیاتی.
 - 3 - شناسائی راه برای تعویض منطقه عملیاتی .

بدین ترتیب ستون چریکی در 2 بهمن با کلیه تجهیزات و مقداری آذوقه که قادر به حمل آن بود حرکت کرد و بواسطه عدم شناسائی از مسیر حرکت، بواسطه سرما و یخبندان حرکت بکندی صورت میگرفت. و از آنجائی که میخواستیم در کمال اختفاء حرکت کنیم این امر نیازمند شناسائی مسیر راه قبل از حرکت ستون بود. در نتیجه قبل از آنکه بتوانیم به منطقه مورد نظر برسیم، آذوقه ما بتدریج ته کشید. این شرایط ما را مجبور میکرد در پوششهای مختلفی مثل شکارچی، کوه نورد و غیره به گالشها مراجعه کنیم. جالب این جاست که اکثر این گالشها با توضیحات ما قانع نمی شدند و ما را جنگلی یا چریک میشناختند. از طرف دیگر سرما و بارندگی، برف دائمی ما را مجبور میکرد که در گالش بنه ها (4) بخواهیم (بواسطه فقدان تجهیزات کافی و چادر) و از آنجائیکه این خانه های چوبی در مسیر ما لروها قرار داشتند دانما دیده میشدیم. و همچنین بواسطه گل و لای زمین رد پاهای فراوانی در مسیر راه باقی می ماند. بنابراین ستون چریکی قبل از آنکه به محل مورد نظر برسد، با بجا گذاشتن رد پاهای دائمی حضور خود را بدشمن اعلام می کرد. حوادث و جریاناتی که بعدا در ارتفاعات کوههای " ترز " اتفاق افتاد نتیجه چنین امری بودند. (دنبال کردن رد پا توسط دو عنصر دشمن، آمدن و گشت زنی هلیکوپتر و مستقر شدن پاسداران در زیر کوههای " ترز ") با این

وجود و تحت این شرایط ما در همان محل مستقر شدیم، تا برنامه هایمان را متحقق سازیم یعنی تماس با پشت جبهه، شناسائی عملیاتی، شناسائی راه برای تعویض منطقه. در ضمن یکرشته تدابیر امنیتی و دفاعی بمنظور خنثی نمودن یورشهای احتمالی دشمن اتخاذ گردید، و از آنجمله بر پا نمودن کمین در مالروهایی که مورد استفاده ما قرار گرفته و یا میگرفته بود. در جریان عمل متوجه شدیم که محل استقرار برای انجام عملیات و تماس با پشت جبهه مناسب نبوده و ناگزیر باید جایمان را عوض کنیم، بعد از جاده فیروز کوه وارد جنگلهای شیرگاه شدیم. در اینجا نیز بواسطه عدم آشنائی منطقه، همین مسائل و مشکلات دامنگیر ما شد. ارتباط با پشت جبهه نتوانست بشکل سیستماتیک در آید. همان مشکلات برای عملیات وجود داشت، در اینجا ذکر نکته ای ضروری است، بعد از عملیات جاده هراز (ایستگاه کرسنگ آبان 60) بواسطه بروز یکرشته مسائل از جمله قطع ارتباط با پشت جبهه و فرار رسیدن فصل زمستان ضربات نظامی به مدت بیش از سه ماه به تعویق افتاد و در نتیجه تمایل شدیدی در گروه وجود داشت که میخواست بهر نحوی که شده ضربه ای به دشمن وارد آورد که این امر خود بخود منجر بعدم توجه کافی بتدابیر امنیتی و ایمنی میگردید. برای مثال گروه در جریان شناسائی و عملیات شیرگاه در گاو بنه ای (5) بمدت بیش از یک هفته مستقر گردید، که توسط افرادی دیده شد. با این حال بخاطر آنکه عملیات بتعویق نیافتد مجبور شدیم همانجا بمانیم و کار هایمان را انجام دهیم. در ضمن قطع ارتباط دائمی با پشت جبهه و حل مسئله تامین آذوقه همچنان ما را وادار می داشت که به گالشا نزدیک شویم که در جریان این عملیات با حمایت وسیع گالشها روبرو شدیم. بهر حال بعد از عملیات شیرگاه (حمله و تسخیر مقر سپاه و بسیج - اسفند سال 60) و انعکاس سیاسی وسیعی که در منطقه و تقریباً در سطح جامعه بجای گذاشته بود تمایل بانجام عملیات دیگر در زمان کوتاه بوجود آمد، بنابر این در مورد ترك منطقه دودل بودیم، زیرا از یکطرف ارگانهای مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی دشمن در این منطقه زیاد بود که ما میتوانستیم به راحتی به آنها ضربه بزنیم و از طرف دیگر حمایت روز افزون توده های روستائی منطقه و همچنین شناسائی که ما از منطقه داشتیم کار ما را سهلتر میکرد علاوه بر این مسئله ارتباط با پشت جبهه بواسطه شکل گیری یکرشته امکانات در این منطقه بهتر میتوانست انجام بگیرد. و از آنجا نیکه تعدادی افراد مردد و ضعیف در میان ما وجود داشت که می بایستی آنها را به شهر میفرستادیم و همچنین قرار بود تعدادی از رفقای جدید به ما ملحق شوند، همه اینها دست بدست هم داده و منجر به آن گردید که ما در منطقه بمانیم. در اینجا خوبست به تغییراتی که بین ما و دشمن بوجود آمد نیز اشاره شود. این را باید بطور کلی مطرح ساخت که با آغاز جنگ چریکی در شمال دشمن نیز باین امر حساس شده بود و با توجه به اهمیت و نقشی که جبهه چریکی شمال میتواند

در مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای سراسر میهنمان بازی کند، باعث گردید رژیم مزدور علیرغم آنکه بخش عظیمی از نیروهای انسانی و تجهیزانش را جبهه جنگ با عراق می بلعید و بخش دیگر را به سرکوب سازمانهای مسلح و مبارزات توده ها در شهرها و بویژه مقابله با مبارزه مسلحانه خلق کرد اختصاص داده، نیرویی را نیز برای سرکوب جنبش چریکی در شمال در نظر بگیرد. صحت این مدعا حرکات نظامی دشمن بعد از شروع جنگ چریکی در شمال میباشد. گسیل داشتن نیروی "رنجر" به شمال و استقرار آن در محمود آباد، تقویت سپاه در منطقه و فرستادن بخشی از لشکر 77 خراسان از نمونه ها هستند. با این حال حرکات نظامی دشمن باین حد محدود نشده بلکه تجربیات این مدت نشان داد که برای سرکوب نیروهای چریکی در جنگل، به فرستادن نیرو بداخل جنگل نیز اقدام کرده است و پیکرشته از این درگیریها، برخوردهائی بوده که رفقای سرداران با پاسداران در جنگل های آمل داشتند و خود ما نیز شاهد این نوع حرکات بودیم. نمونه های تعقیب دو عنصر دشمن و گشت زنی هلیکوپتر بر روی کوه های "ترز" و مستقر شدن پاسداران در زیر این کوه و همچنین آمدن يك دسته صد نفره "رنجر" و دسته های از پاسداران به کوه بعد از عملیات شیرگاه نیز از این نوع اقدامات رژیم بود. بنا براین ملاحظه میکنیم که اوضاع نظامی منطقه بعد از عملیات مسلحانه بتدریج دستخوش تغییر میگردید اگر تصویری را که در بالا نشان دادیم، جمع بندی کنیم باین صورت در میآید:

- 1 - نیروی چریکی ما هر چند با تصفیه عناصر مردد ضعیف شده بود اما از لحاظ کیفی قدرتمند گردید .
- 2 - ارتباط ما با توده های روستائی بویژه با گالشها وسیع و فعال گشت، تا آنجا که توانسته بودیم حمایت معنوی و تا حدودی مادی آنها را بدست آوریم .
- 3 - دشمن نسبت به حضور ما در منطقه حساس شده و چندین بار با فرستادن نیرو در جهت سرکوبی ما اقدام نمود که بواسطه حداقل هوشیاری ما در زمینه تعویض مکان موفق نگردید به ما دست یابد.
- 4 - در منطقه عملیات کردیم و در همان منطقه ماندیم . (6)
- 5 - تدابیر امنیتی و دفاعی بمنظور خنثی نمودن یورشهای احتمالی رژیم عبارت بود: از گماردن نگهبان در محل استقرار واحد و بر پا داشتن کمین بر روی مال روها و گاو بنه هایی که مورد استفاده قرار میگرفت. و هم چنین فرستادن گشتی به اطراف (لازم بتذکر است که کمین های ما از نوع کمین های عقب رانی بمنظور عقب زدن یا خنثی نمودن نیروی دشمن نبود بلکه میتوانست بعنوان يك عامل هشدار دهنده تلقی گردد). در این شرایط بود که در صدد انجام عملیات جدیدی برآمدیم و برخی برای ماموریت های دیگر اعزام شدند و بقیه گروه که اکنون تعداد

آن به 5 نفر کاهش یافته بود در محل استقرار گروه باقی ماندند. شاید یاد آوری آنچه که از تجربه سیاهکل برای جنبش چریکی ما بجا مانده است برای ادامه سخن خالی از فایده نباشد: " ... ما دقیقا از آنچه که گذشت مطلع نیستیم ولی به نظر میرسد دو عامل یکی عدم توجه به تحرك لازم و دیگر عدم رعایت بی اطمینانی مطلق موجب شکست شد. این نکته قابل ذکر است که رفقای کوه ما نه تنها بطور نظری بلکه عملا نیز دریافته بودند که رعایت تحرك و بی اطمینانی مطلق لازم است، پس چرا چنین اشتباهی رخ داد؟ تنها علتی که ما برای آن یافتیم این است که رفقای کوه تصور نمیکردند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای امحاء هسته چریکی کوه نیرو بسیج کند ... " (مقدمه مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک) شکست تاکتیکی سیاهکل نشان داد که رفقا دچار ارزیابی غیر واقع بینانه شده و بر اثر آن هوشیاری خود را از دست دادند. این اولین اشتباه بطور زنجیره ای با اشتباهات دیگر پیوند خورد. و آنان سپس به تحرك توجه جدی نشان ندادند و افزون بر آن اصل بی اطمینانی مطلق را نیز زیر پا گذاشتند، در نتیجه این دشمن بود که بوسیله این حلقه های بهم پیوسته از اشتباهات مهر برتری خود را کوبید و سیاهکل را در خون این قهرمان غرق ساخت. این واقعیت منعکس کننده شرایطی از جنگ چریکی است که در آن سه اصل طلایی مذکور هنوز باید محور فعالیت های چریک را تشکیل دهند، یعنی همان چیزی که ما در برنامه تاکتیکی خود قید کرده بودیم. اما میتوان گفت اینها کلمات موزنی بودند که با هماهنگی خود در روی کاغذ بما لذت می بخشیدند. و در عمل خواه بدلیل زیر پا گذاردن، خواه بدلیل درک محدود از اصول سه گانه روح سازنده شان رامنکوب کردیم. انسان که خبر ضربه "خی پوست" را بهت زده و مات دریافت نمودیم. پس بيمورد نیست که این اصل را درعینیت خود کمی بیشتر بشکافیم و روی آنها کمی بیشتر مکت کنیم تا به کنه مفاهیم آنها پی ببریم.

تحرك در رابطه با حفظ ابتکار عمل :

اکنون پس از پشت سر گذاشتن آن دوران بنظر میرسد پی برده باشیم که حفظ ابتکار عمل واحد چریکی چقدر حیاتی است و نقش بزرگی دارد. نمونه های گویایی وجود دارند که توجه ما را به ضرورت حفظ ابتکار عمل نشان میدهند. مثلا موضوع مقابله با واحدهای اعزامی دشمن را در نظر بگیرید، بی تعارف باید گفت که در مقیاس جنبشهای چریکی ما تازه کار و دارای تجربیات محدود بودیم. پس این امکان که شاید ستون جنگل بدلیل کم تجربگی نتواند در برابر یورش ناگهانی دشمن واکنش مناسب نشان دهد و احتمال پراکنده شدن و از هم پاشیدن آن وجود دارد، همواره در ارزیابی های ما منظور می شد و از آنجائیکه در پاشیدگی و پراکندگی سخنی هم از ابتکار عمل نمیتواند در میان باشد، برای حل این دشواری ما همیشه طرحریزی می نمودیم و مانور نظامی که ستون جنگل

پس از رویارویی با این وضعیت می بایست بدان دست بزند از پیش تشریح می شد. یا هنگامیکه در مسیر حرکت، در محل اسکان بروز اجتناب ناپذیر نشانه هایی از حضور ما بر جای می ماند با گماردن دیده بان و کمین گذاری، میزان کنجکاوی و اکنش رهگذران را مورد سنجش قرار می دادیم تا در صورت وجود عوامل دشمن در بین آنان با دستگیری شان از رسیدن اخبار بدست دشمن جلوگیری نماییم و همچنین ابتکار عمل را حفظ کنیم، یا واحدهای مسلح مزدوران را بدام انداخته و نابود سازیم تا ابتکار عمل را همواره در دست داشته باشیم. یا اگر در جریان حرکت به منطقه ای از جنگل می رسیدیم که تعداد فریب خوردگان ساکن در آن منطقه زیاد بودند، تدابیر لازم برای عبور یا اقامت موقت را اتخاذ می نمودیم، چه ممکن بود این افراد اطلاعاتی از ما بدشمن بدهند که نیر و های آن بتوانند با هجوم ناگهانی غافلگیرمان نموده، ابتکار عمل را از ما سلب کنند. یا برای آنکه هنگام تعرض بدشمن و یا دفاع از خود پیش دستی از آن ما باشد. به استفاده از امکانات پیشرفته تکنیکی می اندیشیدیم. زمینه عینی این اندیشه را کمیت نیروی ما در شرایط مورد گفتگو تشکیل میداد. بارها گروه های کوچک عازم ماموریت های مختلف با مسائلی برخوردند که تماس آنها را از عمده قوا جدا میکرد، برای حل مساله ارتباطی یا میبایست فاصله این دو را با رابطه های دیگر که آرایش زنجیره ای داشتند پر نمود (تا بتوان هم در خود نقطه ای که گزارش از آنجا ارسال می شود حضور و کنترل اوضاع را در دست داشت، هم از طریق حلقه های رابط عمده قوا را در جریان گذاشت)، و یا میبایست از امکانات تکنیکی مناسب (بسیم و مانند آن) سود جست. تعداد نفرات نیروی ما راه اول را بر ما می بست و از این رو ما همواره براه دوم می اندیشیدیم. و همچنین نمونه های دیگری هم وجود دارد که توجه ما را به حفظ ابتکار عمل نشان می دهند. بنا بر این مشا هده می کنیم که اگر ما تاکنون این موضوع را بعنوان یکی از دستاوردهای جنبشهای انقلابی جهان مورد ملاحظه قرار می دادیم اکنون در عمل آنرا، بعنوان یکی از نیازهای مبرم و حیاتی مبارزه خود درک می کردیم. در رابطه با حفظ ابتکار عمل نیز، آنچنانکه در جنبشهای چریکی جهان به منزله اصلی معتبر شناخته شده، هر چه بیشتر پی می بریم. اجازه دهید رابطه ابتکار عمل و تدارک را با جمله کوتاهی از رفیق مائو بازگو کنیم: تحرك شیوه عمده ایست که از آن برای خروج از موضع پاسیو و احراز مجدد ابتکار عمل استفاده میشود". نوعی از ادراك تحرك را اساسا با تغییر مکان در سمتی که از محل حضور دشمن دور است، توضیح می دهد و چون اینگونه جابجائی دسترسی دشمن به نیروی جابجا شده را با اشکالات بیشتری روبرو میگرداند و بقای فیزیکی آنرا تا مدتها تضمین می نماید، پس بدین جهت جابجائی را بهترین وسیله دفاعی میدانند. در حالیکه تحرك برای ما صرفا يك وسیله دفاعی بیش نیست. این يك جنبه از مسئله است ما گریز پایان همیشگی نیستیم، ما در کلیه طرح ریزیهای تعرضی خود نیز باید نقش بزرگ عامل تحرك را لمس کنیم. اگر

نقش عامل جابجائی را تنها در رابطه با امکانات حفظ خود که به يك دسته چریکی می بخشد تبیین کنیم، این برخورد يك جانبه با مسئله خواهد بود که در آن رابطه بین **تحرك و تعرض** نادیده گرفته شده، مسئله حفظ ابتکار عمل مخدوش گشته و بجای آن رابطه یکسویه ای بین تحرك و حفظ خود می نشیند. رفیق کبیر مسعود احمد زاده نیز تحرك را در رابطه با حفظ ابتکار عمل برای تعرض توضیح میدهد: "... ما میدانیم که واقعه محاصره رفقای قهرمان ما در نزدیکی سیاهکل روی داد و دشمن نیروهایش را بطور عمده در آن حوالی بسیج کرد، در حالیکه برای رفقای رزمنده ما بسیار آسان بود که در عرض چند روز دهها کیلومتر از منطقه دور شوند و اگر تحرك ادامه میافت دشمن مجبور بود برای آنکه امکان محاصره چریکها را پیدا کند سراسر شمال را میلیتاریزه کند. اگر در سیاهکل و اطراف آن چندین هزار نیرو بسیج کرده بود، اینبار میبایست در سراسر شمال دهها هزار نیرو بسیج کند و تمام خطوط ارتباطی را شدیداً کنترل نماید و این کاری بود دشوار و زمانی طولانی می طلبید. در این مدت چریک میتوانست جای پای خود را محکم کند. نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت‌های نظامی خود را بالا ببرد.

(مقدمه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) "تاکید از ماست" خلاصه کنیم، طلائی بودن اصل تحرك مطلق را در توانائی که برای حفظ ابتکار عمل بمنظور تعرض آتی به نیروی چریکی میبخشید باید درک کنیم، و نه هیچ برداشت دیگری از آن. پس طبیعی بود که همواره بر حفظ ابتکار عمل تاکید میورزیدیم. از عمده ترین شیوه مربوط بان نیز غافل نبودیم و بدین جهت همواره با عواملی که ما را وادار به سکون میکردند در ستیز بودیم. ما اعتقاد داشتیم که امکان حرکت و تغییر مکان باید در هر لحظه برای دسته جنگ فراهم باشد تا اگر دشمن ردی بدست آورد و عملیات محاصره و سرکوب را آغاز کرد بتواند با آن مقابله کند و با جنگ و گریز "خصم را ناکام گذارد. تحرك داشتن برای ما از چنان اهمیتی برخوردار بود که باعتقاد ما هر گاه ضرورت آن پیش میآمد میبایست همه حوزه های دیگر فعالیت چریکی را تحت الشعاع آن قرار داد. ولی باز هم تکرار می کنیم که نباید مفهوم تحرك را بسطح جابجائی مکانیکی چند انسان از محلی به محل دیگر تنزل داد.

هوشیاری در رابطه با مراقبت دائمی:

ما به منطقه ای وارد شده بودیم که شناخت نسبتاً دقیقی چه در زمینه جغرافیائی و چه از وضعیت توده ها، چه از وضع دشمن نداشتیم. که این امر بخودی خود اشکالی نداشت و مطابق معمول درصدد اجرای برنامه های خود بر آمدیم، یعنی شناسائی منطقه، ارتباط با پشت جبهه، عملیات نظامی و شناسائی برای تعویض منطقه، در جریان عمل از یکطرف بواسطه وضع بد هوا و از طرف دیگر بواسطه عدم شناسائی محل مسئله عملیات و ارتباط با پشت جبهه با کندی و دشواری صورت میگرفت. و نیز تماس با گالشها بمنظور تامین آذوقه و شناخت آنها پراکنده انجام

میپذیرفت که این امر بتدریج بایجاد ارتباط فعا لتر با آنها منجر گردید تا آنجا که بسیاری از آنها از هیچگونه کمکی دریغ نمیکردند. ما نیز متقابلا در میان آنها دست به تبلیغات سیاسی زدیم. بعد از عملیات شیرگاه تمایل به باقیماندن در منطقه در ما شکل گرفت، دشمن نیز بحضور ما در منطقه پی برده و نسبت به آن حساسیت نشان میداد. تلاش دشمن برای اعزام نیرو بداخل جنگل و یا آن نمونه های دیگر در رابطه با توده ها در صورت برخورد جدی اشکالی نداشت زیرا بیانگر واقعیت جنگ چریکی در این مرحله ورشد آن است. این تجربه ها میتوانست دید ما را نسبت به گسترش جنگ چریکی بالا برد. اما در این متن عینی مبارزه آنچه که ما توجه نکردیم این واقعیت بود که بیش از اندازه خود مان را ولو کردیم. تدابیر امنیتی که از جانب ما اتخاذ میشد کافی نبودند. تا آنجا پیش رفتیم که حتی بعضی از گالشها و افراد مجاهدین نیز تقریبا از محل اردوگاه ما مطلع بودند، کانالهای ارتباطی ما هر روز افزایش می یافت. متاسفانه بعضی از رفقا آنچنان خوش باور و کم توجه بودند که بمجرد مشاهده حمایت يك گالش و یا فلان فردی که بنحوی بجنگل رفت و آمد داشت برانگیخته می شدند که فراری با او بگذارند. بنابر این مسئله دیگر مهم نبود و یا میتوان گفت آن اهمیت سابق را از دست داده بود که هرگز دیده شویم و یا حتی کسانی بمحل اطراق پی ببرند. این بی نظمی در ایجاد ارتباط و عدم توجه به دیده شدن اردوگاههای موقتی با سر و صدا و آتش روشن کردن و غیره دست بدست هم داد تا دشمن اردوگاه را کشف کند. در واقع باید گفت که ما نتوانستیم و یا شاید نخواستیم باین امر توجه کنیم که در تحت محاصره نظامی و سیاسی دشمن قرار داریم و دشمن شب و روز در صدد کشف محل اطراق ما میباشد. شرایط مساعد مبارزه، گرایش شدید توده ها برای حمایت و پیوستن به مبارزه مسلحانه، می توانست این روحیه و این تفکر را در ما ایجاد کند که دشمن برای سرکوبی ما نیرو به جنگل نخواهد فرستاد. حرکات نظامی دشمن در منطقه و همچنین تجربه درگیری رفقای سرداران در جنگل که ما نیز از آن اطلاع داشتیم، نتوانست برخورد ما را نسبت باین امر تغییر دهد. برای ما حرکات نظامی دشمن بمثابة يك مانور تلقی می گردید تا يك زنگ خطر. اکثر تجربیات جنبشهای چریکی که ما تاکنون بان برخوردیم اشکالی از سرکوب را نشان میداد که در جریان تجربه خود ندیدیم. تجربه این جنبشهای چریکی نشان میداد که بمحض حرکت يك نیروی چریکی در يك منطقه، دشمن با تمام قدرت از طریق تعقیب دائمی و میلیتاریزه کردن منطقه در صدد نابودی آنها بر میآید. در حالیکه در مورد تجربه ما نشان داده است که دشمن باین شیوه ها حداقل در شرایط کنونی دست نزده است، که البته علت آنرا باید در وضعیت عمومی جنبش جستجو کرد. آنچه که امروز ما میتوانیم در مورد شکل این سرکوب بگوئیم این است که دشمن سعی می کند تا از طریق عوامل جاسوسی خود در تحت پوشش شکارچی، چوب بر، چوب دار، جنگلیان و حتی گالش بمحل چریکها پی برده و سپس با اعزام داشتن نیرو در صدد سرکوبی آنها برآید. بهر حال این شکل از سرکوبی است که

حداقل ما با آن مواجه شدیم. بدین ترتیب در آن شرایط آن حرکات نظامی دشمن برای ما دقیقا قابل فهم نبود. آیا همه اینها نشانگر عدم هوشیاری ما نبودند؟ و کوشش جدی برای طرح و حل مسائل را نمی طلبیدند؟ بدیهی بود که عدم توجه کافی بامر مراقبت دائمی، و دست کم گرفتن نیروی دشمن عواقب خطرناک خود را ببار میآورد. اما در کنار اینها یکرشته دلایل فرعی نیز وجود دارند و از زمره دلایلی هستند که میتوانند روی دادن حوادثی چون حادثه "خی پوست" را تندی بخشند و یا کند سازند: ایجاد سر و صدا، بجای گذاشتن نشانه های مشخص قابل رویت از نزدیک یا دور، بر پا کردن آتشیهای پر دود، انتخاب نقطه نامناسب برای اقامت از نظر پستی و بلندی زمین یا تراکم و تنگی جنگل، بیشه زار و غیره، اینها را میتوان در تحلیل نهائی در همان مقوله هوشیاری نیروی چریکی جای داد.

بی اطمینانی در رابطه با نفی خوش خیالی :

تا زمانیکه شواهد عینی نشان میدهند وجود ما در يك منطقه از چشمان دشمن پوشیده مانده است، امکان اقامت در يك محل موجود است. در چنین مواقعی میتوان و باید از فرصت استفاده کرد، سکنی گزید و بحل مسائل گوناگون که گروه با آن روبرو است پرداخت. این مسائل برای ما عبارت بودند از: کسب حداقل اطلاعات لازم از اوضاع سیاسی مردم در منطقه مسیر حرکت (چه امکان داشت ساکنین محلی در مسیر حرکت بدون آنکه خود ما متوجه شویم از حضور ما خبر دار گردند. در چنین مواردی اگر آنها آگاهانه یا ناآگاهانه گرایشات موافق با رژیم داشته باشند، آشکار است که خطر جدی تری دسته چریکی را تهدید میکند، تا زمانیکه آنها دارای تمایلات ضد رژیم باشند. حداقل اطلاعات لازم که در این زمینه بدست میآیند باید در محاسبات منعکس شوند). مسئله ارتباط با پشت جبهه، شناسائی مسیر حرکت آینده، شناسائی هدفهای عملیاتی، مسئله استراحت و آموزش، شناخت اوضاع جغرافیائی منطقه و اوضاع جوی.

برای پاسخگویی به نیازهای مزبور در اوائل حرکت گروههای کوچکی از عمده قوا که در يك محل اسکان گزیده بود جدا و رهسپار انجام وظایف محموله میشدند. گروههای مزبور با همه دقت و وسواسی که رفا بخرج می دادند نمیتوانستند حرکت خود را از چشم ساکنین محلی مخفی بدارند. این کشف حضور ما توسط ساکنین محلی که خارج از اراده ما و علیرغم میل ما صورت میگرفت ما را در برابر عمل انجام شده ای قرار میداد، حال دیگر نمیبایست مانند کبک سر خود را زیر برف پنهان کنیم و بی تفاوت از کنار آن بگذریم. بلکه میبایست با آنها نزدیک میشدیم تا با کسب شناخت بیشتری از آنان بویژه درک وابستگی های سیاسی شان، میزان خطری که گره را تهدید میکرد پی ببریم تا بتوانیم با احاطه بیشتری سیستمهای حفاظتی خود را شکل دهیم. در برخورد با اینگونه افراد میکوشیدیم رد گم کنیم، بدین گونه که خود را کوهنورد یا مامور دولتی وابسته بفلان سازمان اداری که با جنگل سر و کار دارد و مانند اینها معرفی نمائیم. اما خیلی زود بعد از چند عملیات آشکار شد که این کار

آب در هاون کوبیدن است، چه برخوردهای ما باضافه اخبار و شایعات پخش شده، هنگامی که از صافی تجربیات خود آنها میگذشت هویت ما را باسانی برایشان روشن میساخت .

نخستین تماسگیری ما با عناصر محلی که اکثرا از زحمتکشان روستائی بودند، نفرت عظیم آنها از رژیم و تائید مواضع و فعالیتهای انقلابی ما از جانب آنان را برایمان آشکار ساخت و ما را باین اندیشه انداخت که در آن شرایط بخشی از نیازهای تدارکاتی خود را از طریق آنان تامین کنیم. با توجه بآنکه شناخت ما از این عناصر بسیار سطحی و محدود به همان دیدار و یا دیدارهای کوتاه مدت گاهگاهی بود، پیدا است که در رابطه با آنان نمیتوانستیم اصل "بی اطمینانی مطلق" را زیر پا بگذاریم. گر چه آنان خود صمیمانه ترین همدردیها را با ما، و بی غل و غش ترین تمایلات را برای پشتیبانی از ما نشان میدادند. اگر ما بهره برداری از کمکهای آنان را با رعایت اصل مزبور بانجام میرساندیم، این هنر و توانائی ما را در دگرگون کردن شرایط بنفع خودمان نشان میداد و نه تنها زیانی نداشتست، بلکه عملی اصولی بود. (روشهایی را هم برای عملی کردن این مقصود تجربه کردیم : مثلا در آخرین لحظات قبل از ترك يك محل اینگونه کمکها را جذب کرده و سپس از آن نقطه فاصله میگرفتیم، و یا در صورتی که ناچار از اطراق در آن منطقه بودیم، با ایجاد این تصور که از منطقه خارج شده ایم و تقویت آن در ذهن عناصر محلی خبر چینان احتمالی را گمراه میکردیم، تا در گزارشاتی که اینان بدشمن میدهند، به خروج ما از منطقه نیز اشاره شود) : بعلاوه گاهگاه بافرادی بر می خوردیم که حال بهر دلیل از نظر گرایشات سیاسی متمایل به رژیم بودند، گر چه پشتیبانی فعال و عملی ویژه ای از آن نمیکردند. از یکسو عدالت انقلابی مجازات این افراد را در شرایط مورد گفتگو اجبا ب نمیکرد و از سوی دیگر نمیتوانستیم بر دهانشان چفت و بست بزنیم که " شتر دیدی ، ندیدی".

اکنون وارد برهه ای از حرکات خود شدیم که خوشحیالی دیگر بیشتر عمل میکرد. ما با عناصر ساکن محل وسیعا ارتباط برقرار کردیم بطوریکه برخی از آنان تقریبا از حدود محل اردوگاه ما خبر داشتند. حتی یکبار پس از دستگیری و پرس و جو از دو تن از کسانیکه خود را وابسته به مجاهدین معرفی میکردند، و پس از اطمینان از این مسئله طوری رفتار نمودیم که آنان بسهولت به تعداد تقریبی نفرات و ... که در آن شرایط مخفی داشتن آنها از چشمان غیر خودی نشانگر دورا ندیشی سیاسی است، پی بردند. رهگذرانی ما را در منطقه اسکان دیدند و ما تغییر موضع ندادیم. یکبار نیز تعدادی از افراد مجاهدین توسط رفقای ما محاصره شدند که بعلت دستپاچگی آنان تیراندازی از جانب آنان آغاز شد و صدای تیراندازی که در اطراف منطقه " خی - پوست " صورت گرفت، بسیاری را از محل تقریبی اقامت ما آگاه کرد، بطوریکه دشمن میتواندست با این سرنخ به تکمیل اطلاعات خود وکسب اطمینان از حضور ما در منطقه پی برده و سپس با تعیین موضع و محل اقامتمان، بطور ناگهانی به

سراغمان بیاید. یکبار دیگر گروهی از رفقا که بماموریت رفته بودند هنگام بازگشت راه را گم کردند و بدون شناختن رهگذری که آنها را دیده بود به او اطمینان کرده و بطور ضمنی محل اسکان را از او جویا شدند. یکی از رفقا پس از مراجعت از شناسائی گزارش داده بود که "گاو بنه" مورد استفاده ما در پیرامون نقطه ضربه از فراز یالی که بر بالای آن يك مالرو بزرگ وجود دارد به آسانی دیده میشود، ولی شاید شگفت آور باشد که بگوئیم گزارش را از این گوش شنیده و از آن گوش رد کردیم. همچنین خبر رسید که فاصله بین نزدیکترین روستا تا محل اقامت ما را میتوان با پای پیاده دو ساعته پیمود و آن روستا نیز بوسیله جاده شوسه به جاده اسفالته فیروز کوه وصل میشود. پس يك حساب سر انگشتی نشان می داد که دشمن می تواند با پیاده کردن نیرو در آن حوالی و پیمودن مسافت کم خود را بما برساند و این هم مورد توجه جدی ما قرار نگرفت.

از لحاظ نظری اعتقاد ما بر آن بود که در اینگونه مواقع باید صد در صد حرکات خود را بر اساس اصول سه گانه تنظیم نمائیم. گر چه این واقعیت را باید در نظر داشت که ما از ابتدای حرکت اصل "بی اطمینانی دائمی" را مورد توجه جدی قرار میدادیم اما در مقطع مورد گفتگو بتدریج حساسیت خود ما ن را نسبت به آن از دست دادیم سمپاتی هائی که غالب ساکنین نسبت به مواضع انقلابی ما نشان میدادند، و همراه با برخی ارزیابی های خوش بینانه در باره وضعیت دشمن، انجام پیروزمندانه عملیات شیرگاه و تمایل شدید به عملیاتی دیگر سبب شدند که از هوشیاری ما کاسته شود و بر خوشخیالی ما افزوده گردد. و از آنجائیکه کفه حمایت توده ای سنگینتر بود، ما نسبت بدشمن و عواملش تا حدودی سهل انگار شدیم، البته هنوز کاملا ولنگار نشده بودیم. آیا همه اینها نمیرسانند که نیروی چریکی بمجرد کسب حمایتهای اولیه از جانب توده ها نیابستی لحظه ای بی اطمینانی خود را از دست بدهد؟ و همواره ضمن حفظ و توسعه این رابطه ها دقیقا جنبه های منفی آنها نیز از نظر دور ندارد؟ آیا آن حوادث بیانگر این واقعیت نیستند که درک ما از عدم اطمینان همه جانبه نبود؟

فقدان سیستم دفاعی :

همواره باید در نظر داشته باشیم که يك نیروی چریکی در مراحل اولیه فعالیت خود بایستی اصول مسلم این جنگ، یعنی تحرك دائمی، هوشیاری دائمی و عدم اعتماد دائمی را رعایت کند. در واقع، ما میبایستی با گامهای سنجیده و با چشمهای باز گام بر میداشتیم، نه آنکه خود را ناگهان ولو سازیم. و درست تحت این شرایط و بدنبال تعیین موضع و مشخص شدن جای ما دشمن نیروئی را (در حدود 300 نفر از کلاه سبز، پاسدار و بسیج) بمنظور سرکوبی ما، بداخل جنگل اعزام می دارد. بنظر میرسد آنها صبح زود به "گاو بنه" ای که مورد استفاده قرار میگرفت، نزدیک شدند که رفقای ما را در آن نیافتند و پس از آنکه جای پای ما را که بدرون شمشادها کشیده

می شد کشف کردند خود را بمحل استقرار گروه رساندند. در آنموقع (حدود ساعت يك بعد از ظهر) قرارگاه فاقد کمین هشدار دهنده بود و در نتیجه دشمن بر راحتی و بدون برخورد به مانعی، با دنبال کردن راه مالروئی که توسط ما در میان درختان شمشاد ایجاد شده بود، خود را بمحل استقرار نزدیک میکند. در آن شرایط قرارگاه نیز طبعا نمیتوانست از نگرهبانی محکمی برخوردار باشد و با توجه به سر و صدای دائمی و دود و آتش دشمن توانسته تا نزدیکی محل استقرار رفقا جلو آید. زیرا انبوه درختان شمشاد مانع دیده شدن آنها می گردید. بعلاوه زمانیکه رژیم بما یورش آورده بود، از لحاظ سازماندهی نیز دچار اشتباه شدیم، یعنی بخشی از نیروهایمان برای انجام عملیات (عملیات اتوبان ساری - قائم شهر)، اوائل فروردین ماه سال 61 اعزام شده بودند و بخش دیگری از آن در اردوگاه باقی ماندند. مسلما نگرهبانی از يك نفر تجاوز نمیکرد و با توجه باین نکته که محل استقرار رفقا در میان درختان شمشاد قرار داشت، نگرهبان میدان دید فوق العاده محدودی داشت، و بدین ترتیب میتوان گفت که رفقای ما کاملاً غافلگیر شده بودند. در نتیجه ضربه در شرايطی بر ما وارد شد که فاقد سیستم دفاعی بودیم بنابراین و با توجه به توضیحاتی که در بالا بیان اشاره شده میتوانیم بععلل ضربه پی ببریم. بدین سان بود که نیروی ما اولین ضربه را از دشمن خورد، ضربه ای که برای ما بسیار گران آمد. رفقای ما جان باختند همچنان این سنت چریکهای فدائی خلق را حفظ کردند، یعنی مقاومت تا پای مرگ. آنها تسلیم نشدند، بلکه مرگ افتخار آمیز را پذیرفتند، زیرا مرگ افتخار آمیز بهتر از تسلیم شدن حقارت آمیز است و این درسی است که ما به توده ها میدهیم. این درست است که دشمنان ما، دشمنان خلق ما، دشمنان انقلاب ما موجودات ضعیف، ترسو و سود جوئی هستند که تمام فکر و عملشان چپاول خلق همراه با سرکوب و کشتار بیرحمانه آنها است، با این وجود نباید آنها را دست کم گرفت. از نظر استراتژیک البته امپریالیسم و کلیه سگهای زنجیریش بیرهای کاغذی اند، اما از نظر تاکتیکی آنها بیرهای واقعی اند. بنا براین ما درگیر جنگ با بیرهای خون آشام و کثیفی هستیم و تا وقتی آنان در میهنمان وجود دارند روی خوشی و آزادی را نخواهیم دید.

آنچه که باید بدان توجه کرد، حفظ و تداوم مبارزه انقلابی است. از اینکه همه جنبه های مبارزه دقیقاً برای ما روشن نیست، تجربیات و شناخت ما محدود است، بهیچوجه نباید نگرانی بخود راه دهیم، مطمئن باشیم با هر گامی که در مسیر انقلاب برداریم هم به تجربه ما افزوده میگردد، هم وسعت دید ما گسترش میابد و هم چشم اندازهای مبارزه بیشتر برایمان روشن میگردد. "باید شها مت فکر کردن داشت، باید شها مت دست زدن بعمل داشت" (رفیق مائو). این سنت چریکهای فدائی خلق است، آنها هرگز از مشکلات نمی هراسند و یا پس نمی کشند. از آنچه که بعمل در آوردند میاموزند و در جریان این پروسه هم خود، هم سازمانشان را میسازند و هم اینکه به

خلق میاموزند که چگونه بایستی برای رهایی خود مبارزه کند.

نتیجه گیری :

از تجربه شیرگاه و ضرر به ایکه در آنجا خوردیم چه درس میگیریم؟

- 1- تجربه بما نشان داده است که میتوان در يك منطقه عملیات کرد و در همانجا باقی ماند، البته شرط آن داشتن تحرك دائمی و مانور در منطقه است.
- 2- تجربه بما نشان داده است که زمینه حمایتهای توده ای در بسیاری از مناطق روستائی شمال وجود دارد ، تاکنون با اکثر گالشها و توده های روستائی دیگر که برخورد کرده ایم مورد حمایت آنها قرار گرفته ایم. مسئله کسب حمایت توده های روستائی یکی از مسائل و تعیین کننده برای گسترش جنگ چریکی میباشد.
- 3- تجربه بما نشان داده است که در شرایط کنونی شیوه هایی که دشمن برای سرکوبی نیروی چریکی اتخاذ میکند ، عبارت است از تعیین موضع و کشف محل استقرار نیروی چریکی از طریق مزدوران محلی و سپس اعزام نیروی خود برای سرکوبی آنها میباشد و در واقع با حفظ تحرك دائمی همراه با رعایت یکرشته اصول مخفی کاری، عملا میتوان این تاکتیک دشمن را خنثی نمود. (7)
- 4- تجربه بما نشان داده است که مطلقا نباید بدشمن کم بها دهیم . باید توجه داشته باشیم که ما در حال جنگ با رژیم مزدوری بسر میبریم که پشتوانه آن قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی امپریالیستها است .
- 5- تجربه بما نشان داده است که از حمایت تودها و استقبال آنها از مبارزه مسلحانه، نباید هوشیاری وعدم اعتمادی را که دو شرط لازم ادامه کاری يك نیروی چریکی است از دست بدهیم. باید با آنهایی که تماس میگیریم و بما کمک میکنند با هوشیاری و دقت رفتار کنیم و در مورد آنها تحقیق کنیم، زیرا کافی است که یکی از آنها دشمن باشد و نتیجه کار معلوم خواهد بود. البته تا وقتیکه حرکت میکنیم مسئله جدی نیست، با این حال میدانیم که برای انجام کارهای انقلابیمان زمانهایی است که مجبور به توقف خواهیم بود .
- 6- باید با مسئله توجه کافی مبذول داریم که جنگ ما جنگی است طولانی، سخت و دشوار که زمان پیروزی آن مشخص نیست. بنابراین در مراحل اولیه این جنگ که در محاصره سیاسی و نظامی دشمن بسر می بریم این دشواری بیشتر میباشد. باید با حوصله مبارزه را پیش برد و با افراد سیاسی و کلیه مشکلاتی که با آن مواجه هستیم با آگاهی بر خورد نماییم.

7 - تجربه بما نشان داده است که باید بتدابیر امنیتی و دفاعی که برای حفظ و بقای نیروی چریکی اهمیت حیاتی دارد، توجه کافی مبذول بداریم. تحرك دائمی از اساسی ترین عوامل بقاء ما محسوب میشود. در جائیکه اطراق میکنیم، - چنانچه مدت آن طولانی گشت - ، علاوه بر نگرهبانی از قرارگاه، باید بروی بعضی از مالروهائی که میتوانند مورد استفاده دشمن قرار بگیرند کمین بر پا بداریم و دسته های گشتی باطراف بفرستیم. و همواره در صدد کشف شیوه های نوینی در سیستم دفاعی با توجه به شر ایط مشخص برآئیم .

8 - پر بها دادن به حمله و عدم توجه بمسئله دفاع، همانقدر خطرناك است که به بقاء و حفظ نیروی خود بیش از حمله توجه کنیم. اگر اولی ماجراجوئی و چپ روی است، دومی منفعل ماندن، پاسیو شدن و راست روی است. باید همیشه بین حمله و دفاع يك رابطه منطقی بر قرار کنیم .

توضیحات

1 - قبلا سازمان اقدام بگرد آوری پرسش نامه های روستائی نموده بود و علاوه بر آن، پرسش نامه های ویژه ای در رابطه با شناخت سیاسی، اقتصادی، نظامی و جغرافیائی مناطق روستائی جنگلی مورد نظر در مازندران تهیه نمود و همراه با آن نیز بر نامه های متعدد شناسائی برخی از مناطق جنگل و روستا گردی به اجرا در آورد .

2 - لازم بیاد آوری است که در ابتدای فعالیت مسلحانه ما در شمال، برنامه کوتاه مدت نیروی چریکی ما مبتنی بر انسجام درونی ستون، کسب شناسائی مقدماتی از منطقه، فرصت دادن به سازمان برای تامین نیرو و تجهیزات، مطرح کردن خودمان در منطقه، آشنائی با شیوه های سرکوب دشمن و عکس العمل توده ها نسبت به مبارزه مسلحانه در منطقه بود. در رابطه با دستیابی باین اهداف بود که ما در پی وارد آوردن یکرشته ضربات نظامی بدشمن برآمدیم .

3 - گالشها، روستائیان زحمتکشی هستند که گله های گاو سرمایه داران شهری یا روستائی را نگهداری میکنند که سالیانه مزد جنسی و نقدی دریافت میدارند و بندرت خود را صاحب چند راس گاو هستند و بتمام کوره راهها و عوارض طبیعی منطقه خود آشنائی کامل دارند .

4 و 5 - ساختمانهای چوبی که حد اکثر از دو یا سه اطاق تشکیل میشود و بفاصله نیم الی يك ساعت (در مناطقی هم بیشتر) از یکدیگر قرار دارند و در تمام کوهستانهای جنگلی مازندران، پراکنده است که مورد استفاده گا لرها قرار میگیرند (گاو بنه نیز بهمین مفهوم است) .

6 - سابقا ، موقعیکه در منطقه ای عملیات میکردیم، سریعاً اقدام به ترك آن منطقه مینمودیم. تا بدین وسیله، ضربات احتمالی دشمن را خنثی کنیم.

7 - لازم بتذکر است که رژیم این شیوه سرکوب تاکتیکی خود را همراه و بموازات اشباع سیاسی و نظامی منطقه پیش میبرد. یعنی با دفاع استراتژیک منطقه ای خود در هم می آمیخت .

بیا د رفیق کبیر محمد حرمتی پور

جنگل در آینه صبح

سیلاب سنگی سرما، شکسته باد و

شکسته است

سیلاب سنگی سرما، شکسته باد و

شکسته است

جنگل به خون نشسته است

و دستان سبزش

دیده به دیده خورشید، بسته است.

مردی سوار آینه صبح فریاد می کشید :

جنگل !

ای سبز !

ای بزرگ !

دستانت را ، در کوره قلبم گرما ده

تا بهاربرگانت گل دهد و

بلبلان عاشق بوجد آیند .

یارین

بیاد یارین

چریك فدائی خلق رفیق غلامرضا رحمانی شیشوان (خسرو)، در شیشوان آذربایجان بدنیا آمد، در شهر عجب شیر دیپلمش را دریافت کرد و سپس در رشته فلسفه دانشگاه تبریز به تحصیل پرداخت. رفیق در طی زندگی با اختلاف طبقاتی آشنا شد و در دوران دانشجویی به کسب آگاهی بیشتر (جهان بینی علمی) پرداخته و مبارزاتش شکل و دامنه مشخص تری یافت. با طی دوران افسری و وظیفه در خوی عزمش برای مبارزه در راه رهایی خلق بمثابه هوادار چریکهای فدائی خلق راسخ تر شد. در سال 59 برای طی آموزش سیاسی - نظامی به کردستان اعزام گردید. رفیق خسرو با آشنایی بیشتر با وضعیت مبارزاتی و بویژه مبارزه خلق کرد، بعنوان يك انقلابی حرفه ای در شاخه کردستان چریکها بمبارزاتش تداوم بخشید. کاک خسرو را اغلب پیشمرگه ها و جریانات سیاسی بخوبی میشناختند. رفیق علاوه بر انجام وظیف مبارزاتی احساساتش را در قالب شعر بزبان فارسی و آذری نیز بیان میکرد و از این طریق میکوشید تا به رفقایش و دیگران شور و شوق و احساسش را منتقل نماید. از کاک خسرو (خسرو شاعر) دفترهای شعر: از سینه ی سحر، پرواز پرستوهای عاشق و اختای اوخی (بزبان آذری) با تخلص شعری یارین چاپ و در جنبش، بویژه کردستان و خارج از کشور توزیع گردید. از این رفیق مبارز و با احساس شعرهایی دیگری بزبان فارسی و آذری بجا مانده است که امید است به کمک رفقایش در اختیار جنبش قرار گیرد. رفیق خسرو علیرغم دلبستگی شدید به چریکها و تئوری مبارزه مسلحانه با کمی ها و کاستیهای تشکیلاتها سر سازگاری نداشت و سرانجام نیز بهمراه تنی چند مستقلانه در اواسط سال 64 به منظور شرکت فعالتر در مبارزات توده ها از کردستان عراق راهی شهرهای ایران گردید. در طی این حرکت ابهام آمیز رفیق در پست بازرسی شهر سنندج (سروآوا) بهمراه دیگر رفقایش دستگیر شد و پس از تحمل شکنجه های فراوان در سنندج توسط جلادان رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی اعدام گردید. یادش گرامی باد!



از سحر تا ظهر خونین چریک

(زندگی نامه رفیق کبیر محمد حرمتی پور)

سحر :

با آغاز حرکت انقلابی و نوین چریکهای فدائی خلق ایران در سالهای 49-50 (سیاهل و دیگر شهرها) فضای ایران آکنده از طنینی پر طپش گشت: طنین پر شکوه آغاز مبارزه مسلحانه. اینک سر آغاز جنبش نوین خلقهای ایران بوسیله مردان و زنانی پایه گذاری میشد که پیشاهنگ راستین خلقند و این اصل را ثابت کرده اند که: "پیشاهنگ نمی تواند پیشاهنگ واقعی باشد مگر اینکه چریک فدائی خلق باشد".

در سپیده دمان يك صبح بهاری سال 52 رفیق محمد بدون خداحافظی از فرزند و همسرش از محیط خانواده پا فراتاد تا دنیای بزرگتری را در آغوش کشد. دنیای والای فدائی و برای رهائی خلق و در راس آن پرولتاریا، این جهش با ملاقات رفیق کبیر حسن نوروزی انجام پذیرفت و بدین گونه رفیق "مسعود" دور از چشمان هرزه گرد ساواک و پلیس امپریالیستی شاه زندگی انقلابی را آغاز کرد. قبل از این در تماس با رفیق کبیر صبوری (بهروز) با "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" ارتباط داشت. ضربات سال 50 برای چند ماه با عث قطع ارتباطش با سازمان گردید. رفیق مسعود در این مدت با تلاش پیگیرانه و مصمم به قصد ارتباط گیری آتی با "سازمان" به سازماندهی رفقائی که با پاکبختگی تمام آماده نثار تن و جان خود برای رهائی ستمدیده گان بودند، اقدام نمود. این رفقا هشت تن بودند که با آگاهی به تئوری ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم، در شرایط آغاز جنبش نوین انقلابی در جهت اقدام به مبارزه مسلحانه و پیوند یافتن با چریکهای فدائی خلق حرکت میکردند. این رفقا در دو تیم چریکی در قائم شهر (شاهیه سابق) و بابلسر استقرار داشتند. مسئولیت يك تیم بعهد چریک فدائی خلق رفیق شهید عباس کابلی بود و رهبری تیم دیگر را رفیق مسعود بعهد داشت. عملیات انفجار کازینوی بابلسر و دیگر اقدامات تدارکاتی و تبلیغاتی با تراکم خوب و کوشش مداوم در شهرهای شمال انجام میگرفت. در اواخر تابستان 51 در حالی که سازمان در جریان باسازی ضربات آن دوره بود، شایستگی کلیه رفقای هم گروه رفیق مسعود در پیوستگی به "سازمان" تائید گردیده. با پیوستن این رفقا بویژه در آن مقطع قدرت آتش، توان تشکیلاتی و در يك کلام استحکام "سازمان" فزونی قابل ملاحظه ای یافت. پراتیک واحد رفقای شهیدی چون: مسعود، عباس کابلی، خسروی اردبیلی (داداشی)، محسن نوربخش، حق نواز، خراط پور، لنگرودی و ... در کنار رفقای کبیری چون حسن نوروزی،

علی اکبر جعفری و حمید اشرف و ... بخوبی بیانگر این امر است که چه خشم و آتشی میتوانست بر پا شود و شد، (سلسله عملیاته‌های سالهای 53 - 51). رفیق مسعود بعد از مدتی فعالیت در تهران و اصفهان و ... به همراه چریک فدائی خلق رفیق شهید ایرج سپهری که پس از بازگشت از فلسطین با سازمان تماس گرفته بود برای سازماندهی امر تدارکات و روابط انترناسیونالیستی "سازمان" عازم فلسطین شد.

در افق فلات:

دو چریک، دو پاور خلق با عبور از صحراهای سوزان مرزهای جنوبی میهن خود، با عبور از موانعی چون بی‌آبی مداوم، گرسنگی، مامورین "استخبارات"، شرطه‌های گوناگون و مشکلات دیگر در کنار خلق فلسطین قرار گرفتند تا به اجرای وظیفه‌ای مضاعف، در جهت جنبش انقلابی خلقهای ایران و فلسطین خاطره ابوالعباس (رفیق صفایی فراهانی) را دوباره زنده سازند. در اولین باری که رفقا عازم فلسطین بودند توسط مامورین دولت عراق جهت شناسایی و بازجویی به زندان برده می‌شوند. رفیق مسعود در زندان بخاطر رفتار غیر انسانی مامورین امنیتی عراق با یک زندانی عراقی اعتراض میکند که مامورین امنیتی چند نفره به رفیق هجوم می‌آورند و او را مورد ضرب و شتم شدید قرار میدهند بخوبی که رفیق بی‌هوش میشود. بعد از اینکه هویت رفیق برای آنان روشن گردید از این واکنش اصولی و انسانی تحت تأثیر قرار گرفتند. حماسه‌ها و شخصیت والای این دو چریک فدائی، ابوسعید (ایرج سپهری) و ابوجمال (رفیق مسعود) را تمامی سازمانهای انقلابی منطقه و یاوران واقعی آنها از فلسطین تا ظفار، از یمن تا سوریه به یاد دارند. کلیه چریکهای فدائی خلق که از سال 53 به بعد به جنبشهای انقلابی فلسطین و ظفار می‌پیوستند همگی از رهبری ابوجمال (مسعود) برخوردار بودند. هنگامی که جنگ اکتبر سال 1973 آغاز شد در راس تعدادی از چریکهای فدائی خلق و از جمله فدائیان فلسطینی در کنار خلق قهرمان فلسطین مبارزه کرد. روحیه عالی و شهامت انقلابی ابوجمال و همزمانش در یاد هم‌زمان فلسطینی‌شان که در آن‌زمان در "جولان" می‌جنگیدند همواره زنده است. نامهای ابوجمال و ابوسعید دو نام برجسته‌ای است که در کنار نام ابوالعباس بیانگر روحیه انترناسیونالیستی چریکهای فدائی خلق ایران می‌باشد. رزمندگان قدیمی فلسطینی همواره با احترام از آنها یاد می‌کنند و آنها را شهدای خود نیز می‌دانند. در سال 53 رفیق مسعود طی سفری که به یمن داشت با رهبران انقلابی یمن و عمان دیدار کرد. از نتایج این دیدار اتخاذ تصمیم در باره اعزام رفقای از "سازمان" جهت آموزش و شرکت در جنبش - انقلابی، استفاده از فرستنده رادیویی و گشایش دفتر نمایندگی رسمی "سازمان" در

عدن بود که بنوبه خود تاثیر شایانی در گسترش روابط بین المللی و ارتباط خارجی "سازمان" داشت. رفیق مسعود بحکم مسئولیتش (رهبری شورایی بخش خارج "سازمان") در استفا ده از رادیوی "میهن پرستان" که به کوشش هواداران جنبش مسلحانه ایران ایجاد شده بود نقش ویژه ای داشت. پس از بررسیهای اولیه رفیق مسعود طرح ایجاد ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور را براساس نیازهای آندوره به "سازمان" ارائه داد که با تصویب آن طرح ارگان مذکور بطور عملی کار خود را آغاز کرد. بر اساس طرح مذکور "سازمان" علاوه بر دخالت مستقیم در رهبری جنبش دانشجویان و دانش آموزان هوادار و ایرانیان مقیم خارج از کشور توانست رابطه نزدیکی با نیروها و جنبشهای آزادی بخش منطقه و جهان برقرار نماید. کمکهای انقلابی اعم از مادی و تجربی را که در چهار چوب روابط انترناسیونالیستی در اختیار "سازمان" و یا بالعکس از سوی "سازمان" در اختیار آنها قرار میگرفت کانالیزه نماید.

پیش از سال 55 گروهی معروف به "ستاره" در یک پروسه تجانس با "سازمان" قرار داشت در طی مبارزه ایدئولوژیک این جریان با "سازمان"، رفیق مسعود تضادهای اساسی میان نظرات این گروه و "سازمان" یافت. در نتیجه با قطعیت یک چریک فدائی، با ایمان براه سرخ فدائی و در دفاع از میراثهای گرانبهای سیاسی و ایدئولوژیک، در مقابل این جریان انحرافی ایستاده و طی یک دوره مباحثه و مبارزه آنها را که حتی با قبضه کردن امکانات "سازمان" بنفع گروه خود قصد تحت فشار قرار دادن "سازمان" را داشتند افشاء و طرد نمود.

در سال 55 "سازمان" متحمل یک رشته ضربات میشود. بعد از درگیری حماسی مهرآباد که طی آن ده تن از رهبران و کادرهای "سازمان" چندین ساعت با مزدوران شاه که با نیروی زیاد و سلاحهای نیمه سنگین و حتی هلی کوپتر خانه مسکونی چریکها را مورد یورش قرار دادند در نبرد بودند و همگی شهید شدند، رژیم مزدور شاه اعلام کرد که رفیق محمد حرمتی پور نیز در این درگیری به شهادت رسیده است. این دروغ رژیم شاه ناشی از ترس و وحشت رژیمهای مزدور امپریالیسم از چریکها و رزم آنهاست. وقتی شناسنامه رفیق که بهمراه رفیق دیگری بود بدست آنها افتاد با خوشحالی و شتابزدگی باصطلاح پایان کار چریکهای فدائی خلق را اعلام کردند و با این کار سرانجام خود را بی آبرو ساختند. بعد از جریانات و ضربات سال 55 بار دیگر ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور بکار خویش ادامه داد. در آغاز رفیق مسعود و بعدها با همکاری رفیق اشرف دهقانی مسئولیت ارگان مذکور را تا آستانه قیام بر عهده داشت. نبض زندگی انقلابی رفیق مسعود در طی فعالیت در خارج از کشور با ضربان زندگی "سازمان" در داخل نواخته میشد. اوج و فرود حرکات "سازمان" و جنبش با انعکاسی مستقیم تاثیر ژرف خود را در افق دید رفیق بر جای می نهاد. در طی یک مکاتبه قبل از ضربات سال 55 رفیق

مسعود نسبت به انباشتگی زیاد تیمهای چریکی در شهرها و لزوم گسترش مبارزه مسلحانه به روستاها (جنگل) به رفیق کبیر حمید اشرف هشدار داد که متأسفانه این هشدار بجا و حیاتی کار ساز نیامد و سیر حوادث آتی درستی پیش بینی های رفیق را آشکار کرد. همچنانکه با انتشار پیام دانشجوی شماره 4 در آذرماه 56 که در آن با شیوه ای غیر اصولی و بی پرنسیب خط مشی "سازمان" تغییر یافته اعلام گردید رفیق مسعود به عینه کیفیت نزولی "سازمان" را دریافت و آینده فلاکت بار آنرا پیش بینی نمود. به رفقای "سازمان" اعلام داشت که "با دید از نو سازمان بسازیم" که با انتشار کتاب "در باره شرایط عینی انقلاب" قدم در راه این اعتقاد اصولی نهاد. در عین حال رفیق بارها و بارها از رهبران اپورتونیست سازمان درخواست میکند که جهت بحث و مبارزه ایدئولوژیک به میهن مراجعت کند اما به بهانه های گوناگون موافقت نمیشود.

ظهر خونین:

آهسته آهسته ناله ها فریاد گردید و ذره ذره اعتراضات، تظاهرات و درگیری توده ها در گرمای مبارزه ضد امپریالیستی به سیلاب آهن و آتش تبدیل شد. خشم خلق در 21 - 22 بهمن ماه 57 شکوفا گشت و قیام خلق رخ نمود. چریک فدائی به یمن مبارزه چندین ساله در جریان او جگیری مبارزات توده ها و قیام، با اقبال عظیم توده ها روبرو گشت. گل بوته های خونین در گوشه و کنار خیابانها، شکنجه گاهها اکنون در بستان رزم توده ها گل آذین می بست. اما همه اینها از دید تیز بین چریک فدائی خلق رفیق مسعود شرایط حال بودند که بدون پیوند درست و راستین با آینده ثمری نمی توانست داشته باشد، رفیق چکیده و عصاره جوهر سیاست پرولتری یعنی تعرض را عمیقاً و دقیقاً درک کرده بود. از این زاویه ایستائی و در خود فرورفتن "سازمان" و چشم به آینده نداشتن آنرا پوسیدن و مرگش تشخیص داد. هشدار داد، استدلال کرد، فریاد برآورد اما دم گرم انقلابی در مغز سربی و سرد فرصت طلبان مسلط بر "سازمان" موثر نیفتاد بحکم ضرورت، چریک فدائی برای نجات مشی و اعتبار فدائی، برای استوار ماندن تنها راه درست رهائی خلقها بار دیگر از صفر آغاز کرد، بیشک نقطه قوت و قدرت عظیم رفیق در همینجا نهفته است: در دریای انقلاب قاطعانه به پیش رفتن، در بپا کردن توفان پیکار توده ها تلاش کردن و در اینراه سر از پا نشناختن، از مصائب نهراسیدن و در یک کلام روحیه فدائی را جلوه گر ساختن اینست قدرت واقعی در شروع از هیچ. این آخرین باری بود که رفیق در جریان قیام به میهن بازگشت ولی اولین بار نبود. در طی فعالیت انقلابی بارها در جهت انجام وظایف مبارزاتی به میهن رفت و آمد میکرد. در شهریور ماه 52 هنگامی که از یک ماموریت از مرزهای جنوبی بهمراهی رفیق شهید ایرج سپهری به

میهن باز میگشت در قبرستان آبادان مورد شناسائی عناصر دشمن قرار گرفت. رفا بعد از کشتن مزدوری که قصد دستگیری آنها را داشت و با مصادره يك اتومبیل ژیان توانستند از منطقه دور شوند اما مزدوران ژاندارمری دشمن که در جریان واقعه قرار گرفته بودند راه را بر آنها بستند. رفا هنگامی که به راه بندان رسیدند بدون اینکه از سرعت خود بکاهند به راه بندان زدند و در مقابل چشمان وحشت زده مزدوران این محاصره را با حالت جنگ و گریز در هم شکستند و هنگامی که بداخل شهر آبادان رسیدند با يك دسته دیگر از مزدوران روبرو شدند که بر سر راه آنها کمین کرده بودند همچنانکه در حال جنگ و گریز بودند مهمات خود را تقسیم کردند و قرار بعدی را گذاشتند و برای آنکه نیروهای دشمن را پراکنده سازند تصمیم گرفتند هر کدام از يك طرف ضمن تهاجم و دفاع محاصره جدید را نیز پشت سر بگذارند. رفیق ایرج سپهری همچنانکه میدانیم بعلت مریضی و گرما زدگی نتوانسته بود از مسیر و یژه خود بسرعت عبور کند و در نتیجه مجبور به درگیری شد که تا آخرین گلوله خود با دشمنان جنگید و آخرین نارنجک خود را در میان خود و دسته - ای از مزدوران شاه منفجر کرد و شهید شد. (راهش پا یدار). دسته ای دیگر از مزدوران که رفیق مسعود را تعقیب می کردند با دیدن جسارت و قدرت مانور رفیق و تیراندازی های به موقع وی از تعقیب کردن خودداری کرده و عقب نشینی کردند، رفیق در حالی که تنها چند گلوله در سلاحش باقی مانده بود و سنگی را مانند نارنجک در دست گرفته بود و مزدوران را گاه گاه با آن میترساند همچنان به دویدن پرداخت تا وقتی که متوجه شد دیگر کسی او را تعقیب نمی کند. در این زمان به نقطه ای نزدیک بهمنشیر رسید که محل زندگی زحمتکشان فقیر است او هنگام فرار از رادیوی دشمن شنیده بود که مزدوران مشخصات و نشانی لباس "خرا بکار متواری" را می دهند بهمین دلیل فوراً خود را به رودخانه زد و به يك کپر زحمتکش عرب رفت و از او خواست لباسهای خیس او را بگیرد و يك پیراهن و شلوار خشک به او بدهد. کپرنشین زحمتکش با آنکه صدای تیراندازی را شنیده بود، همچنان که حیرت زده به سرو وضع رفیق نگاه میکرد هویتش را سوال کرد. رفیق گفت که چریک فدائی خلق است و بخاطر زحمتکشان میجنگد. مرد زحمتکش چای و نان و لباس به او داد و پس از ساعتی به همراه وی از راهی دور از دسترس پلیس شاه وارد مرکز شهر شد و بعد از تهیه لباس مناسب و تغییر قیافه در حالی که خبر شهادت رفیق ایرج وجودش را آکنده از خشم و کینه بدشمن کرده بود برای ادامه راه او و با عزمی استوارتر از پیش، از این نبرد قهرمانانه به سلامت جست. رفیق مسعود از هر فرصتی هر چند کوچک و از هر امکانی هر چند محدود بخوبی درجهت گسترش دامنه و عمق مبارزه مسلحانه سود می جست و با آگاهی به ستمی که بر خلقهای زحمتکش ایران میرفت بر ضرورت يك پارچگی نیروهای مبارزاتی زحمتکشان سراسر ایران عمیقاً معتقد بود و گام برمیداشت بطوریکه با رهنمودهای عملی و فکری رفیق بسیاری از فرزندان زحمتکشان خلق عرب به مبارزه پیوستند و

بصورت محفل - گروه‌های انقلابی در آمدند و در خدمت جنبش انقلابی خلق‌های ایران به شکل موثری حرکت نمودند. نمونه این جریان‌ات گروهی بود که بعدها با نام نشریه ای "النضال" مرکز ثقل حرکات انقلابی جنبش خلق عرب را در برهه قیام تشکیل دادند.

رفیق کبیر محمد حرمتی پور (مسعود) از رهبران و بنیانگذاران جریان چریک‌های فدائی خلق ایران بود. رابطه میان او و سایر رفقا در يك کلام تجسم رابطه میان رفقا و سازمان بود. این امر را تمامی رفقائی که در کردستان و جنگل با رفیق همراه بودند با تمام وجود خود حس کردند. رفیق بعد از شکل‌گیری مجدد جریان چریک‌های فدائی خلق بعد از قیام به سرپرستی تیمی برای بررسی وضعیت سیاسی و مبارزاتی کردستان عازم منطقه شد. از آن پس در جنبش اول و دوم خلق رزمنده کرد، نماینده و رهبر چریک‌ها در کردستان بود. کاک مسعود را اغلب رهبران جریانات سیاسی و پیشمرگان قدیمی جنبش انقلابی خلق کرد بخوبی می‌شناسند. کاک مسعود مدتی را در پایگاه آموزشی کومله (گورامر) به تعلیم پیشمرگه‌های کوموله پرداخت و پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر حرکت مستقل، شاخه کردستان چریک‌های فدائی خلق را پایه ریزی کرد. در جریان جنگ سنج با شرکت مستقیم خود به سازماندهی مبارزات توده‌ها پرداخت و در میان بنک‌ها محبوبیتی بزرگ کسب نمود. در ابتدای جنگ مهاباد فرماندهی گروهی از چریک‌ها را بعهده داشت. کاک مسعود را می‌بینیم که با قامتی استوار در مقابل روشها و تفکرات انحرافی جریانات دیگر نسبت به مبارزه خلق کرد ایستادگی میکند. از عقب نشینی‌های بی‌موقع، از عدم تعرض لازم و عدم آینده‌نگری در باره جنبش خلق کرد سخت خشمگین است اما با منانت و شوق فراوان به توضیح و تشریح مسائل می‌پردازد، کاک مسعود را در پایگاه آموزشی چریک‌ها در سردشت می‌بینیم که همچون پدری مهربان، استادی قاطع تجربیات و مهارت‌های انقلابی و مبارزاتی خود را به چریک‌های آینده‌تعلیم می‌دهد. از زاویه مبارزه درون تشکیلاتی رفیق مسعود مظهر جنگندگی با انحرافات و نواقص بود. با قاطعیت، با برخورد‌های اصولی اما منعطف و وحدت جویانه به حلقه اصلی مشکلات و نارسائیه‌ها دست می‌گذاشت و سازمان را همچون مردمک چشم خود محافظت میکرد و در رشد سازمان، رشد جنبش را میدید و با رشد جنبش تحرك سازمان را می‌جست. درك اصولی و درست گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه شمال را به کنگره ارائه نمود که با تصویب قاطع کنگره سازمان روبرو گشت. از آن پس انرژی بیکران، قدرت سازماندهی و توانائی رهبری رفیق در این جهت کانالیزه گردید. بعد از اینکه بدلائل مختلف جریان انشعاب در سازمان پیش آمد رفیق مسعود در روز دوم شهریور ماه 60 در راس اولین دسته از چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش - رهائی بخش خلق‌های ایران) بعنوان فرمانده ستون چریکی قدم در اعماق جنگل‌های مازندران نهاد، جایی که آرزوی چندین ساله خود و جنبش را در آن میدید. در پایگاه

تجمع اولیه چریکها در جنگل زندگی سخت چریکی، راه و رسم جنگ چریکی، تطابق با شرایط سخت طبیعی و تحمل کوله کشی ها و کم غذایی را به همزمان چریک میآموخت. در راه پیمائی های طولانی و مداوم، در جدال با موانع، و بالاخره در حرکات ریز و درشت همچون قلب فروزان " دانکو" مشعل روشنائی بخش راههای پر پیچ و خم جنگ چریکی بود. چشم انداز آینده را برای چریکها و سر انجام راه رهایی زحمتکشان را ترسیم می کرد. رفیق کبیر محمد حرمتی پور شایسته آنست که "چریک خلق" زبینه نام او باشد. در شرایطی که بنظر میرسید انرژی و توان گروه به "پایان خود" نزدیک میشود تازه انرژی و توان رفیق مسعود همچون منبعی پایان ناپذیر ظاهر می شد و سراسر وجود چریکهای همزم را فرا میگرفت و نیروی محرکه ای ایجاد می کرد که ادامه حرکت را تضمین مینمود. در شرایطی که مشکلات و موانع اختلال در پیشرفت کار ایجاد میکرد راهگشایی عملی و اقدام بموقع رفیق روح تازه ای در کالبد ستون چریکی میدمید و آنها را قادر به انجام هر کاری میکرد. همه هم رمزانش جریان عبور از رودخانه خروشان دامنه کوه "ترز" را بیاد دارند که در هوای سرد و برفی زمستان رفیق اقدام به عبور از آن نمود تا راه را برای ستون چریکی بگشاید اما رفقای دیگر مانع اینکار شدند و با شور و هیجان در پی قطع درختها و ایجاد پل بر آمدند. بدینگونه چریک خلق با سکون و درما ندگی که خلاف رویه و روحیه چریک است مبارزه مینمود و عملا طرق غلبه بر موانع را بدیگران می آموخت. در شرایطی که تحرک مداوم و کم غذایی مستمر بطور سیستماتیک ستون چریکی را فرسوده میساخت رفیق با شیوه های گوناگون که فقط نوادر رهبران چریکی قادر به انجام آنند روح تحرك را در جمع بر میانگیخت. ایمان رفیق مسعود به پیروزی محتوم راهمان (مبارزه مسلحانه هم، استراتژی هم تاکتیک) و تجربه عملی اش چشمه جوشان چنین جلوه هائی بود. چریک خلق سلسله عملیات حمله و تسخیر رادیو توزیون مازندران (سوردار) - جاده هراز (ضر به به ایستگاه کر سنگ) - حمله و تسخیر مقر بسیج و سپاه شهر شیر گاه و راه بندان اتوبان ساری - قائم شهر را طراحی و رهبری نمود. ده سال مبارزه مسلحانه در شهر و کوه با رژیمهای مزدوری چون شاه و خمینی رفیق را در شمار یکی از برجسته ترین کادرها و رهبران جنبش مسلحانه قرار می دهد. در طی هفت ماه زندگی در شرایط سخت و پراتیک پیچیده جنگل (از 2 شهریور 60 تا 4 فروردین 61) با اراده پولادین، کینه ای عمیق به دشمن و امیدی سرشار از آرزوی رهایی ستمکشان از سلطه امپریالیسم تجسم والائی از سیمای انسان طراز نوین را عملا در جمع همزمان به نمایش گذاشت. او مظهر اعتماد رفیقانه، صداقت کمونیستی و منش فدائی بود. این ویژگیها او را تا اعماق وجود رفقای که با او هم سنگر بودند و از نزدیک زندگی میکردند جای می داد. همیشه میآموخت: در همان نقطه ای که فکر می کنید که پایان کار نزدیک است دقیقا در همان نقطه باید با قاطعیت و برش انقلابی

حلقه اصلی معضل را چه در مورد سازماندهی باشد یا مسئله ای دیگر باز شناسید و چگونگی جهش از آن وضعیت موجود را بیابید، و خود مظهر مادی چنین شیوه ای بود.

آخرین نبرد

تاریخ چنین خواست که رفیق حرمتی پور چهلمین سالگرد تولد خود یعنی روز 4 فروردین را در جنگهای مازندران با خون خود جشن بگیرد. او در این نبرد آنچنان حماسه ای آفرید که حتی مزدوران جمهوری اسلامی نتوانستند با تحسین از او یاد نکنند و خود، جریان این جنگ خونین و نابرابر را همه جا بازگو کردند. او به همراه چهار تن از همزمانش در روز 4 فروردین 61 ساعت یک بعد از ظهر، در پایگاه موقت خویش به محاصره بیش از سیصد تن از سپاه پاسداران، بسیج، کلاه سبز ارتش یعنی مزدوران رنگارنگ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی درآمد. این محاصره در شرایطی صورت گرفت که یک واحد چریکی برای عملیات در اتوبان ساری - قائم شهر از پایگاه دور شده بود و تعدادی از رفقا نیز به ماموریت های دیگر رفته بودند. رفیق حرمتی پور در ضمن درگیری بخشی از اسناد سازمانی را از بین برد و به رفیق جواد رجبی ماموریت داد تا به دیگر رفقای که برای عملیات رفته بودند بپیوندد و مانع بازگشت آنها به پایگاه گردد. او حتی در سخت ترین شرایط جنگ نیز سازمان و رفقای خود را فراموش نکرد. سرانجام در این نبرد حماسی، پنج چریک فدائی: رفیق محمد حرمتی پور (مسعود)، رفیق عبدالرسول عابدی (رضا)، اسد رفیعیان (جلیل)، رفیق جواد رجبی (فرشاد) و رفیق حسن عطاریان با نارنجکهای خویش به شهادت رسیدند و صفحه ای دیگر به تاریخ پر افتخار "سازمان" چریکهای فدائی خلق ایران افزودند. و خون سرخشان جنگل سبز "خی پوست" شیرگاه را ارغوانی ساخت. پیکر رفقای شهید جنگل بوسيله مزدوران جمهوری اسلامی در "مجاور محله" قائمشهر، محله زحمتکشان مبارز، به خاک سپرده شد. خبر شهادت رفیق حرمتی پور، چریک فدائی خلق و یاور و همسنگر خلق فلسطین و ظفار، تمام انقلابیونی را که او را میشناختند متأثر ساخت. ما میتوانیم هم امروز به رفیقی که با شنیدن خبر شهادت او پرسیده بود: "آیا پرولتاریا روزی خواهد فهمید که در راه رهائی خویش چه فرزندان را از دست داده است؟" پاسخ دهیم: آری ما مطمئنیم که تاریخ هیچگاه پیگری و عزم انقلابی رفیق مسعود را فراموش نخواهد کرد. یادش گرامی و راهش پایدار باد!



بیاد رفیق

(زندگینامه چریک فدائی خلق رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری)

تعرض، جوهر سیا ست پرولتری است

(1)

هنگامیکه سر نیزه های جمهوری اسلامی، خون رفیق عبدالرحیم را بر زمین ریخت تاریخ ایران یکی از صفحات خونین جنبش حماسی اخیر را در دل خود ثبت کرد. جنبش مسلحانه ایران در سیزدهم اسفند ماه سال 1360، قامت خون چکان يك انقلابی کبیر دیگر را نظاره گر شد و بدین ترتیب آراسته به تن پوشی سرخ، تجلی گاه پیمان خونین دیگری گردید.

اینروز بمنزله جلوه گاه دو خصوصیت متضاد، به مدار روزهایی از تاریخ پیوست که یادشان همواره جاوید خواهد ماند.

این روز گرچه از يك سو، سکوت لحظه ای عمیقی را در پویایی ایستا ناپذیر تاریخ باز می تاباند، اما از سوی دیگر، تحرك ژرف اندیشه انقلابی را نیز در همان ستیز منعکس میکرد: این اندیشه که جنبش نوین انقلابی، اکنون باید با کوششی بیش از گذشته و حتی کیفیتی دگرگون بخود باز گردد، چند و چون حرکت خود را بیرحمانه به مهمیز انتقاد بکشد و آن کاستیهای اجتناب ناپذیر کمی و کیفی را که در از کف دادن یکی از ارجمند ترین میراثهای نسل انقلابی کنونی سهم ایفا کرده است، مورد بررسی قرار دهد، تا بتواند پرچم سرخ خود را همچنان بر افراشته نگاهدارد.

خود بخود این پرسش پیش می آید: هنگامیکه مرگ يك انقلابی بتواند چنین انگیزه هایی را با نیرو و شتابی تا این حد در دلخستگان انقلاب بیدار کند، زندگی او سرچشمه چه بارآوریهای تواند بود؟ از هستی و جوش خروش زنده او چه بالندگی ای بیرون متراوید؟ هر کس سیمای تابناک او را از نزدیک میشناسد، بی درنگ پاسخ خواهد داد: آن بالندگی و بارآوریهایی که نقشی موثر در پیشبرد انقلاب ایران دارند. اما آزاد مردانی که با چهره او ناآشنایند نیز میتوانند با ارزیابی کارنامه زندگی و اعمال رفیق در این مورد به داورى بنشینند و خود به پرسش مزبور پاسخ دهند. با پاسخی که بی تردید با برانگیختن احساس مسئولیت در وجدان انقلابی فرزندان راستین خلق نیز همراه خواهد بود. از اینرو ما لازم میدانیم با ارائه شرحی کوتاه از زندگانی و اعمال رفیق، و فراخواندن فرزندان صادق خلق به درس آموزی از آن، مسئولیتی را که در گستره مبارزات خونین خلقمان بدوش انقلابیون پیگیر و خستگی ناپذیر قرار دارد، یادآوری کنیم تا محرکی دیگر برای ایفای وظایف انقلابیشان باشد.

(2)

رفیق عبدالرحیم صبوری در سال 1329 در شهر بابل دیده به دنیا گشود از همان کودکی با کتاب آشنا شد و به کتابخوانی دل بست، و این نخستین جلوه ستیزه جویی و عصیان او در برابر فرهنگ موجود، با آن سرگرمیهای مبتذل رایج و با آن آموزشهای مرده و نفرت انگیزی بود که مبلغین فرهنگ نو استعماری، شبانروز و بكمك تمام رسانه های گروهی امپریالیستی آنها را جار میزدند.

در این ستیز، او تمام توش و توان کودکانه خویش را بکار می گرفت تا از شبیخون لشکر نامردمی در امان بماند. در این دوره یاور عمده و یا شاید تنها یاور وی در نیل به این هدف کتاب و گنجینه تجربیات مبارزاتی بشر بود که از آن بر می گرفت. هر چه این جدال پر دامنه دار تر میشد، سنگینی آن نفرین تاریخی - یعنی اختناق مرگبار امپریالیستی - که خلق ما را بعد از خویش دچار کرده بود، بیشتر بر او فشار می آورد و به نوبه خود نیاز به کسب آگاهی را در او بیشتر شعله ور می ساخت. زیرا تا این زمان دستکم به این نکته پی برده بود که سایه شوم تباهی و آزده گی را تنها در درخشش پر فروغ آگاهی میتوان بی رنگ نمود و با عمل آگاهانه میتوان آنرا کاملاً محو کرد، از اینرو با پشتکار بیشتری به کتاب روی آورد و این گذار از عرصه کشمکش سرشار از خطر به دنیای اندیشه و بالعکس، عناصر يك شخصیت انقلابی را از همان زمان در او می پروراند. و با مشاهده رنج و ستمی که بر زحمتکشان میرفت از همان زمان دنیای دیگری را می جست که تهی از فقر و ستم باشد و آرزوهایش را در حول آن شکل می داد، آرزوهایی که چه بسا در آن زمان تحقق ناپذیر بنظر می رسد اما او از زمان خویش فراتر میرفت شاید این آرزوها را بتوان با کلمات پیسارف به بهترین نحوی بیان نمود :

((آرزوی من ممکن است بر سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه بکلی از راه منحرف شود و بسوئی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمیتواند به آنها برسد. در صورت نخست آرزو موجب هیچگونه ضرری نیست ... در چنین آرزوهایی هیچ چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف ساخته و یا فلج نماید وجود ندارد. حتی بکلی بر عکس، اگر انسان اصلاً استعداد اینگونه آرزو کردن را نداشته باشد، هر گاه نتواند گاه به گاه جلوتر برود و نتواند تصویر کامل و جامع آن مخلوقاتی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیله خود مجسم نماید، - آنوقت من بهیچوجه نمیتوانم تصور کنم که چه محرکی انسانرا مجبور خواهد کرد کارهای وسیع خسته کننده ای را در رشته علم و هنر و زندگی عملی آغاز نموده و آنرا بانجام رساند - اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت، بشرطی که شخص آرزو کننده جدا به آرزوی خودش ایمان داشته باشد، با دقت تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخهای خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و بطور کلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات يك نقطه تماسی موجود باشد، آنوقت همه خوب و روبراه است.)) "لنین - به نقل از پیساروف".

همین ایمان به آرزوها، همین موشکافی در حقایق تلخ زندگی و همین مقایسه و پیرانه های بیروح و غم انگیز موجود با کاخهای دل انگیز آرزوهایش بود که سبب شد در سالهای نوجوانی بپا خیزد تا به رویاهایش جامه عمل بپوشاند. نخستین نشانه های این تلاش بکرشته فعالیت های ادبی و کار در رشته تئاتر بود. در این فعالیت او میکوشید خفت و خواری اجتماعی را که مردم بدان خو کرده بودند با تمام زشتیهای نکبت بارش نشان داده، پیرامونیان را به شورش در برابر آن فرا خواند و سپس با گشودن دریچه های دنیای نوینی که خود سبکبال در آن پرواز میکرد، آنان را به این جهان بکشاند. اما دایره این فعالیت ها بسی تنگتر از آن بوده که بتواند او را خشنود سازد. عطش او به کشف حقیقت و جاری ساختن آن در رگ و پی هستی خود و جهان اطراف، سیری ناپذیرتر از آن بود که به این ارضا محدود خواستها و عواطف عالیش بسنده کند. پس بتدریج به فعالیت های مستقیا سیاسی روی آورد و هنگامیکه دوره دبیرستان را بپایان رساند با افزودن بر میزان فعالیت های سیاسی و آغاز حرکتی پیگیر، منظم و تشکل یافته، بمثابة يك مبارز مصمم، تولدی تازه یافت. تمام زندگانی و عمل او تا این لحظه که با نظم موجود سر هیچگونه سازشکاری نداشت، حیات و پراتیکی که سیطره اندیشه های سرخ در همه جای آن به چشم میزند، همه تلاطم پر جنب و جوش او تا این زمان، در برابر زندگی سیاسی اش، همچون آرامش قبل از طوفان بود.

(3)

رفیق عبدالرحیم صبوری که در این دوران دیگر زندگی محفلی را پشت سر گذاشته بود، به جرگه مبارزین فعالی پیوست که میکوشند در گفتار و کردار پیرو سامانهای پرولتری باشند و کار سازمان یافته را جایگزین پراکنده کاری - که بسا اوقات تا سطح عصیانهای نو جوانانه خرده بورژوایی افول میکرد- سازند. وی در این زمان در هسته ای به مسئولیت رفیق چنگیز قبادی کاری بس مهم را به پیش می برد و با کوشش او و سایر رفقای کبیرش، سرانجام تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شد تا یکبار برای همیشه، راه قطعی مبارزات ضد امپریالیستی خلق را نشان دهد، با عمل پیشاهنگان راستین و توده ها تحقق پذیرد و ایران را از صحنه تاخت و تاز امپریالیسم به میدان سیطره خلق تبدیل نماید. پیامد سخت کوشی او و یارانش آن بود که سال 49 به عنوان نقطه عطفی در تاریخ سر برآورد و چریکهای فدائی خلق با مبارزه مسلحانه خود، بعنوان مظهر جوش آزادیخواهانه پرولتاریای دربند ایران و بطور کلی بعنوان تجلی اراده و خشم انقلابی فروکوفته و سر خورده، قدم به پهنه کارزار طبقاتی نهادند.

اما متاسفانه زندگی تشکیلاتی وی در این دوران خیلی کوتاه بود و پیش از آنکه در کنار سایر رفقایش، آرمانهای خویش را بدرستی بجامعه بشناساند، پیش از آنکه مجال یابد نبوغ فکری و انرژی خود را بصورتی مستمر در دامن توده ها بکار گیرد، دستگیر و بزیر شکنجه برده شد.

(4)

رژیم شاه میکوشید تا چنین جلوه دهد که در برابر اقتدار سهم انگیز شکنجه اش کسی را یارای ایستادگی نیست. برآستی هم شکنجه های قرون وسطائی دژخیمان چه بسا مدعیان سست پیمان را که در برابر خویش بزانو در آورد و آن قدرت روحی را که این عهد شکنان با گفتارهای آتشین بخود نسبت میدادند یکسره در هم شکست. شکنجه گاههای رژیم شاه با تمام ظاهر هراس آفرین خود، گر چه ایمان کاذب و هویت واقعی انقلابی نمایان را بنوعی افشاء میکردند اما در برابر اراده و عزم راسخ این چریک فدائی خلق یکباره دیگر بعمق زبونی خویش پی بردند و درمانده و نومید پس نشستند. در کشاکش شکنجه چریکهای فدائی خلق، از جمله رفیق عبدالرحیم صبوری (عزالدین)، خشونت بارترین مبارزه پیشاهنگ انقلابی خلق با امپریالیسم و سگهای زنجیریش در این عرصه - یعنی در اسارتگاهها - به اوج خود رسید. شکنجه گاهها در تب و تاب این جنگ می سوختند و نفس های سوزان رفقا درگیرودار تقلابهای انقلابیشان، از عرصه اسارتگاه فراتر میرفت و در تمام پهنه میهن ما حتی سراسر جهان، روح فعالیت انقلابی را در خلق و روشنفکران انقلابیش میدمید. باز اینجا هم در یکی از سنگرهای خونین مبارزه، رفیق عزالدین قهرمانانه میجنگید و از مواضع پرولتاریا حفاظت مینمود. دژخیمان که در جریان باز جوییها نتوانسته بودند شخصیت انقلابی او را در هم شکنند، پس از آن هم به شکنجه او ادامه دادند، تنها در آرزوی آنکه وی دستکم بظاهر هویت انقلابی خویش را نفی و اعلام کند که یک چریک فدائی خلق نیست! اما همانگونه که پیداست، پیوند آگاهی با صداقت انقلابی چنان تزلزل ناپذیری را با خمیره رفیق عزالدین عجین کرده بود که وی نمیتوانست حتی یکدم تصور پذیرش چنین ننگی را بخود راه دهد. در " دادگاه "های ارتجاع نیز رفیق عزالدین و بیست و دو چریک فدائی دیگر برای نخستین بار وجدان آگاه خلق را ندا دادند و زنگ رسوائی ننگین ترین حاکمیت قرن را بصدا درآوردند. در " دادگاه "، او و سایر رفقای قهرمانش، بمنزله پرچمداران پرولتاریا و اراده انقلابی خلق ایران زبان گشودند و زیبا ترین نغمه های آزادی و رزم خلق را سرودند. هنگامیکه سرود انقلاب خلق بر زبان رفیق عزالدین و سایر همرزمانش جاری شد، پژواک نیرومند آن طوفان بر "جزیره ثبات و آرامش" افکند.

در "دادگاه" رفیق به‌مراه رفیق مسعود احمد زاده و سایر هم‌زمانش با نقدی کوبنده و بنیان فکن، هیبت پوشالی ارتجاع را آشکار ساختند. از نظر جیره خواران نظم امپریالیستی حتی تفکر پیرامون مبارزه مسلحانه، حتی اندیشیدن به "نقد سلاح" گناهی بخشایش ناپذیر شمرده میشد، چه رسد به مادی کردن این اندیشه که "محکومیت" قطعی مرگ را بدنبال داشت. اما رفیق عزالدین مانند سایر هم‌زمانش در "دادگاه" بی آنکه پروای چنین "محکومیتی" را داشته باشد با سری افراشته، از حقانیت آرمانهای سرخ خویش دفاع کرد و با "سلاح نقد" عفن سیاسی رژیم و چهره ضد خلقی آنرا افشاء نمود و با بر ملا ساختن فساد درون ذاتیش، محکومیت آنرا در پیشگاه تاریخ نشان داد.

در "دادگاه" اول، مزدوران از این بیست و سه فرزند راستین خلق، "هویت"، "تابعیت"، "شغل" و ... آنها را می پرسیدند. پاسخ اینان نشان داد که در فرهنگشان واژه "هویت" معنایی جز چریک فدائی ندارد، مضمون راستین "تابعیت" چیزی جز پیروی از منویات خلق بویژه طبقه کارگر نیست و در زندگی آنان "شغل" معنایی جز فعالیت انقلابی و جانبازی در راه انقلاب را دارا نمیباشد. هر گام این حرکت نوین و شکوهمند که اکنون در "دادگاه" جریان داشت، چشم انداز انقلاب آینده را نزدیکتر میساخت و سنت انقلابی تازه ای را بنا مینهاد. مزدوران خواستند بخیال خود، حرکت سازمان یافته و هماهنگ رفقا در "دادگاه" را در هم شکنند. از اینرو آنها را از یکدیگر جدا ساخته و در گروههای مجزا به "دادگاه" بردند تا بلکه بتوانند در پراکندگی شان ضربه شکست را بدانان وارد سازند. اما رفقا که در راه آرمانهایشان با یکدیگر پیمان خون بسته بودند، اینجا نیز مشت محکمی بر دهان ارتجاع کوبیدند. رفیق عزالدین، همانند تمام هم‌زمان دیگرش، در "دادگاه" دوم نیز خیال پردازی ارتجاع را نقش بر آب کرد و با کاربست آموزشهایی که در مکتب طبقه کارگر فراگرفته بود به توهمات کودکانه دشمن پایان بخشید و خود را شایسته احراز نام چریک فدائی نشان داد. بالاخره پس از پایان "دادگاه" دوم حکم اعدام اکثر رفقا که در "دادگاه" اول صادر شده بود تائید گشت، مگر چند نفر که رفیق عزالدین یکی از آنان بود. گویا تاریخ میخواست رفیق عزالدین را در بستر سخت ترین آزمونها ی مبارزاتی بیازماید. این بود که او به زندان ابد "محکوم" شد.

در فاصله کوتاهی که تا شهادت سایر رفقا بدست دژخیمان رژیم باقی مانده بود، آنان مجال یافتند تا با یکدیگر به گفتگو بنشینند. در گفتگویی که بین رفیق کبیر مسعود احمد زاده و رفیق عزالدین و دو تن دیگر در گوشه سلول در باره وظایف آتی کمونیستهای ایران صورت گرفت، مسعود و عزالدین یکبار دیگر پیمان بستند که تا دم مرگ از ایفای وظایف انقلابی خویش کوتاهی نورزند. رفیق عزالدین در زندگی مبارزاتی بعدی خویش وفاداری به این پیمان را نشان داد.

مزدوران از او دست بر نداشتند. تازه دوران آزارها و تبعیدهای مداوم برای منکوب کردن روح سرکشش آغاز گردید. در نیمه دوم سال 51 به برازجان، تبعید شد.

دژ برازجان، مترسکی بود که رژیم خون آشام پیشین خیلی بدان می بالید. رژیم می پنداشت که میتواند در درون بارورهای این باستیل معاصر، "کمونیسم" را ب خاک سپارد، می پنداشت که میتواند در درون حصارهای این اسارتگاه دورافتاده، خروش تندر آسای انقلاب را مهار و انقلابیون را به موجوداتی مسخ و بی تفاوت تبدیل کند. اما انقلابیون راستین در مخوف ترین سیاهچالها نیز از پویایی باز نمی مانند و رفیق عزالدین در زندان برازجان نیز میکوشد از هر راه ممکن با خارج تماس برقرار کرده، دستاوردهای جنبش انقلابی را جذب نماید و اندیشه های تجربیات خویش را در اختیار جنبش بگذارد.

پس از حدود سه ماه اسارت در زندان برازجان، رفیق عزالدین را همراه با سایر همزنجیرانش به زندان شیراز منتقل کردند و هر کس گذشته ها را میکاود، بآسانی بیاد میاورد که از سال 49 بعد عناصر يك فرهنگ و اخلاق انقلابی بتدریج شکل میگرفتند. بازتاب جنبش نوین انقلابی در زندانها چشمگیر بود، بویژه آنکه بسیاری از سرگلهای انقلاب ایران این زمان دستگیر شده، در زندانها بسر می بردند. زندان بمنزله يك کانون انقلابی فعالانه به ایفای نقش در جنبش پرداخت. از اینرو، رژیم که ناقوس مرگ خویش را آشکارا می شنید بر آن شد تا در زندانها نیز به سرکوبی شدیدتر از پیش دست زند و با پیاده کرده تدریجی طرحی که میتوان آنرا " زندان در زندان در" نامید از پیشرفت کار انقلابی جلوگیری نماید. حیره خوارانی که در زندان شیراز مزدوری میکردند آشکارا اظهار میداشتند که دیگر نمیخواهیم زندان آموزشگاه و دانشگاه انقلاب باشد! پیدا بود که رژیم دست اندرکار اجرای يك توطئه است.

سرانجام 26 فروردین سال 52، شاهد یورش وحشیانه مزدوران امپریالیسم به حریم زندان شیراز شد. در این تهاجم که بمنزله يك داغ ننگ تا ابد بر پیشانی امپریالیسم و ارتجاع جهانی بجای خواهد ماند، زندانیان با مزدوران ساواک و شهربانی درگیر شده، حماسه پر افتخار زندان شیراز را آفریدند. رفیق عزالدین نیز در مبارزات این دوره شرکت فعالانه شرکت جست .

پس از این رخداد، رژیم که از خشم به خود می پیچید، بیشتر زندانیان را بسلولهای انفرادی انداخت، رفیق عزالدین نیز یکی از آنها بود. وی دلاورانه این برهه سرشار از شکنجه های جسمی و روحی را پشت سر گذاشت. هنوز چند مدتی از این دوره مالا مال از قهرمانیها، شکنجه ها و ... نگذشته بود که ساواک او را به تهران منتقل کرد (آذر ماه 52) و بطوریکه خواهیم دید مورد آزارهای تازه ای قرار داد. آری، از تهران تا برازجان، از برازجان تا شیراز و از شیراز تا تهران، همه جا ارتجاع گام بگام او را دنبال مینمود و تحت شدیدترین فشارهای روحی و جسمی قرار میداد تا بلکه عزم آهنین او را مقهور سازد. ارتجاع از مقاومت شگفت انگیز او و سایر همزمانش سخت بوحشت افتاده، مانند ماری زخم خورده بخود می پیچید و در هر فرصتی او را می آزد تا بلکه در این ایثار بیدریغ اندک شکافی اندازد.

باری، کمتر کسی را میتوان یافت که بازداشتگاه کمیته را در این مقطع (آذر ماه 52 به بعد) به یاد آورد، اما سیمای رفیق عزالدین را همزمان با آن پیش خود مجسم نکند. او در این زمان صلابت آهنین يك کمونیست واقعی، يك چریک فدائی خلق را حین يك دوره شکنجه فرسایشی بمعرض نمایش گذاشت. برای او "جیره" روزانه شکنجه تعیین شده بود که زیر آن جسمش ذره به ذره به تحلیل میرفت. اما در عین حال ایمان به آرمانهایش اوج به اوج بیشتر نمایان میگشت و هنگامیکه از همه این آزمونها پیروزمند از آب درآمد تازه کوله بار رسالت هایش سنگین تر شد. از این زمان - یعنی تیرماه 53 بیعد که ابتدا در زندان قزل قلعه و سپس در زندان اوین بمبارزه ادامه میداد- مسائل ثوریک بیشتر از گذشته ذهن او را اشغال میکرد. جنبش نوین کمونیستی پس از طی فراز و نشیبهای بیشمار اینک شرایطی را از سر میگذراند که نقش او را در پیش صحنه نبرد اندیشه ها هر چه برجسته تر میکرد. در این نبرد نام رفیق عزالدین با تئوری مبارزه مسلحانه عجین است. در جریان مبارزه ای بی امان با انحرافات ایدئولوژیک درون "سازمان" بین دیدگاههای انقلابی مشی مسلحانه و نقطه نظرهای اپورتونیستی مرزبندی نمود. بویژه رهبری مرزبندی بین آن دیدگاه ها و نظرات انحرافی بیژن جزنی از افتخارات اوست. ویژگیهای او بمنزله يك رهبر انقلابی یکی پس از دیگری میشکفت. بهترین معیار برای سنجش میزان شناخت او از مارکسیم - لنینیسم، سراسر زندگانی و عمل مبارزاتیش میباشد که میزان نبوغ او را در کاربست خلاقانه این علم شان میدهد. بارها حتی اپورتونیستها نیز اعتراف کردند که رفیق عزالدین هرگز موضع گیری اصولی را فدای منافع تنگ نظرانه گروهی و یا حسابگریهای پست خرده بورژوایی در برابر دشمن نمی نماید. او با حرکات نیم - بند و ناپیکر سر کمترین سازگاری نداشت و بر مبنای این دیدگاه گام برمیداشت که باید برآیند پراتیک مبارزاتی همه نیروهای انقلابی و واقعا انقلابی را بسمتی هدایت کرد، و بگونه ای از آن سود جست که پیروزی نهایی انقلاب ایران را هر چه نزدیکتر کند. در بهار 57 با آمیزه ای از جسارت انقلابی و تعرض پرولتری، کارنامه زندگی خود را زینتی تازه بخشید. در رابطه با مراسم عید نوروز سنتهای رایج را که رژیم ناچار به پذیرش آنها شده بود پشت سر گذاشت و در راس معدودی از رفقا سال نو را با "جشن سیاسی" آغاز کرد. سرچشمه اینگونه حرکات، سرشت کمونیستی اش بود که در گوره گدازان سخت ترین مبارزات آبدیده شده بود. اینگونه حرکات نمونه هایی از کاربرد حکم تابناک زیرین بود که همواره بر زبانش جاری بود ((تعرض جوهر سیاست پرولتری است))

برخوردهای او برای سایر رفقا دلگرمی، شور، پشتکار و اعتماد بنفس در مبارزه را به ارمغان میآورد. شخصیت او نفرت مزدوران امپریالیسم را سخت نسبت به او برانگیخته بود. از اینرو تا آخرین لحظاتی که دروازه های زندان، بدست پرتوان توده ها گشوده شد، همچنان در اسارت و یکی از کسانی بود که رژیم مترصد فرصتی برای سر به نیست کردن او بود. اما این بار نیز تاریخ چنین میخواست که او زنده بماند و در مبارزات بعدی خلقمان سهم ایفاء نماید.

(5)

اوایل بهمن ماه 57، دروازه های زندان قصر در میان شور و هلهله بی همتای هزاران هزار چشم براه گشوده شد و رفیق عزالدین به آغوش خلق بازگشت. عصاره سر سختیها، کینه جوئیها، عشق ورزیها و خلاصه تمام وارسنگی های نسلی از دودمان احمد زاده ها، پویان ها و مفتاحی ها قدم بدنیای خارج نهاد. انقلابی کبیری که تا همین دیروز در پیکاری خشن، مرگ را ببازی می گرفت و دلیرانه در برابر دشمن سینه سپر می کرد، اکنون خود را به نرمخویی در دامان مهر خلق رها کرده بود. مرد بزرگی که تا همین دیروز در کارزاری دشوار، برق خشم و کینه از دیدگان بر می جهانند اکنون چون کودکی تبار از محبت و لبریز از سپاس میگریست.

دوره جدید مبارزاتیش از همین جا آغاز گشت. از همان شب فریادهای او و سایر آزاد شدگان با غرش توفنده خلق گره خورد و سکوت حکومت نظامی را در سراسر پهنه میهنمان در هم شکست. ایران خسته و گلگون مهربانانه میخندید و اعصاب فرسوده اش، از شوق آزادی دوباره این پرورش یافتگان خون و آتش، آرامش میافت. استقبال پرشوری که هنگام ورود به زادگاهش از او بعمل آمد، از حقیقت ناشی میشد که توده های انقلابی او را ترجمان امیدهای خود میدانستند. آن نمادهایی از شخصیت او که در غریزه انقلابی توده ها امیدیشان را بر می انگیزت بعدها بوسیله رفیق کارگر انقلابیش، رفیق اسعد رفیعیان بدینگونه بازگو گردید: رفیق بهروز (عزالدین) زبان گویای جنگ خلق بود. از آنجا که دلشوره آموزش و پرورش روح فعالیت انقلابی مردم، يك دم او را آسوده نمی گذاشت حتی پیش از شروع فعالیتهای سازمانیافته در شرایط جدید به ایراد سخنرانیها یی در مورد مسائل جنبش و تبلیغ نظرات انقلابی در میان مردم پرداخت و بدینترتیب به تعمیم سیاسی آنان دست زد. دیگر عشق سترگ او به خلق زبانزد همه کس شده بود، زیرا ضمن دید و بازدیدهایی که پس از زندان از مردم بعمل میآورد آشکار شد که این عشق در تپشهای نبضش جاریست و جوشش های عاطفی او چنان پاك و بی آلایش بود که نه تنها در نزدیکیان، خویشاوندان و آشنایان بلکه در کسانیکه دورادور او را میشناختند نیز رسوخ میکرد و دلهای آنانرا با خود یگانه میکرد و به غلیان میآورد.

(6)

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در نبود عناصر آگاه و انقلابی در اختیار خاننین و اپورتونیستها قرار گرفته بود. کوششهای رفیق بهروز و سایر همفکرانش برای کار در "سازمان" و ریشه کن ساختن نظرات و خصائل انحرافی از راه مبارزه ایدئولوژیک سودی نداد. خیلی زود آشکار شد که دو دیدگاه متعلق به دو طبقه اجتماعی متضاد در برابر یکدیگر قرار گرفته اند.

برای پیشگیری از هرز رفتن نیروهای انقلابی رفیق بهروز در کنار و پیشاپیش رفقایی که در درون زندان و حتی پیش از آن مبارزه مشترک چند ساله ای را به پیش برده و به وحدتهای نخستین دست یافته بودند، بار دیگر درفش مارکسیم - لننسیم خلاق را برافراشت. او برای ریشه کن ساختن اپورتونیسیم مودی و هرزه ای که مبارزه خلق را به تسلیم در برابر سلطه امپریالیسم میکشاند، بی گذشت و پیگیر به تلاش برخاست. اپورتونیسیم اکنون در جامه ها و زروزیورهای تازه ای خود نمایی میکرد و از اینرو بار رفیق بهروز در شرایط نوین سنگینتر شده بود. رفیق بهروز و همفکرانش در شرایطی که برنامه کلی "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" را پیش روی خود داشتند به عرصه کارزار گام نهادند. و کمر به پایه گذاری یک تشکیلات انقلابی، برای تحقق آرمانهای پرولتری بر بستند. از همان ابتدا بعنوان یکی از عناصر پر کار مرکزیت در سازماندهی تمام تیمها، هسته ها، بخش ها و ارگانهای سازمان شرکت فعال داشت. در شرایط جدید که امکان استفاده از شیوه های فرعی مبارزه برای بردن آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر نیز فراهم آمده بود، او رهنمود های مشخص تشکیلاتی را برای استفاده از تمام این شیوه ها تعیین می نمود و خود از آنها بهره می جست. بر بنیاد این باور که کادرها تعیین کننده انقلابند فعالان به آموزش سیاسی - ایدئولوژیک رفقای نزدیک و همچنین هواداران مشی انقلابی پرداخت. برای جلوگیری از پراکندگی در میان شیفتگان مشی انقلابی از رده های گوناگون (از نظر میزان دانش مارکسیتی و فعالیت عملی) که هر یک بفرخور حال خود به جنبش مسلحانه یاری میرساندند، به سروسامان دادن آنان پرداخت و نتیجه این تلاش شکل گیری سازمانهای جنبش معلمین، دانشجویان و دانش آموزان نوزده بهمن بود. این سازمانها از نظر رفیق بهروز، سازمانهای جوانان بودند که می بایست بارآماده سازی روی آورندگان به جنبش انقلابی را از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بدوش بکشند تا عناصر جذب شده بتوانند ضمن شرکت در جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک توده ها، بویژه دانشجویان و دانش آموزان، دیدگاههای مبارزه مسلحانه را در میان آنان رواج دهند و در این فرآیند چه از دل فعالین جنبش نوزده بهمن و چه از درون افراد تحت آموزش، چهره ها و استعدادهای راستین انقلاب سربر آورند و پس از گذراندن دوره های بعدی آموزش، شایستگی ایفای نقش مبارزین سیاسی - نظامی را در جنبش کسب کنند.

سهم او در جلوگیری از فرورفتن سازمان در گرداب اپورتونیسیم بسزا بود. در طرد نظرات انحرافی و انقلابی کردن تشکیلات براسستی نقشی سترگ داشت.

مضمون فعالیت‌های او پس از انشعاب بدین‌قرار است : سازماندهی تیم های چریک شهری، فرماندهی " شورای فرماندهی تیم های چریک شهری" شرکت موثر در حل مسایل سیاسی- ایدئولوژیک و ...

رفیق بهروز که پس از آغاز حرکت ستون سیاسی - نظامی در جنگ‌های شمال به یکی از آرزوهای بزرگ خود دست یافته بود، از آن پس ضمن انجام سایر وظایف وجودش را بیدریغ نثار پیشبرد جنگ انقلابی در شمال میکرد. او مسئولیت برآوردن نیازهای تدارکاتی، سیاسی و ... ستون چریکی جنگ را بعهده داشت و در اینراه یکریز می کوشید.

در طرح ریزی چند عملیات موفقیت آمیز چریکی در شهر، شرکت داشت. از احساس مسئولیت به رفقا همین اندازه بس که بهنگام انجام عملیات چریک شهری توسط سایر رفقا، بی تابانه دورو بر نقطه عملیات می پلکید تا گره از مشکلات پیش بینی نشده ای که ممکن بود بوجود آیند، بگشاید. هم چنین با بسیاری از رفقای تازه کار نیز رویا روی برخورد و با دلسوزی به مشکلاتشان گوش میکرد و در زدودن آنها یاریشان مینمود.

ما خود از بازگویی تمام زیرو بم های زندگی مبارزاتیش در این برهه بی نیاز میبینیم. سخنانی که او در باره یک انسان طراز نوین، یک انقلابی راستین گفته است خود بهترین گویای شخصیت وی هستند. ما با آوردن گزیده هایی چند از این سخنان یادنامه زندگی او را به پایان میبریم :

- در هیچ حالتی مارکسیت - لنیستها در مقابل وضع موجود کرنش نخواهند کرد. آنها تنها وضعیتی را تأیید میکنند که شرایط هر چه بهتری را برای بسط و گسترش تعرض پرولتاریا فراهم میآورد...

- باید اساسا رابطه خود را با عناصر فعالی که درپروسه مبارزه توده ای شرکت دارند گسترش داد و از این طریق، هم یاد گرفت و هم یاد داد. باید همواره در این فکر بود که: چگونه میتوان مبارزه را گسترش داد، چگونه میتوان نتایج مثبت آنرا حفظ کرد، چگونه میتوان آنرا به پله های عالیتر تکامل رساند. (سخنی با رفقا، در باره برخی مسائل جنبش کمونیستی ایران) .

61. 12. 13

پیوست :

رفیق صبوری در طی فعالیت انقلابییش تنها به رشد حرکات مسلحانه، پرورش کادرها و اعضاء اکتفا نمیکرد بلکه تلاشهای تئوریک، بزرگترین مشغله ذهنی اش را تشکیل میداد که نوشته های بر جای مانده از او گواه آنند و یا تدوین پرسش نامه های روستائی و کارگری که میبایست توسط هواداران در محیطهای مربوطه تکمیل و جمع آوری میشد تا مواد خام لازم برای تحلیلی زنده تر از جامعه بمنظور تدوین برنامه سازمان فراهم سازد، نمونه برجسته دیگری است. بعلاوه با دید همه جانبه ای که داشت در تلاش های آگاه گرانه و هنری نیز نقش برجسته ای در راهنمائی و سازماندهی اینگونه فعالیتها ایفا میکرد. از جمله میتوان از نوشتن متن گفتاری و انتخاب موزیک متن فیلم " کردستان سنگر آزادگان " نام برد. و یا در تهیه و آماده سازی سرود " بوته آتش (پارتیزان) " برای تشکیلات که توسط جنبش دانشجویی 19 بهمن با کار جمعی و سازمان یافته فراهم میشد، رفیق در تنظیم و تصحیح شعر سرود و انتخاب آهنگ مناسب برای آن نقش بزرگی داشت. این سرود بدلیل محتوای مبارزاتی در ردیف سرودهای دیگری چون: شب بی پگاه، فدائی فدائی و من چریک خلم جایگاه برجسته ای در تشکیلات (آرخا) و بویژه در ستون چریکی جنگل یافت و به یکی از سرودهای اصلی تبدیل شد. متن سرود بوته آتش در صفحه بعد درج شده است.

بوته آتش (پارتیزان)

شعله ور شد چون آتشفشان	بوته آتش سرخ و سوزان
شد فزون خوف اهریمنان	چون بپاشد قیام سیه کل
دشتی از لاله ی خون بشد	سرزمین در ره رزم یاران
مشعل راه زحمتکشان	خون پاک شهیدان جنگل

جاودانیم ، جانفشانیم ، همچنان سرکش و سربلند

در نبردیم می نوردیم جنگل و صخره را با تفنگ

ارتش خلقی بر پا کنیم	همرخت سنگر توده ها باد
ریشه ی ظلمت از جا کنیم	با جهان ستم می ستیزیم
همچنان شعله ور تا ظفر	آتش کینه ی خلق ایران
مژده ای کارگر برزگر	بشکفتد نو بهار رهایی

جاودانیم ، جانفشانیم ، همچنان سرکش و سربلند

در نبردیم می نوردیم جنگل و صخره را با تفنگ

چون چریك فدائی خلق	پر صلابت همه شور و ایمان
رزم او رزم ما رزم خلق	رزمش ایثار و پیکار خونین
یکصدا سر دهیم این سرود	بهر نابودی فقر و ذلت
غیر این ره ندارد وجود	پاسخ هر گلوله ، گلوله

جاودانیم ، جانفشانیم ، همچنان سرکش و سربلند

در نبردیم می نوردیم جنگل و صخره را با تفنگ

Kontaktadresse:
Jusef
Amerlinghaus
Stiftgasse 8
A-1070 Wien
Austria